

بسم الله الرحمن الرحيم

پنجمین همایش بین المللی

# فلسفه دین معاصر

با موضوع:

**خدا، انسان و جهان**

انجمن علمی فلسفه دین ایران

با مشارکت

دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران

(مرکز مطالعات بین المللی دینی)



انجمن علمی فلسفه دین ایران  
Iranian Association for  
Philosophy of Religion



بهمن ماه

**برگزارکننده همایش**

انجمن علمی فلسفه دین ایران

با مشارکت دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران (مرکز مطالعات بین‌المللی دینی)

رئیس همایش: دکتر محمد سعیدی مهر

مسئول هماهنگی: دکتر غلامحسین خدری

دبیر کمیته اجرایی: دکتر قدرت الله قربانی

مدیر اجرایی: جواد طاهری

ویرایش و صفحه‌آرایی چکیده مقالات: دکتر قدرت الله قربانی

**اعضای شورای علمی (به ترتیب حروف الفبا)**

دکتر حمیدرضا آیت اللهی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران

دکتر مهدی اخوان، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران

دکتر رضا اکبری، دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران

دکتر چارلز تالیافرو، سنت اولاف کالج، امریکا

دکتر محسن جوادی، دانشگاه قم، ایران

دکتر غلامحسین خدری، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران

دکتر رسول رسولی پور، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

دکتر محمد سعیدی مهر، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

دکتر ریچارد سوین برن، دانشگاه آکسفورد، انگلستان

دکتر سید سعیدرضا عاملی، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران، ایران

دکتر امیرعباس علیزمانی، دانشگاه تهران، ایران

دکتر قدرت الله قربانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

دکتر گون گریفیث دیکسون، کینگز کالج لندن، انگلستان

دکتر محمد لگنهاوسن، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، ایران

دکتر عبدالرضا مظاهری، دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز، تهران، ایران

## اعضای شورای سیاستگذاری و برنامه ریزی همایش (به ترتیب الفبا)

---

دکتر حمیدرضا آیت اللهی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران  
دکتر رضا اکبری، دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران  
دکتر محسن جوادی، دانشگاه قم، ایران  
دکتر محمدرضا رضوان طلب، دانشکده مطالعات جهان، تهران، ایران  
دکتر محمدرضا سعیدآبادی، دانشکده مطالعات جهان، تهران، ایران  
دکتر محمد سعیدی مهر، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران  
دکتر سید سعیدرضا عاملی، دانشکده مطالعات جهان، تهران، ایران  
دکتر سعدالله نصیری قیداری، دانشکده مطالعات جهان، تهران، ایران  
دکتر قدرت الله قربانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران  
دکتر غلامحسین خدری، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران.

---

### محورهای همایش:

صفات خدا (صفات مرتبط با انسان و جهان)  
رابطه خدا و انسان؛ رابطه خدا و جهان؛ جایگاه انسان در جهان  
نظام احسن (بهترین جهان ممکن)؛ نظم و غایتمندی جهانی  
اعجاز و قوانین طبیعت؛ خدا و نظریه تکامل  
دین و محیط زیست؛ دین و دانش ژنتیک  
اختفا یا ظهور خداوند؟ (نقد و بررسی نظریه اختفای الهی)  
آغاز و فرجام جهان و انسان (نظریه های دینی، فلسفی، علمی)

---

مکان برگزاری همایش: تهران، خیابان کارگر شمالی، روبروی کوی دانشگاه، پردیس شمالی

دانشگاه تهران، دانشکده مطالعات جهان.

زمان برگزاری: ۵ و ۶ بهمن ماه ۱۳۹۵

## به نام خدا

انجمن علمی فلسفه دین ایران، به منظور فراهم آوردن گستره‌ای مناسب برای عرضه جدیدترین پژوهش‌های انجام شده در حوزه فلسفه دین و ارتقای سطح گفتگوهای فلسفی میان استادان و پژوهشگران ایرانی و خارجی، هر ساله اقدام به برگزاری همایش بین‌المللی با عنوان مشترک «فلسفه دین معاصر» می‌کند. نخستین همایش در سوم و چهارم دیماه ۱۳۹۱ (۲۳ و ۲۴ دسامبر ۲۰۱۲) با محوریت استدلال‌های وجود خدا در غرب و شرق، تجربه دینی، تکثرگرایی دینی، الهیات و شر، عقلانیت باورهای دینی، گفتگوی شرق و غرب بر محور دین، مطالعات میان‌فرهنگی و فلسفه دین معاصر، دین و تکنولوژی و جایگاه هنر دینی در فلسفه دین معاصر؛ و دومین همایش در ۲۳ و ۲۴ دیماه ۱۳۹۲ (۱۳ و ۱۴ ژانویه ۲۰۱۴) با محوریت الهیات تطبیقی، علم دین، علم دینی، تنوع ادیان و فلسفه دین و حکمت اسلامی با همکاری پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در این پژوهشگاه برگزار گردید.

سومین همایش فلسفه دین معاصر حاصل همکاری انجمن با گروه فلسفه دانشگاه تربیت مدرس بود که با محوریت مباحثی همچون دین و اخلاق، اخلاق دینی و اخلاق سکولار، چالش‌های معاصر اخلاق دینی، تعهد دینی و مدارای اخلاقی، دین و فرهنگ، در روزهای چهارشنبه و پنج‌شنبه ۱۷ و ۱۸ دی ۱۳۹۳ (۷ و ۸ ژانویه ۲۰۱۵) در دانشگاه تربیت مدرس برگزار شد.

همایش چهارم عرصه بحث و گفتگو در باب مسایل مهمی همچون دین و معنای زندگی، فناپذیری انسان و زندگی پس از مرگ، دین و سبک زندگی، مسأله شر، عقل و ایمان، تجربه دینی، صلح و معنای زندگی گردید. برگزاری این همایش همچون سال‌های گذشته با حضور جمعی از اندیشمندان و پژوهشگران داخلی و خارجی و با همکاری دانشکده الهیات و فلسفه دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، در ۶ و ۷ بهمن ماه ۱۳۹۴ مرحله دیگری از حرکت روبه‌رشد انجمن را در اجرای همایش‌های بین‌المللی محقق ساخت.

اینک با سپاس از درگاه احدیت خشنودیم که در آستانه برگزاری پنجمین همایش بین‌المللی فلسفه دین معاصر در روزهای ۵ و ۶ بهمن ۱۳۹۵ (۲۴ و ۲۵ ژانویه ۲۰۱۷) هستیم. امسال این

گردهمایی بزرگ علمی در حوزه فلسفه دین با همکاری مرکز مطالعات بین المللی مطالعات دینی و دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران برگزار می‌شود. محور اصلی همایش امسال «خدا، انسان و جهان» است که موضوعاتی همچون صفات الهی، رابطه خدا و جهان، جایگاه انسان در جهان، نظم و غایت‌مندی جهانی، اعجاز و قوانین طبیعت، خدا و نظریه تکامل و ... را در برمی‌گیرد.

مجموعه‌ای که پیش روی شماست گزیده‌ای از چکیده مقالاتی است که پس از ارزیابی شورای محترم علمی برای ارائه شفاهی در طی دو روز برگزاری همایش پذیرفته شده‌اند. امید است این حرکت علمی گامی مؤثر در بسط و ارتقای پژوهش‌های فلسفی در حوزه فلسفه دین باشد و در سالهای آتی نیز با قوت بیشتر تداوم یابد.

در اینجا شایسته است، پس از حمد و سپاس به درگاه خداوند متعال، از تمام کسانی که در شکل‌گیری و تحقق این رخداد بزرگ علمی سهیم بوده‌اند سپاسگزاری کنم. همچنین به طور خاص مراتب سپاس خود را از رئیس و هیأت مدیره محترم انجمن علمی فلسفه دین ایران، اعضای فرهیخته شورای علمی و شورای سیاست‌گذاری همایش، رئیس و معاونان معزز دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران و مرکز مطالعات بین المللی دینی این دانشکده، دبیران محترم کمیته‌های اجرایی و هماهنگی و نیز مدیر محترم اجرایی همایش، که بدون همکاری و همفکری صمیمانه آنان تحقق این مهم دور از دسترس بود، اعلام می‌دارم.

محمد سعیدی مهر

دیماه ۱۳۹۵



## فهرست چکیده‌ها

- ۱۵ • تبیین فاعلیت الهی در فرآیند خودبخودی تکامل  
حمیدرضا آیت‌اللهی
- ۱۷ • اوصاف اخلاقی خداوند؛ تبیین معناشناختی  
حبیب‌اله ابراهیمی
- ۱۸ • خدا و انسان در شطرنج هستی؛ نگاره‌ای از مولانا  
مهدی اخوان
- ۲۰ • رابطه خدا و جهان در فلسفه هگل  
علی‌اکبر احمدی افرمجانی
- ۲۱ • نقد و بررسی مدل‌های رابطه خدا و جهان بر مبنای حکمت صدرائی  
قاسم اخوان / محمود شیخ
- ۲۲ • بررسی و نقد دیدگاه خدامحورانه ادواردز در باب جهان و انسان  
سهام اسدی نیا
- ۲۳ • تبیین رابطه خداوند با جهان، در زمان یا فرا زمان؟ مقایسه آگوستین و ملاصدرا  
حوران اکبرزاده
- ۲۵ • بازخوانی دیدگاه‌های مطرح پیرامون نسبت معجزه و قانون طبیعت  
حمید امیرچقماقی

- ۲۶ • بررسی اهمیت حفظ محیط زیست از منظر اسلام  
جواد انصاری فرد
- ۲۷ • بررسی امکان اثر پروانه‌ای در جهان از منظر فلسفی  
سعید انواری
- ۲۸ • بررسی انتقادی استدلال خیام بر نظام احسن در «رساله فی الکون و التکلیف»  
مهدی بهنیا فر
- ۲۹ • رویکردی فلسفی به نقش دوستی در سعادت آدمی با تأکید بر نظریه  
فیلسوف اخلاق معاصر جولیا آناس  
نعمه پروان
- ۳۰ • سیر تکاملی حیات انسان در رساله آغاز و انجام خواجه نصیرالدین طوسی  
(با توجه به تعلیقه و شرح آیت الله حسن حسن زاده آملی)  
فاطمه پروین
- ۳۱ • نظام احسن از دیدگاه متفکران مسلمان و پرسش‌های پیش رو  
اقدس جدیدیان
- ۳۲ • توجه شواهد برهان نظم در زمینه پیچیدگی‌های بیولوژیکی و نظریه  
جهان تنظیم شده با استفاده از مدل احتمالاتی بیز  
سید حسام‌الدین جلالی طهرانی
- ۳۳ • حرکت جوهری و بستار فیزیکی؛ سازگاری و یا ناسازگاری  
سید حسن حسینی / نیلوفر شاهین نیا
- ۳۴ • تاثیر عشق و محبت الاهی بر تربیت انسانی  
منصوره حسینی
- ۳۶ • تاملی در باره براهین الحاد مبتنی بر "پنهان بودن خداوند"  
غلامحسین خدری
- ۳۸ • حل تقابل نظام احسن با شرور موجود در عالم برای مخاطبین عام  
اکرم خلیلی نوش آبادی
- ۳۹ • مه‌بانگ از منظر فلسفه اسلامی  
محمد علی دیباجی / حسین ثقفی هیر



- ۹ چکیده مقالات پنجمین همایش بین‌المللی فلسفه دین معاصر (بهمن ۱۳۹۵)
- ۴۰ • تبیین و بررسی انکار ایده نظام احسن در تفکر میرزا مهدی اصفهانی  
مهدی ذاکری
- ۴۱ • چرا نمی‌توان فلسفه سیاسی را از حکمت متعالیه استنتاج کرد؟  
غلامرضا ذکیانی
- ۴۲ • ارتباط وجودشناختی انسان با خدا و جهان بواسطهٔ زبان (لوگوس)،  
در چارچوب اندیشه هانس گئورگ گادامر و تطبیق آن با اندیشه اسلام  
علیرضا رازقی
- ۴۳ • جایگاه تجربهٔ دینی در مکتب اشراق با استفاده از مدل فلسفه به مثابهٔ روش زندگی  
زهرا رستاخیز قصرالدشتی
- ۴۴ • نقش حرکت جوهری در رابطه انسان و خدا از دیدگاه ملاصدرا  
محمد رستمی
- ۴۵ • نگاهی فلسفی - تاریخی به نسبت انسان و طبیعت در اسلام  
زینب رضایی / محمدرضا رجیبی
- ۴۶ • بررسی نسبت مفاهیم "خلوص و دروغ" با "آگاهی صوری و مادی" در فلسفه دین کانت  
محمد رعایت جهرمی
- ۴۷ • نقش فرشتگان در تبیین رابطه خداوند با نظام هستی از دیدگاه ابن سینا  
مریم زائری امیرانی
- ۴۸ • رابطه انسان و خدا بر اساس برهان آگاهی به تقریر رابرت آدامز  
محمد زندی
- ۴۹ • از ایمان کی‌یر که گور تا الحاد سارتر  
راضیه زینلی
- ۵۰ • بررسی دیدگاه ریچارد سوئین برن در باب فرضیه خداباوری با تکیه بر اصل سادگی  
فریدالدین سبط / سعیده کوبک
- ۵۱ • نقد و بررسی نظریه اختفای الهی  
حسین سخنور

- ۵۲ • "تکامل" در پارادایم مسیح‌شناختی کارل راینر  
مریم سعدی / سیدامیررضا مزاری
- ۵۴ • اندر تعالی حق و قول به حلول و اتحاد  
رضا سلیمان حشمت
- ۵۵ • چرا مک اینتایر برای فلسفه دین ایران معاصر مهم است؟  
مالک شجاعی جشوقانی
- ۵۶ • تعارض علم و طبیعت باوری از منظر الوین پلنتینگا  
مطهره شکوئی پورعالی نام / محمد کیوانفر
- ۵۷ • بررسی وضعیت جهان ممکن و وجود رنج از نظر لایب‌نیتس و شوپنهاور  
سید محمد کاظم علوی / اکرم صفائی
- ۵۸ • بررسی تطبیقی دیدگاه ویلیام کریگ و علامه طباطبایی در باب حدوث و قدم زمانی عالم  
متین طایفه رستمی / عبدالرسول کشفی
- ۵۹ • استدلال کلامی از دیدگاه غزالی و ویلیام کریگ  
بی بی مهدیه طباطبایی
- ۶۰ • خدا ، تضادف، تکامل و الحاد  
سید فخرالدین طباطبایی
- ۶۱ • بررسی اهمیت پارادایمی قول به نخواست‌گرایی در تصویر کلی از طبیعت،  
خدا و انسان با تاکید بر وجوه تمایز آن با فیزیکالیسم  
مسعود طوسی سعیدی
- ۶۳ • انسان‌شناسی فلسفی در تفکر مک کواری  
مهدی عباس‌زاده
- ۶۴ • بررسی تبیین تکاملی سرشت انسان و مقایسه آن با فطرت‌گرایی در جهان‌بینی دینی  
هاله عبداللهی راد
- ۶۵ • خدای صامت یا خدا بدون وحی؛ (پژوهشی در باب دئیسم)  
هدایت علوی تبار
- ۶۶ • پارادکس عشق، آزادی و معنا  
امیرعباس علیزمانی

- ۱۱ چکیده مقالات پنجمین همایش بین‌المللی فلسفه دین معاصر (بهار ۱۳۹۵)
- ۶۷ • رابطه بین انسانی و خدا از نگاه مارتین بوبر  
الهام غزازانی
- ۶۹ • آیا چند جهانی، تنظیم ظریف را از رونق می‌اندازد؟  
نرگس فتحعلیان
- ۷۰ • مرگ و معنای زندگی در اندیشه سارتر  
علیرضا فرجی
- ۷۱ • سازگاری یا ناسازگاری وجود خداوند با اختفای الهی با نظری بر ایمان و اختیار انسان  
یوسف فرشادنیا
- ۷۲ • بررسی الهیات طبیعی در اندیشه پلانتینگا و تأثیر آن بر رابطه میان علم و دین  
مرتضی فقیهی فاضل / یوسف دانشور نیلو
- ۷۴ • فرهنگ در الهیات سیستماتیک پل تیلیش  
محمد مهدی فلاح / ریحانه صارمی
- ۷۶ • بررسی تطبیقی رابطه خدا با جهان و انسان از دیدگاه اشاعره و دکارت  
الناز فلامرزی / علی محمد ساجدی
- ۷۷ • سکوت خداوند، چالشی در معنای زندگی  
اکبر قربانی
- ۷۸ • جاودانگی انسان و عقلانیت نیاز به خدا  
قدرت الله قربانی
- ۸۰ • آموزه بساطت الهی و بررسی انتقادات الوین پلانتینگا  
محمد کریمی لاسکی
- ۸۱ • دین به مثابه عامل سازش گروهی در تکامل زیستی انسان  
مروری بر آراء دیوید اسلوان ویلسون  
امیر کشانی
- ۸۲ • خدا در فلسفه کاسیرر  
علیرضا کلبادی نژاد

- ۸۳ • رابطه خدا و جهان از دیدگاه عرفان نظری اسلامی  
سید شهریار کمالی سبزواری
- ۸۴ • بررسی آراء علامه محمدرضا اصفهانی در مواجهه با نظریهٔ تکامل داروین  
امیرمحمد گمینی
- ۸۶ • تحلیل و نقد اعتقاد حداقلی به وجود خدا در نظام فکری و فلسفی هیوم و کانت  
فریده لازمی / سید مصطفی شهرآیینی
- ۸۸ • انسان معاصر و تجربه وجودی دین  
حسین محمدی
- ۸۹ • معتدل و متصل بودن در مفهوم خدا بر اساس نظریه وحدت تشکیکی وجود ملاصدرا  
حسن مرادی / راحله ابراهیمی
- ۹۰ • آغاز جهان در نگاه علم و دین؛ در چشم انداز پدیده شناسی آراء اینشتین و هاوکینگ  
محمد مهدی مشایخی
- ۹۲ • وحدت، خلود و آزادی در علم النفس فارابی  
احسان مظاهری
- ۹۳ • ارزیابی انتقادی دیدگاه تولستوی در باب معنای زندگی و بررسی نقدهای آنتونی فلو  
آرزو مهدی زنجانیان / امیرعباس علیزمانی
- ۹۵ • فیزیک کوانتوم، فلسفه و دین  
سید جابر موسوی راد
- ۹۶ • تأثرناپذیری و تناقضی در پاسخ به مسئله شر مبتنی بر تصور سنتی از خدا  
میثم مولایی
- ۹۷ • خدا و نظریه تکامل: بررسی رابطه متقابل نظریه تکامل و علم الهی  
در نظریه تکامل خدابنیاد آلون پلانینگا  
هژیر مهری
- ۹۹ • معرفت به توحید و تکامل  
حسن میاننداری
- ۱۰۰ • بستار فیزیکی و فاعلیت الهی  
نیما نریمانی

- ۱۳ چکیده مقالات پنجمین همایش بین المللی فلسفه دین معاصر (بهمن ۱۳۹۵)
- ۱۰۱ • اختفای الهی به واسطه کم رنگ شدن حضور "دیگری" در زندگی انسان مدرن  
حمیده سادات نعمتی
- ۱۰۲ • مرگ اندیشی و معناداری زندگی در نظریات یالوم و اگزستانسیالیست‌ها  
زهراسادات هاشمی
- ۱۰۴ • خداوند شارع و عالم انسانی  
حسین هوشنگی
- ۱۰۵ • مبنای عشق و معنای زندگی  
حمیدرضا یزدانی / مصطفی یزدانی
- ۱۰۶ • ماهیت گفتگوی خدا با انسان: ناصر خسرو و موشکافی‌ها در این مسئله  
آریا یونسی



## تبیین فاعلیت الهی در فرآیند خودبخودی تکامل

حمیدرضا آیت‌اللهی<sup>۱</sup>

نظریه تکامل براساس دیدگاه نوداروینی‌ها مبتنی بر تحقق فرآیندی است که به علت اصل بقای اصلح بطور خودبخودی بدون نیاز به عاملی بیرونی جریان داشته است و تمامی نظم‌ها و هماهنگی‌های خیره‌کننده‌ای که در عالم می‌بینیم طی میلیون‌ها سال و با از میدان خارج شدن ناتوان‌ترها و بقای سازگارترها با یک انتخاب طبیعی، یکی پس از دیگری محقق شده است. با این تبیین، چندین دیدگاه الهیاتی به زیر سوال رفت: برهان نظم برای اثبات خداوند، اشرفیت انسان، تفوق اخلاق تکاملی (یا اخلاق تواناترها) و نحوه خلقت انسان. کلیه این تلقی‌ها که به نظر می‌رسد دیدگاه‌های الهیاتی را به چالش کشیده است، مبتنی بر یک برداشت نامناسب از نحوه فاعلیت و حضور خداوند در عالم است که در اثر تمثیل نابجای نظم‌های صناعی بشر با نظم عالم رخ داده است.

در این مقاله درصدد نیستیم که استدلالی به نفع برهان نظم و یا غیر آن بیاوریم، بلکه می‌خواهیم نشان دهیم که اگر بخواهیم مثلاً برهانی بر اثبات خداوند بیاوریم باید منظور خود را از حضور الهی در عالم روشن کنیم تا در اثر خلط با دیدگاه‌های ناقص و غیرواقعی، برهان‌های ما نیز در معرض چالش قرار نگیرد.

نظریه تکامل مبتنی بر اصل تحول مداوم در عالم است و عوامل این تغییرات، نیروهای موجود بین ذرات و اجرام عالم است که در یک فرآیند، اصلح را باقی می‌گذارد. هرگونه تلقی از خداوند به عنوان عاملی در کنار این نیروها، همانند نظم‌های صناعی، نادرست است. زیرا خداوند نه تنها علت موجد آن نیروها بوده است بلکه علت مبقیه آنها نیز هست. یعنی خداوند از طریق نیروهایی که خود هر لحظه بقای آنها را تضمین می‌کند در کار تغییر درعالم است. در نتیجه، این

۱. استاد بازنشسته فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی (hamidayat@gmail.com).

تکامل خودبخودی، که ظاهراً نیازی به هماهنگ کننده ندارد، در اثر فعل باریتعالی در تداوم قوانین عالم است. همانگونه که ما با صور ذهنی مان یک چنین فرآیندی را در تخیل خود تصویر کنیم، دیگر خود ما علتی در کنار علل دیگر نظم و ترتیب را نمی‌بخشیم، بلکه با تمامی قوانین اعمال شده بر صور خیالی ما این فرآیند انجام می‌شود.

اگر بنا باشد اثبات وجود خداوند داشته باشیم، باید این اثبات ناظر به خدایی با مشخصات ذکر شده باشد نه فاعلی همچون فاعلهای صناعی که در عرض سایر عوامل قرار گیرد. یادآوری می‌گردد که این نکته به معنای آن نیست که با این بیان، برهانی بر اثبات خداوند آورده‌ایم چراکه برهان باید در جای دیگری بیان شود. در نتیجه این تلقی از خداوند، تکامل نیز نمی‌تواند چیزی جز فعل الاهی باشد که این فعل با انتخاب اصلح دست بکار تکامل عالم و نظم بخشی به آن است.



## اوصاف اخلاقی خداوند؛ تبیین معناشناختی

حبيب اله ابراهيمی<sup>۱</sup>

اوصاف اخلاقی، اوصافی است که با استفاده از یک مفهوم هنجاری، کسی یا کاری را توصیف می‌کند و منظور از اوصاف اخلاقی خداوند، اوصافی است که دارای دلالت اخلاقی‌اند و بار اخلاقی دارند. نمونه‌هایی از این اوصاف که اوصاف ستبر، چاق، پرمایه و دارای دلالت اخلاقی زیاد می‌باشند و در متون دینی آمده‌اند، عبارتند از: مهربانی، عدالت، بخشندگی، وفای به عهد، حلیم، غفور، منتقم و رزاق. همچنین اوصافی مانند خوبی و بدی که در گزاره‌های اخلاقی، محمول می‌باشند، اوصاف اخلاقی سبک و لاغر نام دارند. متون دینی، پر از اوصاف اخلاقی خداوند است. حال سؤال این است که آیا می‌توان تبیین درستی از معناشناسی اوصاف اخلاقی خداوند ارائه داد؟ در تبیین بحث معناشناسی اوصاف اخلاقی خداوند، متوجه می‌شویم که هنگام اسناد اوصاف اخلاقی به خداوند، این اوصاف، اوصافی معنادارند و ما نیز قادر به فهم این معنا هستیم و این معنا دارای ربط و نسبتی با معانی عادی و روزمره در عالم انسانی خودمان است و البته این معنا از برخی جهات، شبیه به معانی انسانی و از جهات دیگری با آن‌ها متفاوت است. پذیرش این دیدگاه، لوازم خاص خود را به دنبال دارد. لذا با پذیرش این دیدگاه، باید با درک اوصاف اخلاقی خداوند، آن معانی را از نقص‌های پیرامونی آن نیز پیراسته کنیم؛ به نحوی که تنزه و تعالی خداوند برقرار بماند و به چالش کشیده نشود. لذا با این تعبیر، خداوند به عنوان «امری به کلی دیگر» نخواهد بود؛ به نحوی که میان او و انسان «تفاوت کیفی نامتناهی» برقرار باشد. سپس به نحوه توجیه معناداری اوصاف اخلاقی خداوند می‌رسیم. درنهایت به این نتیجه می‌رسیم که، دیدگاه ملاصدرا که بر دو مبنای «اشتراک معنوی» و «تشکیک وجودی» استوار است به خوبی مشکل معناشناسی توصیف اخلاقی خداوند را برطرف نموده است.

**کلیدواژگان:** اوصاف اخلاقی خداوند، معناشناسی، حکمت اسلامی، صدرالمتالهین.

۱. استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد مرودشت (h.abraimi377@ahoo.com).

## خدا و انسان در شطرنج هستی؛ انگاره‌ای از مولانا

مهدی اخوان<sup>۱</sup>

ما چو شطرنجیم اندر برد و مات برد و مات ما ز توست ای خوش صفات  
 اگر در قرآن به صراحت زندگی دنیا، آن هم در قالب حصر لِهو و لعب خوانده شده است، سؤالی  
 که پیش می‌آید این است که مقصود این بازی چیست؟ (انعام/۳۲، عنکبوت/۶۴، محمد/۳۶،  
 حدید/۲۰) شاید در آراء مولانا بتوان پاسخ این سؤال را یافت. در اندیشه مولانا جلال‌الدین،  
 انگاره‌های بسیاری از ربط و نسبت خداوند با جهان و انسان وجود دارد. یکی از لطیف‌ترین و  
 عمیق‌ترین این تصویرها، وضعیتی است که در آن خداوند ما آدمیان را بر صفحه شطرنج هستی  
 چیده و ما را حرکت می‌دهد و در عین حال بُرد و باخت ما در دست اوست. اگر در تصویرهای  
 دیگر از این رابطه، مولانا به نوعی از اتحاد و معیت حق با آدمی (که البته متمایل است در عوض  
 جبر سوفسطایی بگذارد و با ادله بسیاری و با قوت از اختیار دفاع کند) دم می‌زند، در اینجا با  
 خداوند چنان سخن می‌گوید که گویی اگر آدمی در این زندگی (متصف به بازی) مات شود،  
 خداوند مات شده و غایت او از این بازی (خلقت جهان) محقق نشده است. مولانا همچون  
 بسیاری متفکران در اندیشه توازن میان جبر و اختیار است. او به زبانی لایب‌نیتسی معتقد است  
 خداوند با طرح و برنامه‌ای مشخص و معین آدمیان را خلق و در شطرنج هستی حرکت می‌دهد.  
 اما پرسش در باب اینکه «من در زندگی چه باید بکنم؟» بسته به تصویری است که از «زندگی»  
 داریم. اگر زندگی صفحه شطرنجی باشد که حرکت و هستی مهره‌ها در دست خداوند است، ما  
 چه می‌توانیم بکنیم غیر از کمک به اراده الهی در بُرد. میزان توفیق و قدرت تبیین‌گری این  
 تصویر در برابر مهم‌ترین پرسش‌های فلسفی چقدر است؟ این مسئله را باید در ارتباط با سایر

۱. عضو هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی (makhavan77@gmail.com).

دیدگاه‌های مولانا سنجید: آیا مولانا در استفاده از این انگاره و توازن میان جبر و اختیار به همه مفروضات و لوازم آن به نحوی منسجم با سایر آراء خود، توجه دارد؟ در این مقاله ضمن شرح و بسط مؤلفه‌های بازی شطرنج به معانی استعاری مورد نظر مولانا، در این تصویرگری می‌پردازیم و پرسش‌های مذکور را مورد بحث قرار می‌دهیم.

**کلیدواژگان:** خدا، جهان، بازی شطرنج، جبر و اختیار، انسان.

### رابطه خدا و جهان در فلسفه هگل

علی‌اکبر احمدی افرمجانی<sup>۱</sup>

هگل در فلسفه خود رابطه خدا و جهان را، چنانکه در دین و فلسفه کلاسیک بیان می‌شد، دگرگون کرد. مطابق فلسفه او این گزاره که «بدون وجود خدا جهان، جهان نخواهد بود» باید به این عبارت تغییر یابد که: «بدون وجود جهان، خدا نخواهد بود». به دیگر سخن خدا وابسته به جهان است و برای دستیابی به مقام الهی خویش نیازمند تن‌وارگی و انسان‌شکلی‌گری است. از نظر او این امر متناهی است که آشکار کننده امر نامتناهی بوده و نامتناهی تنها از طریق متناهی به وجود می‌آید. البته درعین‌حال این آشکار شدگی و تن‌آوردگی خدا در طبیعت و تاریخ سبب می‌شود که طبیعت و تاریخ هم الهی شوند و بلکه تنها راه الهی شدن آنها همین است. مقاله حاضر ابتدا تبیینی از مفهوم هگلی خدا (ی وابسته به جهان - طبیعت و تاریخ-) عرضه می‌کند و سپس از ریشه‌ها و دلایل و نیز پیامدها و نتایج منطقی آن خبر می‌گیرد. سطور پایانی مقاله به بیان نقدی مختصر بر تصور هگلی از خداوند اختصاص یافته است.

---

۱. دانشیار گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی (a.a.ahmadi.a@gmail.com).

## نقد و بررسی مدل‌های رابطه خدا و جهان بر مبنای حکمت صدرائی

قاسم اخوان<sup>۱</sup>

محمود شیخ<sup>۲</sup>

از جمله مسائلی که در سه حوزه علم، الهیات و فلسفه قابل طرح است مسئله رابطه خدا با جهان می‌باشد. این مسئله در ادیان مطرح بوده و دیدگاه‌ها و مدل‌های الهیاتی مختلفی در این باره ارائه شده است. با توجه به تحولاتی که در نگاه علمی به جهان به وجود آمد، زمینه برای ارائه نظریات الهیاتی فراهم شده است. در جهان غرب پنج مدل برای ارتباط خداوند با جهان مطرح شده است؛ که عبارتند از: ۱. مدل تقسیم علل به اولی و ثانوی (مکتب تومیسیم)؛ ۲. کنش متقابل خداوند و جهان (الهیات پویشی)؛ ۳. مدل کل و جزء به این معنا که کل از اجزاء ساخته شده است، اما کل با اجزاء تشکیل دهنده‌اش تفاوت می‌کند. بر این اساس فعل خداوند به عنوان کل، با جهان به عنوان اجزاء در ارتباط است. ۴. مدل جریان ظهور زندگی و حیات. بر این اساس، جریان ظهور خداوند در جهان، از اینکه پدیده‌هایی در آینده به وجود می‌آیند قابل استنباط است. ۵. مدل آفرینش و تجسد خداوند و یا فضیلت خود محدودسازی خداوند. بر این اساس خداوند در هنگام آفرینش در جهان حلول کرده و از این جهت در همه جا حضور دارد و بر همه چیز آگاه است. به نظر می‌رسد این مدل‌ها مبتنی بر دیدگاه خدای متشخص می‌باشد؛ اما مدل دیگری که به نظر می‌رسد به عنوان بهترین تبیین برای رابطه خدا با جهان می‌توان ارائه داد مدلی است که مبتنی بر حکمت صدرائی می‌باشد و از بُعد وجودی به مسئله رابطه خدا به جهان نگریسته شود و جهان را تجلی خداوند دانسته و خداوند فاعل بالتجلی می‌باشد. آنچه در این مقاله مورد نظر می‌باشد، نقد مدلی‌هایی است که درباره ارتباط خدا با جهان مطرح شده و تبیین این مسئله بر اساس مبانی حکمت صدرائی می‌باشد.

**کلیدواژه‌گان:** علت، الهیات پویشی، فاعل بالتجلی، تجلی، حکمت صدرائی.

۱. عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی (ghasemakhavan@gmail.com).

۲. عضو هیئت علمی دانشگاه تهران؛ دانشکده الهیات، گروه ادیان و عرفان (ma.sheikh@ut.ac.ir).

## بررسی و نقد دیدگاه خدامحورانه ادواردز در باب جهان و انسان

سهام اسدی نیا<sup>۱</sup>

جانانان ادواردز، به عنوان بزرگترین الهیدان امریکایی، معتقد به همگونی اجزاء عالم با خداوند است. به این ترتیب که در ساختار عالم، یعنی طبیعت و انسان، نکته‌ای که بر آن تاکید می‌کند، خدا محوری است. وی اجزاء طبیعی عالم را در اتحاد و یکپارچگی‌ای که حاصل اراده الهی است توصیف می‌کند و معتقد است اقتدار مطلق الهی بر تمام عالم سیطره دارد. ادواردز نیازمندی عالم مادی به خدای متعال را نه تنها در وجود، بلکه در تداوم حیات عالم مادی ضروری می‌داند. وی وابستگی عالم را به خداوند به عالم مادی محصور نمی‌کند بلکه در باب انسان، بعنوان موجودی که واجد روح است و صرفاً دارای بعد مادی نیست، رابطه عمیق‌تری را با خداوند توصیف می‌کند. در حالی که از نظر او قوه عقل انسانی به جهت هبوط، در دیدگاهی که متأثر از بستر مسیحیت می‌باشد، فاقد تعالی درک حقیقت الوهیت معنا می‌شود، مرکز و خاستگاه این امکان ارتباط از نظر ادواردز قلب انسان است چرا که تنها قلب به جهت دریافت فیض الهی توان و ظرفیت درک عشق و محبت الهی را دارد. توجه ویژه ادواردز در الهیات به قسم تجربی و عملی دین است و عینیت این قسم از الهیات را تنها در گرو تحقق تعالی قلب می‌داند.

در این نوشتار پس از بررسی مشخصات الهیات ادواردز، مهم‌ترین نقدی که به این ساختار وارد می‌شود این است که چگونه عالم به عنوان مجموعه‌ای منسجم و هماهنگ در وجود انسانی دارای تعارضات پی‌درپی می‌گردد، چنانچه انسان در جایگاه معرفت عقلانی همواره با تعارضات و سردرگمی‌های غیر قابل حل مواجه است و از طرفی ذات خود محورانه انسان بر خلاف سیر تعالی جویانه وی عمل کرده و باز هم منشأ ناهمگونی‌ها و تعارضات می‌گردد که فرض ساختار هماهنگ و منسجم الهیات ادواردز را به هم می‌ریزد.

**کلیدواژه‌گان:** جانانان ادواردز، عالم، عقل، قلب، خدا.

۱. دکتری فلسفه دین از دانشگاه علوم تحقیقات تهران (s.asadinia.2013@gmail.com).

## تبیین رابطه خداوند با جهان، در زمان یا فرا زمان؟ مقایسه آگوستین و ملاصدرا

حوران اکبرزاده<sup>۱</sup>

آیا خداوند در زمان، جاودانه است یا فارغ از زمان؟ این سوال مهمی است که پاسخ به آن نه تنها تصویر خدا را در ذهن ما شفاف می‌کند بلکه حضور او را در جهان هستی و زندگی ما دارای معنای خاصی می‌گرداند. بناب رپاسخ ایجابی به هریک از دو رویکرد، رابطه خاصی بین خدا و جهان؛ و خدا با انسان برقرار خواهد شد. در رویکرد اول رابطه مذکور، رابطه‌ای زمانمند؛ و علم خدا نسبت به جهان و حوادث خرد و کلان آن، علمی زمانمند است. لذا بنظر می‌رسد دغدغه این سینا در مورد اینکه علم خدا به حوادث جزئیة موجب تغییر در علم وی خواهد شد، بجا باشد. انسان در اعمالش مجبورست زیرا وجود حق تعالی با او معیت زمانی دارد. اما اگر خدا را فارغ از زمان دانسته و مقوله زمان را نحوه وجود ماده بدانیم، آنگاه خدای فرا زمان با احاطه قیومی‌هاش، محیط بر جهان خواهد بود. در این رویکرد نه تنها علم الهی به حوادث جزئیة با تغییر جزئیات، دچار تغییر نمی‌شود بلکه انسان در افعالش مختار خواهد بود و علم الهی مانع اراده او نمی‌گردد. آگوستین قدیس و ملاصدرای شیرازی هریک در عصر خویش تقریباً پاسخ مشابهی به مسأله فوق داده‌اند. آگوستین در کتاب اعترافات خطاب به خداوند می‌گوید: " سالها در نزد تو فقط یک روزست و آن روز مندرج در هفته نیست. آن روز همین امروزست و امروز تو جای خود را به فردا نمی‌دهد و جای دیروز را نمی‌گیرد. امروز تو، همان سرمدیت است." از نظر ملاصدرا، وجود خداوند که علت همه اشیاء و متقدم (تقدم مرتبه و فرا زمانی) بر همه آنهاست، به وحدت تشکیکی، وجود برتر جمعی همه اشیاء است (بسیط الحقیقه کل الاشیاء) که در عین بساطت و اجمال، علم پیشین اجمالی بالتفصیل به همه هستی دارد و مراد از علم پیشین، علم مربوط به

۱. عضو هیات علمی گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی (hooranakbarzadeh@yahoo.com).

گذشته نیست. با این نگرش معنای سرمدیتِ خداوند هم با "حدوث ذاتی" کل هستی می‌سازد و هم با "حدوث زمانی" عالم ماده. خدایِ فرازمان، در پشت‌بام هستی یکجا و یکباره هستی و موجودات آن از جمله انسان را در حضور دارد.



## بازخوانی دیدگاه‌های مطرح پیرامون نسبت معجزه و قانون طبیعت

حمید امیرچقماقی<sup>۱</sup>

معجزه از جمله مسائل مهم در رشته‌های مرتبط با دین پژوهی است. فلاسفه، متکلمان و فلاسفه دین به معجزه توجه کرده‌اند. پرسش‌های متعددی درباره معجزه مطرح است. پرسش‌هایی درباره چیستی معجزه، امکان معجزه، دلالت معجزه و رابطه معجزه با جهان طبیعت از مهمترین پرسش‌هایی است که در ارتباط با معجزه مطرح است. در این نوشتار تلاش خواهد شد تا دیدگاه‌های مطرح درباره نسبت میان قانون طبیعت که برخی با علیت یکسان می‌دانند و معجزه بازخوانی شود. تلاش نویسنده بر این است تا دیدگاه مهم‌ترین اندیشمندان مسلمان (فلاسفه و متکلمان) نظیر ابن‌سینا، شیخ طوسی، استاد مطهری، علامه طباطبایی و اندیشمندان غربی (اعم از سنت مسیحی و یهودی و نیز برخی ملحدان) را بازخوانی و به نوعی طبقه‌بندی دیدگاه‌ها دست یابد. آنچه اجمالاً از بررسی دیدگاه‌ها حاصل می‌شود به شرح زیر است:

۱. معجزه خرق قانون طبیعت (علیت) است.
  - قاعده و استثنا قابل جمع است.
  - قاعده با قدرت لایتناهی الهی خرق می‌شود و معجزه منسوب به خدا است.
۲. معجزه خرق قانون طبیعت (علیت) نیست.
  - اساساً قانون طبیعت چیزی جز فعل خدا نیست، پس هر چه خدا انجام دهد قانون طبیعت است، نه آنچه عقل انسان به عنوان قانون طبیعت کشف می‌کند.
  - تسریع در علل طبیعی موجود است (تصرف در زمان و ...).
  - علل جایگزین وجود دارد که شامل علل طبیعی جایگزین ناشناخته یا علل فوق طبیعی است.
۳. میان قانون طبیعت و قانون علیت باید فرق نهاد.

---

۱. دانشجوی دکتری فردیس فارابی دانشگاه تهران (amir469@gmail.com).

### بررسی اهمیت حفظ محیط زیست از منظر اسلام

جواد انصاری فرد<sup>۱</sup>

با گسترش و توسعه فن‌آوری، محیط زیست با خطر و بحران جدی مواجه شده است. به گونه‌ای که شاهد عمق فاجعه تخریب محیط زیست و به هم خوردن تعادل زیست محیطی به زیان طبیعت، هستیم. به اعتقاد همه صاحب‌نظران و محققان علوم زیست محیطی، تنها راه حل این پدیده‌ی اسفناک و این معضل بزرگ، توجه ویژه و محافظت جدی از محیط زیست است. در این میان، دین می‌تواند با تکیه بر آموزه‌های دینی، راهکارهای مطلوب برای نجات طبیعت و حفظ محیط زیست ارائه دهد. ادیان الهی، بویژه دین مبین اسلام، برای پایان دادن به بهره‌برداری بی‌رویه بشر از منابع طبیعی و ایجاد روحیه مسئولیت‌پذیری مشترک برای حفاظت محیط زیست توصیه‌های فراوانی دارند، به طوری که می‌توان دین اسلام را «دوست‌دار محیط زیست» دانست. البته در دین اسلام، حفظ محیط زیست به معنای چشم‌پوشی از مواهب الهی یا عدم استفاده از منابع خدادادی در طبیعت نیست. بلکه استفاده و بهره‌برداری عاقلانه و درست از نعمت‌های طبیعت است که همواره مورد تأیید و تأکید دین و صاحب‌نظران بوده است.

به یقین می‌توان گفت که هر آنچه تاکنون، در راستای حفظ محیط زیست انجام گرفته، فقط فعالیت‌های تخصصی و فنی در راستای حفظ محیط زیست بوده است. حال آنکه آموزه‌ها و ارزش‌های بنیادی دینی، به دلیل بهره‌مندی از پشتوانه اخلاقی، قادرند نقش مهم‌تری را در حفظ محیط زیست ایفا کنند. این مقاله، تلاش دارد تا آموزه‌های دین اسلام را در جهت حفظ محیط زیست، مورد بررسی قرار دهد.

کلیدواژگان: دین اسلام، قرآن، آموزه‌های دینی، محیط زیست.

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور (ansarifard@gmail.com).

## بررسی امکان اثر پروانه‌ای در جهان از منظر فلسفی

سعید انواری<sup>۱</sup>

در سیستم‌های دینامیکی غیرخطی که به شدت به شرایط اولیه خود وابسته‌اند، تغییراتی اندک در شرایط اولیه سیستم، باعث تغییراتی بزرگ در خروجی آنها می‌شود. خروجی این سیستم‌ها در ریاضیات تحت عنوان نظریه آشوب مورد بررسی قرار گرفته است و به نحوه پیدایش فرکتال‌ها ارتباط دارند. بر اساس این نظریات، ادوارد لورنز در سخنرانی خود در سال ۱۹۷۳م این سؤال را مطرح کرد که «آیا بال‌زدن پروانه‌ای در برزیل می‌تواند باعث ایجاد تندباد در تگزاس شود؟». این تاثیرگذاری به اثر پروانه‌ای (Butterflies Effect) موسوم گردید.



این مقاله با شرح این نظریه آن را از طریق مبحث ضرورت بالقیاس الی‌الغیر در فلسفه اسلامی مورد بررسی قرار می‌دهد. از آنجا که دو معلول علت واحد دارای ضرورت بالقیاس الی‌الغیر هستند و جهان هستی از طریق سلسله علت‌ها و معلول‌ها در نهایت به علتی واحد منتهی خواهد شد، می‌توان نتیجه گرفت که تمامی موجودات عالم، نسبت به یکدیگر دارای ضرورت بالقیاس الی‌الغیر هستند و هر تغییر یا اتفاقی در گوشه‌ای از عالم بر سایر موجودات هستی تاثیرگذار خواهد بود. این تاثیر ممکن است در مواردی بسیار ناچیز و ضعیف باشد و در مواردی همچون سیستم‌هایی که به آنها اشاره شد، تاثیرات زیادی در پی داشته باشد.

**کلیدواژگان:** اثر پروانه‌ای، ضرورت بالقیاس، فلسفه اسلامی، جهان، نظریه آشوب.

۱. دانشیار فلسفه و کلام اسلامی، گروه فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی (saeed.anvari@atu.ac.ir).

### بررسی انتقادی استدلال خیام بر نظام احسن در «رساله فی الکون و التکلیف»

مهدی بهنیافر<sup>۱</sup>

خیام نیشابوری در بخش نخست «رساله فی الکون و التکلیف» از ممکنات سخن می‌گوید و متمایز از مشهور منسوب به وی، نظام ممکنات عالم را نظامی برخاسته از حکمت سرمدی خداوند می‌داند که کمال ذاتی همه موجودات را به آنها افاده کرده است و از بهره هیچ یک از آنها نکاسته است. بیانی که برخی آن را به قائل شدن خیام به نظام احسن تعبیر می‌کنند. استدلال او در باب وجود تضادها و تراحمات عالم، استدلال شناخته شده‌ای مبتنی بر این داوری است که دریغ داشتن خیر بسیار به واسطه شرور اندک در عالم، خود شری کثیر است که از فعل حکیمانه خداوند به دور است. موضع انتقادی این مقاله که در اینجا به بهانه عبارات منسوب به خیام طرح شده و متوجه نوع کسانی است که در سنت ما از این استدلال بهره جسته‌اند، این است که: ۱. توان این استدلال، له «حکمت کلیه خداوند» است و فاقد توجیهی برای رسوخ این حکمت در سطح جزئیات امور عرضه نمی‌دارد؛ ۲. از همین رو، وقتی از افاده کمال ذاتی همه موجودات به آنها در نظام تکوین دفاع می‌کند، صرفاً از کمال ذاتی افاده شده به «انواع» موجودات سخن می‌گوید و در توجیه بی‌بهره‌گی برخی از «افراد» موجودات از این کمال، ناتوان است؛ ۳. لذا در توجیه بی‌بهره‌گی برخی «افراد» موجودات از این کمال موهوب و نیز شرور اندک دامن گیر آنها، معمولاً پای استدلال‌های دیگری باز می‌شود که حتی اگر بتوانند این بی‌بهره‌گی و نیز شرور را در سطح «افراد» اشیاء توجیه کنند. مهم‌ترین نقد وارد بر این استدلال‌ها، عدم یکپارچگی و عدم تلائم معرفتی میان استدلال بر نظام احسن در سطح انواع اشیاء و استدلال بر نظام احسن در سطح افراد اشیاء است.

**کلیدواژگان:** نظام احسن، خیام نیشابوری، رساله فی الکون و التکلیف، حکمت کلیه، نوع، فرد، شر.

۱. عضو هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی (behniafar@atu.ac.ir).

## رویکردی فلسفی به نقش دوستی در سعادت آدمی با تأکید بر نظریه فیلسوف اخلاق معاصر جولیا آناس

نغمه پروان<sup>۱</sup>

نوشتار حاضر که به بررسی تاریخی و در عین حال نظام‌مند و موضوعی نقش دوستی در نیل به غایت قصوای انسان اختصاص دارد، با تحلیل مفهوم فلسفی دوستی *Philia* در نظریه‌های سعادت‌گرایانه باستان به طرح و بررسی این پرسش خواهد پرداخت که آیا می‌توان اخلاق باستان را به خودگزینانه بودن متهم کرد؟ جولیا آناس برای یافتن ساختار فلسفی دوستی با تأکید بر رویکردهای مکاتبی از دنیای باستان مانند کورناییان، اپیکوریان، شکاکان، و مکتب ارسطویی، و رواقی به نقش دوستی در سعادت انسان، به بررسی جایگاه 'دغدغه دیگری' *other-concern* در سعادت فردی می‌پردازد. او درصدد اثبات این مطلب است که اخلاق باستان با وجود بنا نهاده شدن بر 'دغدغه خود' *self-concern* و تمرکز بر شیوه‌های نیل به زندگی خوب اخلاقی 'خودگزینانه' *egoism* نیست. آناس به بررسی این طیف از مکاتب باستان می‌پردازد که در شدت و نوع دغدغه دیگری با یکدیگر متفاوتند. در یک سوی طیف کورناییان را با نگاهی سراسر ابزارگونه به 'دیگری' جای می‌دهد و در دیگر سو مکتب رواقی را که به دغدغه دیگری صرفاً به مثابه 'ابزار' نیل به غایت قصوی نمی‌نگرد بلکه آن را 'مشخصه شخص فضیلت‌مند' معرفی می‌کند. چنین طیف وسیع دیدگاه‌های مربوط به میزان اهتمام به دیگری گویای این است که نمی‌توان به راحتی نظریه‌های سعادت‌گرایانه باستانی را متهم به خودگزینانه بودن کرد. آناس با در نظر گرفتن تکیه غالب مکاتب باستان بر اخلاق فضیلت، و ضروری معرفی کردن اخلاقیات برای نیل به سعادت، و استناد به واحد دانستن حوزه 'اهتمام به خود' و 'اهتمام به دیگری' در نظریه‌های باستانی اتهام خودگزینانه بودن آنها را مردود می‌شمارد. **کلیدواژگان:** سعادت، دوستی، دغدغه خود، دغدغه دیگری، اخلاق باستان، غایت قصوی.

۱. دانشجوی دکتری فلسفه دین واحد علوم تحقیقات (naqme.parvan@gmail.com).

### سیر تکاملی حیات انسان در رساله آغاز و انجام خواجه نصیرالدین طوسی (با توجه به تعلیقه و شرح آیت الله حسن حسن زاده آملی)

فاطمه پروین<sup>۱</sup>

پروردگار عالمیان، هیچ یک از مخلوقات خود را همان طور که در قرآن فرمودند، عبث و بیهوده نیافریده‌اند. انسان به عنوان مهم‌ترین مخلوق خداوند از این قاعده مستثنی نبوده و برای رسیدن به کمال و حیات جاودانه‌ای که پروردگار به عنوان هدف خلقت، برای او در نظر گرفته است، مراحلی را باید طی کند.

در این نوشتار به بررسی مستقیم رساله آغاز و انجام خواجه نصیرالدین طوسی، متکلم بزرگ جهان اسلام پرداخته شده است که با توجه به محدودیت منابع، با روش توصیفی - تحلیلی گردآوری شده است. این رساله در واقع سخن از شرح حال انسان در هر دو عالم است و جناب خواجه نصیر آن را به عنوان یک تذکره در بحث معاد نوشته‌اند، ولی از ابتدا به رساله آغاز و انجام منسوب به ایشان شهرت یافت.

جناب خواجه نصیر در این مکتوب فقط در دو فصل دوم و هفدهم به مبدا آدمی اشاره می‌فرمایند و به عبارتی دیگر در باب آغاز، سخن می‌گویند و بیشترین حجم بحث در این رساله، بررسی احوال آدمی در فرجامش را دربر می‌گیرد، لذا صحیح آن است که این رساله را یکی از رسائل در باب معرفت نفس به شمار آوریم و آن را تذکره‌ای بر بحث آغاز و انجام آدمی بدانیم. همان طور که حضرت خواجه، خود بر این امر صحه گذاشتند.

**کلیدواژه‌گان:** انسان، آغاز، انجام، خواجه نصیرالدین طوسی، معرفت نفس.

۱. دانش آموخته کارشناسی ارشد رشته کلام اسلامی دانشگاه مازندران (ftm\_parvin@yahoo.com).

## نظام احسن از دیدگاه متفکران مسلمان و پرسش‌های پیش رو

### اقدس جدیدیان<sup>۱</sup>

بحث نظام احسن در فلسفه دین از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و موضوعات گوناگونی همچون وجود یا عدم شر در عالم، با آن مرتبط است. از دیدگاه متفکران خداپاوار، نظام هستی کاملاً استوار بنا شده و هیچ خللی در آن راه ندارد، و متون دینی نیز پشتیبان این مدعا شناخته می‌شود. در تعریف نظام احسن، بهترین جهان ممکن مورد نظر است. در این پژوهش به معنای این وصف پرداخته و تفضیلی یا عالی بودن "احسن" مورد واکاوی قرار می‌گیرد. همچنین ساختار این نظام در رابطه با انسان بررسی شده و تبیین می‌گردد که آیا نظام متقن هستی و انسان دو امر جداگانه بوده و یکی در خدمت دیگری است، یا انسان در داخل این نظام قرار دارد و هر دو از ساختار استواری برخوردار هستند. در ادامه ساختار محکم و بی‌نقص و همچنین توانمندی باریتعالی در خلقت جهانی دیگر ارزیابی می‌شود. از دیدگاه متفکران مسلمان، نظام احسن برگرفته از علم و قدرت باریتعالی است و نمی‌تواند دارای هیچ خللی باشد، ولی قابلیت‌های تغییر در ساختار خلقت و جایگاه انسان و توانمندی او در رسیدن به ایده‌هایش مورد توجه قرار نگرفته است. در این مقاله با رویکرد انسان‌مدارانه به خلقت نگریسته و با توجه به متون دینی، خلقت هستی در جهت تکامل انسان لحاظ شده و توانایی ساختار هستی به عنوان نظامی متغیر به سوی هرچه بهتر شدن، مورد نظر قرار می‌گیرد. در نتیجه آنچه دیروز شر و نقصان بود در مقابل امروز و آینده، می‌تواند چنین نباشد.

کلیدواژگان: نظام احسن، ساختار خلقت و نظام احسن، شر و نظام احسن.

۱. کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه قم (Bi.jadidian@gmail.com).

## توجه شواهد برهان نظم در زمینه پیچیدگی‌های بیولوژیکی و نظریه جهان تنظیم شده با استفاده از مدل احتمالاتی بیز

سید حسام الدین جلالی طهرانی<sup>۱</sup>

اگر بپذیریم که می‌توان در یک محدوده مشخص برای برهان نظم، سطحی از باورپذیری اولیه قائل شد، آن‌گاه یک روش بدیهی برای مقابله با آن، ارائه توضیحی بدیل برای آن است. تا آنجا که باورکردن توضیح بدیل بر اساس خرد باشد، می‌توان گفت که این رخداد همواره برهان نظم را تضعیف می‌کند. به‌طور کلی، نظریه تکامل با تقریر ویلیام پیلی برای منسوخ جلوه دادن برهان نظم، به کار می‌رود. با این حال، در اکثر موارد برهان نظم با توضیح بدیل همخوان است، اما اگر این‌گونه باشد، چرا نباید هم برهان نظم و هم توضیح بدیل را بپذیریم؟ پاسخ بدیهی این است که هنگامی که یک شرح بسنده است، نیازی به استنتاج دو شرح نیست. اما به‌طور کلی این پرسش پابرجا است که چه وقت یک شرح آنقدر خوب است که قادر باشد توضیح دیگر را از دور خارج سازد. آیا مواردی وجود دارند که در آنها استنتاج هم‌زمان برهان نظم و توضیح دیگر مناسب باشد؟ اگر چنین است، شرایطی که تحت آن این اتفاق رخ می‌دهد کدام است؟ در این مقاله برای پرداختن به این مسأله از چارچوب احتمالات بیزی استفاده می‌کنیم، با این حال، اکثر نتایج به مقایسه احتمالات مرتبط بستگی داشته و بنابراین، تشابهاتی میان این روش و رویکردهای ای. سابر (۲۰۰۵) و ت. مک گرو (۲۰۰۴) به وجود می‌آید. در ادامه نتایج حاصل از مقایسه این تشابه را در مورد آن دسته از مباحث برهان نظم که از پیچیدگی بیولوژیکی و نظم دقیق در کیهان‌شناسی نشأت می‌گیرند به کار خواهیم بست. در این خصوص بحث خواهیم کرد که اگرچه مخالفان برهان نظم می‌توانند برای تضعیف آن به توضیحات بدیل روی آورند، بسیار دشوار خواهد بود که بخواهیم اثبات کنیم چنین راهبردی می‌تواند برهان نظم را عملاً منسوخ جلوه دهد.

**کلیدواژه‌گان:** برهان نظم، پیچیدگی‌های بیولوژیکی، جهان‌های ممکن، جهان تنظیم شده.

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد فلسفه دین، دانشگاه تهران (jalalitehrani@ut.ac.ir).



## حرکت جوهری و بستر فیزیکی؛ سازگاری و یا ناسازگاری

سید حسن حسینی<sup>۱</sup>

نیلوفر شاهین نیا<sup>۲</sup>

رابطه علی میان ذهن و بدن که مصادیق آن را می‌توان در حالات ذهنی آگاه و اراده آزاد دید، در صورت غیرفیزیکی دیدن ذهن و فیزیکی دیدن بدن با مشکلاتی مواجه است. اصل بستر فیزیکی از مهم‌ترین مسایل رویارو با موضوع فوق است. اصل بستر فیزیکی با این تعریف که "در هر رویداد فیزیکی الف، اگر یک رویداد دیگری مانند ب وجود داشته باشد که برای الف علت باشد، آن‌گاه خود یک رویداد فیزیکی است" حکم به فیزیکی بودن هر علتی دارد که معلول آن فیزیکی باشد. از این جهت است که برخی فیلسوفان حکم به فیزیکی بودن حالات ذهنی می‌دهند. در این مقاله با مبنا قرار دادن حرکت جوهری صدرایی با پشتوانه تشکیک در وجود به دنبال طرح این موضوع هستیم که آیا در نظام صدرایی می‌توان با حفظ اصل بستر فیزیکی، فیزیکالیسم را رد کرد و یا با پذیرفتن بستر فیزیکی ناگزیر فیزیکالیسم اجتناب‌ناپذیر است.

---

۱. استاد دانشگاه صنعتی شریف (hoseinih@sharif.edu).

۲. دانشجو دکتری دانشگاه صنعتی شریف.

### تأثیر عشق و محبت الاهی بر تربیت انسانی

منصوره حسینی<sup>۱</sup>

از روابط انسان و خدا می‌توان ارتباط عابد و معبود؛ آمر و مامور؛ سائل و مسئول؛ راضی و مرضی؛ رابطه غنی و فقیر را نام برد. اما یکی از لطیف‌ترین روابط بین خدا و انسان عاشق و معشوق و یا محب و محبوب است. از نظر عارفان، اساس خلقت، محبت است؛ یعنی اگر محبت نمی‌بود، آفرینش هم نبود؛ زیرا محرک و نخستین جاذبه‌ای که بنای آفرینش را گذاشت، محبت الاهی بود. از این رو وجود عالم و آدم و همه کائنات را آئینه جمال و آیت روی بی‌مثال خود قرار داد و آفرینش را رقم زد. اهمیت این مسئله در تربیت اخلاقی انسان بسیار قابل توجه است. اگر انسان این عشق و محبت الاهی را در وجود خود زنده کند، رهاورد آن طهارت باطن، تطهیر سر، پاکسازی دل از رذایل و غیر خدا، رهایی نفس از تعلقات دنیوی و از ماسوی الله است. ادیان در باب ماهیت خدا، و آموزه های دینی با یکدیگر توافقی ندارند، اما بر سر مسائل اخلاقی اتفاق نظر وجود دارد. حال باید پرسید چرا با وجود این مسئله، الزام اخلاقی بسیار کم دیده می‌شود؟ چه نیاز روانشناختی باعث می‌شود که فرد به اخلاق رویاورد؟ نظریه ایمان در عالی‌ترین مراتب دیدگاهی می‌شود که محبت الاهی را عامل ترمیم و درمان شکاف میان معرفت و عمل می‌داند. اما عارفانی همچون مولوی این مسئله را با زبان دیگری بیان می‌کنند و معتقدند دلیل این که

---

۱. استادیار دانشگاه آزاد رودهن گروه معارف (manaviyt@yahoo.com).

معرفت به عمل نمی‌انجامد این است که انسان پای در عشق الاهی ننهاده است. از این منظر خدا، عالم و آدم در یک بینش جامع، یعنی بینش "عشق خلاق" به هم می‌رسند. کلیدواژگان: عشق؛ محبت الاهی؛ تربیت اخلاقی؛ آکرسیا.

### ناملی در باره براهین الحاد مبتنی بر "پنهان بودن خداوند"

غلامحسین خدزی<sup>۱</sup>

مدت زمانی است که متکلمان و فیلسوفان غربی با ارایه ملاحظاتی درباره پنهان بودن خداوند، آن را در قالب استدلالات و براهینی بر علیه وجودش به عاریت گرفته‌اند. متقدم بر دیگران ج. ال. شلنبرگ فیلسوف حوزه فلسفه دین در کتاب "مستوریت الهی و عقل بشری" به سال ۱۹۹۳ نقطه عطفی را در صفوف ناباوران خداوند به عنوان شاهد و ادله‌ای مبنی بر فقدان وجودش از این زاویه، در عرصه عالم هستی، ایجاد کرد. در همین راستا تئودور درنج در کتاب‌های "براهین شر و ناباوری" و "نامحتملی خدا" و فردریک نیچه را نیز می‌توان در زمره اخلاف صالح وی در استفاده از این شواهد برالحاد به شمار آورد. در جوهره براهینی که در انواع و اشکال قیاسی، اسقرایی و تمثیلی در این ساحت معرفتی و اخلاقی، اقامه شده است، فقدان و مستوریت خدا به نشانه رفته است و پنهان بودن خدا از ساحت ادراکات بشری را دلیلی قاطع بر عدم وجودش بکار بستند. پرسش اصلی این است که آیا عدم نیل حضور و وجود انسان به ساحت الهی را ضروتاً می‌توان برهانی بر فقدان وجودش یا عدم واجدیت صفاتی همچون عالم، قادر و خیرخواهیت مطلق وی دانست؟

دغدغه این خامه بر تبیین این موضوع است که پنهان بودن خدا را نه تنها نمی‌توان علامتی بر عدم وجودش یا حتی حضورش محاسبه کرد، بلکه صرفاً با تحلیل عقلی، فقدانش را در دستگاه ادراکی بشر بر فرض قبول، خمیرمایه جهد و تلاش انسان برای وصول به ساحتی کامل‌تر، عمیق‌تر و پیچیده‌تر قلمداد کرد.

الهیات غیبت ناشی از این کوشش اندیشمندانی است که در گمان برخی، ظرفیت الحاد و ناباوری به خدا را در این چند دهه از عصر جدید به بار آورده است، می‌تواند از سوی دیگر بن مایه‌های

۱ . عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (g.khadri@gmail.com).

ناب عرفان اصیل و درک حقیقی جدیدی را برای معرفت به زوایای وجود حضرت حق برای انسان پسامدرن بریده از گذشته‌اش، در پی داشته باشد.

**کلیدواژه‌گان:** الهیات غیبت، پنهان بودن خداوند، الحاد و ناباوری، عرفان اصیل و ناب، انسان پسامدرن.

## حل تقابل نظام احسن با شرور موجود در عالم برای مخاطبین عام

اکرم خلیلی نوش آبادی<sup>۱</sup>

یکی از صناعات خمس خطابه است که مخاطبین زیادی در میان عوام دارد. گروه‌های مختلفی از مردم که در مناسک و مراسم مذهبی شرکت می‌کنند، ولی با وجود اینکه بخش عمده‌ای از اجتماعات دینی را تشکیل می‌دهند با علوم اسلامی ناآشنا بوده و از مباحث تخصصی در موضوعات گوناگون اسلامی اطلاعی ندارند. یکی از این موضوعات مسئله شر است که دامنگیر همه انسانها از همه اقشار و اصناف است. در این مقاله در صددیم به کاربردی‌ترین راه حل شر برای این گروه از مخاطبین دست پیدا کنیم و آن را به وعاظ پیشنهاد دهیم. در این راستا به صورت ضابطه‌مند به بررسی مسئله شر در میان مشربهای مختلف تفکر اسلامی می‌پردازیم و دیدگاه‌های متکلمین، فیلسوفان و رویکردهای مختلف فلسفی را مورد توجه قرار می‌دهیم. همچنین در آراء عرفا و نوصدراییان نیز، راه‌حلهای مختلف را بررسی می‌کنیم. محصول این مطالعه آن دسته از متفکرین را که به نظام احسن به عنوان بهترین راه کار برای مقابله با مسئله شر می‌نگرند، در رأی خود صائب‌تر می‌داند. در میان فیلسوفان متقدم اسلامی ابن‌سینا و شیخ اشراق به این راه حل اشاره می‌کنند. این پاسخ مورد توجه ابن عربی نیز می‌باشد. همچنین در بین نوصدراییان علامه طباطبایی و جوادی آملی از فیلسوفانی هستند که توجه به نظام احسن و ویژگی‌های آن را راه حلی برای مسئله شر معرفی می‌کنند.

**کلیدواژگان:** مسئله شر، متفکران مسلمان، خطابه، نظام احسن.

۱. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی، تهران جنوب (khaliliakram@gmail.com).

### مه‌بانگ از منظر فلسفه اسلامی

محمد علی دیباجی<sup>۱</sup>

حسین ثقفی هیر<sup>۲</sup>

پایان مرز فیزیک طبیعتاً آغاز مباحث فلسفی است که از مصادیق بارز آن لحظات تکینگی است که در آنجا قوانین نسبیت اینشتین و مکانیک کوانتوم شکسته می‌شود. چون موضوع بحث از جسم واقع در مکان و زمان فیزیکی به موضوعی فلسفی و وجودی تغییر می‌یابد که فیزیک دانانی هم چون هاوکینگ و پن رز نیز چاره‌ای جز پرداختن به مباحث فلسفی مربوط به آن نداشتند. به نظر می‌رسد جدال‌های قدیمی میان فلاسفه و متکلمین با یافته‌های جدید اختر فیزیک‌دانان چهره جدیدی پیدا کرده است. در این نوشته قصد داریم در راستای گفتگوی علم و دین، با موضوع مه‌بانگ به صورت جزئی‌تر وارد شده و برای تداوم نهضت نوصدرائی موارد ابهام مسأله آغاز عالم را از منظر فلسفه اسلامی، نگاه کنیم. بحث در اینجا پیدایش زمان، مکان، قابلیت عالم پیش از تکینگی، خودتنظیمی یا وجود خالق، خلق از عدم یا خلقت مستمر و ... است که از مباحث مهم فلسفی است. چون به نظر بنده حکمت صدرائی ظرفیت مواجهه با یافته‌های جدید علمی را دارد.

**کلیدواژه‌گان:** تکینگی، مه بانگ، خلق از عدم، خلقت مستمر، حرکت جوهری، عقل فعال، ماده، صورت، علل اربعه.

۱. دانشیار فلسفه دانشگاه تهران، (dibaji@ut.ac).

۲. دانشجوی دکتری فلسفه دین دانشگاه تهران، (ip4ys.saghafi@yahoo.com).

## تبیین و بررسی انکار ایده نظام احسن در تفکر میرزا مهدی اصفهانی

### مهدی ذاکری<sup>۱</sup>

بر اساس نظریه نظام احسن، نظام موجود در بهترین حالت نظم قرار دارد و از بیشترین خیرات ممکن برخوردار است. بیشتر فلاسفه مسلمان این نظریه را پذیرفته‌اند و براهین لمی و انی در دفاع از آن اقامه کرده‌اند. این نظریه در فلسفه اسلامی بر علم فعلی خدا به عالم که عین ذات خداست به همراه علیت فیضانی خدا نسبت به موجودات مبتنی است. لازمه علم فعلی خدا به برترین کمالات ممکن، صدور این کمالات از او به نحو فیضان است. در مقابل، میرزا مهدی اصفهانی لازمه این علم و علیت را سلب اختیار از خداوند می‌داند. بر این اساس او با انکار هر دو مبنای نظریه نظام احسن در فلسفه اسلامی، از یک سو منکر علم فعلی خدا به نظام موجود است، و از سوی دیگری فاعلیت خدا را متاخر از علم و ناشی از مشیت و اراده حادث می‌شمارد. در نتیجه به اعتقاد او، خداوند به جهان‌های ممکن متعددی علم ذاتی دارد و جهان موجود یکی از این جهان‌هاست. این جهان‌ها همه احسن‌اند اما دلیلی برای اینکه نظام موجود که با مشیت و اراده حادث خلق شده است احسن باشد وجود ندارد.

هدف این مقاله در درجه اول، توصیف دیدگاه میرزای اصفهانی، تبیین مبانی و کشف لوازم این دیدگاه است. در مرتبه بعد، این دیدگاه با سنجش مبانی و لوازم آن ارزیابی می‌شود. به نظر می‌رسد این دیدگاه لوازم غیرقابل‌پذیرشی دارد. از جمله می‌توان به نفی علم پیشین مطلق الهی به عالم وجود و انحصار آن به جهان (نظام) های ممکن اشاره کرد. افزون بر این، نفی نظریه نظام احسن با فرض خیریت و کمال محض خداوند ناسازگار است.

**کلیدواژه‌گان:** نظام احسن، علم الهی، فاعلیت الهی، میرزا مهدی اصفهانی.

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه تهران (zaker@ut.ac.ir).



### چرا نمی‌توان فلسفه سیاسی را از حکمت متعالیه استنتاج کرد؟

غلامرضا ذکیانی<sup>۱</sup>

اینکه «چرا نمی‌توان فلسفه سیاسی را از حکمت متعالیه استنتاج کرد؟» تا حدی به این پرسش مربوط می‌شود که «چرا حکمت عملی (از جمله سیاست) در فلسفه اسلامی رشد نکرده است؟» ارسطو نخستین کسی است که فلسفه را به نظری و عملی تقسیم کرده و ضمن پرداختن به فلسفه نظری، به طور مستقل به فلسفه عملی پرداخته است. در میان فلاسفه مسلمان، بعد از فارابی که به عنوان مؤسس فلسفه اسلامی، دیدگاه خاصی به هر دو حکمت نظری و عملی داشته، شیخ‌الرئیس بحث حکمت عملی (به ویژه سیاست) را به شریعت واگذار کرده و سایر فلاسفه مسلمان نیز به تاسی از شیخ فلاسفه اسلام اهتمام خاصی به حکمت عملی نداشته‌اند؛ حال با این وصف، استخراج فلسفه سیاسی از حکمت متعالیه با سه مانع اساسی مواجه است: یکی اینکه ملاصدرا حکمت عملی را به عرفان تاویل برده است، دو دیگر اینکه حتی بین فلسفه نظری و عملی (به ویژه سیاست) ارسطو رابطه استنتاجی برقرار نیست. بنابراین رویکرد استنتاج فلسفه سیاسی از حکمت نظری از پشتوانه فلسفی (ارسطویی) برخوردار نیست و سوم اینکه فلاسفه مسلمان در گفتمان شریعت اسلامی که مدعی حکومت اسلامی بوده، تفلسف کرده‌اند. بنابراین از جهات مختلف تحلیلی، تاریخی و استنادی باید مباحث حکومت اسلامی را از فقهای مسلمان انتظار داشته باشیم نه از فیلسوفان مسلمان.

۱. عضو هیات علمی گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی (zakiany@yahoo.com).

## ارتباط وجودشناختی انسان با خدا و جهان بواسطه زبان (لوگوس)، در چارچوب اندیشه هانس گئورگ گادامر و تطبیق آن با اندیشه اسلام

علیرضا رازقی<sup>۱</sup>

هانس گئورگ گادامر، بنیان‌گذار هرمنوتیک فلسفی، رابطه انسان با خدا و جهان را وجودی می‌داند. چنین ارتباطی از طریق زبان (language) که امری وجودی است میسر می‌گردد. از این رو، سخن از لوگوس مطرح است و کلمه الهی به مثابه امری وجودی پیوندهای انسان با خدا و جهان را ممکن می‌سازد. در این ساختار فکری، زبان به مثابه ابزار صرف ارتباطی مد نظر نیست. زبان وجودی است و لذا دارای عالمی است که به عالم زبان تعبیر می‌شود. در نگرش گادامر «تنها وجود قابل فهم، زبان است»، پس هر آن چیزی که برای انسان فهم می‌شود (در اینجا خدا و جهان)، باید مورد قرائت در چارچوب زبان قرار گرفته و فهم زبانی شود. جهان هستی خود به مثابه کتابی با تمام کلمات و عباراتش مورد قرائت قرار می‌گیرد و در اینجا قرابت‌هایی با دیدگاه عرفان اسلامی مشاهده می‌شود. پرسش اساسی در این مقاله این است که زبان چگونه قادر است تا ارتباطی وجودشناختی میان انسان با خدا و جهان را میسر کند و فهم در اینجا چه نقشی دارد؟ آیا مقصود از کلمه (logos) صرفاً کلام مکتوب است یا آثار هنری یا حتی خود موجودات جهان هستی نیز مصداق آن هستند؟ چه اشتراکات و اختلافاتی در این نگرش میان اندیشه هرمنوتیکی گادامر و اسلام وجود دارد؟ هدف از مقاله تشریح دیدگاه گادامر در این خصوص و تطبیق آن با دیدگاه اسلام است. این مهم از طریق تحلیل و نقد اندیشه گادامر با طرح نظریات منتقدان و پیروان وی، و نهایتاً دیدگاه برخی عرفای اسلام همچون ابن عربی در این خصوص محقق خواهد شد.

کلیدواژه‌گان: هانس گئورگ گادامر، زبان (لوگوس)، خدا، جهان، انسان.

۱. عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران جنوب (alireza537@gmail.com).

## جایگاه تجربه دینی در مکتب اشراق با استفاده از مدل فلسفه به مثابه روش زندگی

زهرا رستاخیز قصرالدشتی<sup>۱</sup>

پی‌یر آدو (۲۰۱۰-۱۹۲۲) فیلسوف فرانسوی معاصر، با ارائه مدل فلسفی - فلسفه به مثابه روش زندگی، که حاصل سال‌ها پژوهش او در زمینه فلسفه باستان است، پویائی و حیات حقیقی فلسفه را در زندگی روزمره فیلسوف نشان می‌دهد. در این پژوهش سعی بر آن است که با به‌کارگیری این مدل (فلسفه به مثابه روش زندگی)، به بررسی جایگاه تجربه دینی در مکتب اشراق بپردازیم.

به این منظور، به اختصار به معرفی مدل فلسفی - فلسفه به مثابه روش زندگی، خواهیم پرداخت. به کمک عناصر اصلی این مدل فلسفی همچون: گفتار فلسفی، تمرینات معنوی و جایگاه آن در بررسی مکاتب فلسفی، ارشاد معنوی، روش زندگی اشراق را نشان خواهیم داد. در سایه شناخت روش زندگی مکتب اشراق و با استفاده از مدل فلسفه به مثابه روش زندگی، می‌توان علاوه بر شناخت جایگاه تجربه دینی در مکتب اشراق به عنوان تمرین معنوی، رابطه علم (نظر) و عمل (تجربه دینی) را که یکی از مسائل مهم در حوزه فلسفه دین به شمار می‌آید، آشکار ساخت. در نتیجه مدل فلسفی: فلسفه به مثابه روش زندگی با ارائه راه کارهائی محقق را قادر می‌سازد تا درک یکپارچه و جامع خویش از مسائل و موضوعات مطرح شده در مکتب فلسفی - عرفانی اشراق، به خوبی و در سایه یافتن روش زندگی اشراقی نشان دهد. **کلیدواژه‌گان:** فلسفه به مثابه روش زندگی، فلسفه باستان، حکمت اشراق، گفتار فلسفی، تمرینات معنوی، ارشاد معنوی، تجربه دینی، علم، عمل.

۱. دکتری رشته فلسفه تطبیقی (ghasroaldashti@gmail.com).

### نقش حرکت جوهری در رابطه انسان و خدا از دیدگاه ملاصدرا

محمد رستمی<sup>۱</sup>

حرکت جوهری را می‌توان به عنوان یک نظریه جامع و وحدت بخش دانست که تصویر طبیعی از مسائل مبدا و معاد ارائه می‌دهد. تاثیر عام این نظریه در خداشناسی است. ملاصدرا فلسفه‌اش و به طور خاص حرکت را بر مبنای بدیهی بودن وجود خداوند بنا می‌گذارد. به تعبیری دیگر تمامی مبانی فلسفی خود را بر مبنای قضیه واجب الوجود امری بدیهی است بنا می‌نهد. مسأله خدا تا قبل از این نظریه به عنوان یک مسئله مطرح بود، اما براساس اصل بساطت وجود، مسئله خدا به امری عینی، طبیعی و بدیهی و مشهود جلوه نمود. تاثیر خاص‌اش در رابطه انسان و خدا است؛ رابطه کثرات با واحد. در بستر تاریخ اندیشه مباحثی برای توجیه چگونگی این رابطه چه به لحاظ هستی شناختی و چه به لحاظ معرفت شناختی روی گرفته است. با تطبیق این نظریه با آیات و روایات اسلامی، به نظر می‌رسد تصویری که از انسان ارائه می‌دهند هر دو بر محور خدا است. اما این نظریه، نظریه متوسطی است و تا لحظه مرگ انسان تبیین درستی از آفرینش وی ارائه می‌نماید. در این مقاله با روش توصیفی تحلیلی و با رجوع به آثار ملاصدرا و شارحان وی، به این پرسش پاسخ خواهیم داد که ملاصدرا در پرتو حرکت جوهری، چگونه به تبیین رابطه انسان و خدا می‌پردازد.

**کلیدواژگان:** انسان، خدا، حرکت جوهری، اصالت وجود، ملاصدرا.

---

۱. دانشجوی دکتری فلسفه دین، دانشگاه پیام نور تهران (md.rostamy@gmail.com).

## نگاهی فلسفی - تاریخی به نسبت انسان و طبیعت در اسلام

زینب رضایی<sup>۱</sup>محمد رضا رجیبی<sup>۲</sup>

در این مقاله بنا داریم به این پرسش پاسخ دهیم که آیا اسلام، آن‌چنان‌که در آثار متفکران مسلمان دوره پیشامدرن (خصوصاً فیلسوفان و عرفا) ظهور یافته است، اصولاً می‌تواند متضمن سیطره انسان بر محیط زیست و استثمار آن باشد یا خیر. لذا بر پایه نظریه آرتورو اسکوبار (۱۹۹۹) مبنی بر تقسیم‌بندی سه‌گانه نسبت انسان و طبیعت (طبیعت ارگانیک، طبیعت سرمایه‌محور و طبیعت تکنیکی) می‌کوشیم برداشت انسان مسلمان پیشامدرن از رابطه میان انسان و طبیعت را (در قیاس با تفکر مدرن و تکنیک‌محور غرب) صورت‌بندی کنیم. به این ترتیب نشان می‌دهیم که نگاه اسلامی به عالم نمی‌تواند مستلزم چیره‌شدن انسان بر طبیعت باشد و نسبت انسان و طبیعت در عالم اسلام از نوع ارگانیک است. در نسبت ارگانیک، طبیعت و جامعه از نظر هستی‌شناختی از یکدیگر جدا نمی‌شوند و بنابراین موجودات جان‌دار، بی‌جان و فراطبیعی اساساً متعلق به ساحت‌های مجزا نیستند و طبیعت تحت سیطره همان اصول و قواعدی است که بر انسان‌ها حاکم است. تأمل در اندیشه و آثار متفکران مسلمان به عنوان نمایندگان جهان‌بینی اسلامی پیشامدرن نشان می‌دهد که برداشت انسان مسلمان از طبیعت اساساً به‌گونه‌ای نبوده است که بتواند به ابژه‌سازی طبیعت و بهره‌کشی از آن بیانجامد و بنابراین حتی آیات و روایاتی را که به ظاهر عکس این مطلب را نشان می‌دهند و بر خلاف این تصویر کلی، انسان را سرور طبیعت معرفی می‌کنند، باید به‌شکل دیگری تفسیر کرد. در نهایت، به امکان احیای نگاه اسلامی به عالم و نحوه تعامل این رویکرد با روابطی که در دوره مدرن میان انسان و طبیعت ایجاد شده است، می‌پردازیم.

**کلیدواژه‌گان:** اسلام، طبیعت، محیط‌زیست، فلسفه اسلامی، عرفان اسلامی.

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد پردیس فارابی دانشگاه تهران (z.rezaiy1991@ut.ac.ir).

۲. استادیار پردیس فارابی دانشگاه تهران.

## بررسی نسبت مفاهیم "خلوص و دروغ" با "آگاهی صوری و مادی" در فلسفه دین کانت

محمد رعایت جهرمی<sup>۱</sup>

نزد کانت، دین حقیقی، دین اخلاقی است. او تکامل اخلاقی انسان را غایت نهایی خداوند از خلقت جهان دانسته و بر آن است که تنها در سایه عمل از روی تکلیف، می‌توان به تشکیل جامعه مشترک المنافع اخلاقی، امیدوار بود. حاکمیت اصل خیر در جهان، منوط به حرکت تدریجی بشر به سمت ایمان اخلاقی است. کانت در رساله تئودسیسه، رویه ایوب پیامبر را زیر عنوان حکمت سلبی، ستوده و حکمت صناعی اخذ شده از سوی دوستان وی را برنمی‌تابد. از این روست که نزد کانت، ایوب، نماد عقل‌گریزی نظری در ساحت ایمان بوده و الگوی دین اخلاقی است. به باور کانت، تئودسیسه اصیل و جزمی (نظری)، مفاهیمی هستند که در قلمرو ترابط عقل و ایمان، سربرمی‌آورند. تئودسیسه اصیل، با مفاهیم راستی و خلوص، و تئودسیسه جزمی با مفهوم دروغ و ناپاکی، گره خورده است. کانت در بیان مقصود خود از مفاهیم مذکور، آگاهی صوری و مادی را پیش می‌کشد تا از رهگذر تحلیل شخصیت ایوب پیامبر، مبانی دین اخلاقی را تثبیت نماید. گفتار حاضر بر آن است تا موضوعات مذکور در فلسفه دین کانت را با تکیه بر یکی از آخرین آثار وی یعنی "شکست کُل تلاشهای فلسفی در خصوص مساله عدل الهی"، که با عنوان مختصر تئودسیسه از آن یاد می‌شود، واکاوی نماید.

**کلیدواژگان:** دین اخلاقی، آگاهی مادی و صوری، خلوص و دروغ، ایوب

۱. استادیار گروه فلسفه؛ دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره) (raayatjahromi@gmail.com).

### نقش فرشتگان در تبیین رابطه خداوند با نظام هستی از دیدگاه ابن سینا

مریم زائری امیرانی<sup>۱</sup>

موضوع فرشته‌شناسی در مباحث وجودشناسی و معرفت‌شناسی، به ویژه در سنت ایرانی-اسلامی ما حائز اهمیت فراوان است. در این میان متأله بزرگ، ابن سینا نیز در اصلی‌ترین مباحث فلسفی خود در تبیین نظام عالم اهتمام ویژه‌ای به فرشتگان یا همان عقول دارد. بر کسانی که با اندیشه‌های شیخ آشنایی هرچند اجمالی دارند، این مهم پوشیده نیست که عقل، عقلانیت و ساحت عقلانی هستی، به‌طور کلی برای وی حائز اهمیت فراوان است. از نظر شیخ تنها در این ساحت است که امکان رابطه خداوند با هستی به‌طور عام و انسان به‌طور خاص تحقق می‌یابد و این فرشتگان اند که، به عنوان نزدیک‌ترین موجودات به ساحت قدسی خداوند و دارای بالاترین مرتبه وجودی در عالم، از آن روی که عقول محض‌اند، در انتقال فیض الهی به کل هستی نقش وسائط الهی را برعهده دارند. در این نوشتار سعی بر آن بوده است که بر اساس اندیشه‌های شیخ الرئیس، نقش فرشتگان در خلق، هدایت و تدبیر امور عالم و پدیده‌های آن، به عنوان کارگزاران خداوند بررسی شود و در این میان تاثیر ایشان به ویژه بر ایجاد، حیات و تعالی انسان به عنوان اشرف مخلوقات مورد واکاوی قرار گیرد. با مطالعه آثار ابن سینا ضرورت وجود و شناخت فرشتگان در نظام هستی، از باب تجلی و ظهور خداوند در ایشان و چگونگی ارتباط ایشان با انسان خصوصاً در ضمن مطالعه رسالات اشراقی وی آشکار می‌شود.

**کلیدواژگان:** ابن سینا، فیض، فرشتگان مقرب، عقل فعال.

---

۱. دانشجوی دکتری فلسفه دین دانشگاه علوم تحقیقات (maryam.zaeri.a@gmail.com).

## رابطه انسان و خدا بر اساس برهان آگاهی به تقریر رابرت آدامز

محمد زندی<sup>۱</sup>

رابرت آدامز در تقریر خود از برهان آگاهی، سه مساله مهم را به میان می‌کشد: لزوم ارائه تبیین الهی برای رابطه کیفیات پدیداری با حالات فیزیکی، نقد روش شناختی علم، استغنائی برهان آگاهی از مقدمه مبنی بر دوگانه‌انگاری جوهری یا صفاتی نفس و بدن. البته وی مدعی است که این برهان به خودی خود برای اثبات وجود خدا کفایت نمی‌کند و می‌تواند به برهان انباشتی کمک کند. آدامز در تقریر خود از برهان تنها به مساله معقولیت وجود خداوند می‌پردازد و از لوازم مترتب بر این نحوه تبیین وجود آگاهی در عالم سخنی نمی‌گوید. پیداست که با اتکا به هر سه مساله مهم مورد بحث او، نگرش ما به عالم هستی تغییر می‌کند. مساله نخست مولفه‌ای در نگرش به عالم هستی به طور کلی است، مساله دوم قصد دارد نگرش ما را به علم پیرایش می‌کند و مساله سوم مساله‌ای مابعدالطبیعی است که در فهم آموزه‌های دینی و بنیادهای اعتقادی حائز اهمیت است. در این نوشتار ابتدا نظر آدامز را در مورد هر سه مساله تبیین کرده و سپس به بررسی آنها می‌پردازیم.

**کلیدواژگان:** برهان آگاهی، رابرت آدامز، تبیین الهی، علم‌شناسی، دوگانه‌انگاری.

---

۱. طلبه حوزه علمیه قم و دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه باقرالعلوم.  
(mhd.zandi@yahoo.com).



## از ایمان کی‌یرکه‌گور تا الحاد سارتر

راضیه زینلی<sup>۱</sup>

در این مقاله برآنیم مسئله ایمان و الحاد را در تفکر دو فیلسوف بزرگ، یعنی کی‌یرکه‌گور و سارتر، بررسی کنیم. این مقاله در سه بخش، تدوین شده است. در بخش نخست، به آرای کی‌یرکه‌گور، زمینه‌های تفکر اگزیستانسیالیستی و فردگرایی او خواهیم پرداخت و اینکه ایمان‌گرایی او، ثمره فردگرایی‌اش است. سپس به شرح و تفصیل نگاه کی‌یرکه‌گور در کتاب «پاره نوشته‌های فلسفی»، در خصوص پارادوکسیکال بودن ایمان می‌پردازیم. در ادامه بحث عشق و رنج و رابطه‌اش با ایمان را به بحث می‌گذاریم. در بخش دوم، ابتدا اگزیستانسیالیسم سارتر را بررسی و به عوامل الحاد سارتر در کودکی او می‌پردازیم. سپس سیر الحادی او را از الحاد ایدئالیستی به الحاد ماتریالیستی شرح می‌دهیم. در ادامه به تفسیرهای سه‌گانه‌ای که از الحاد سارتر مطرح شده، می‌پردازیم، سپس به رد خدای خالق از نگاه سارتر می‌پردازیم و در نهایت، رابطه انسان با خدا را در تفکر سارتر شرح می‌دهیم. بخش سوم به بررسی تطبیقی کی‌یرکه‌گور و سارتر، اختصاص یافته است. در این بخش، به خواستگاه‌ها و دغدغه‌های مشترک این دو فیلسوف، می‌پردازیم، دغدغه‌هایی مشترکی که آنها را به مقصدی مشترک نمی‌رساند. این دغدغه‌ها، مطالب زیر را در بر می‌گیرد: نقد به جامعه کلیسایی، غیرعقلانی بودن وجود خدا، قدرت مطلقه خدا، نگاه مطلق خدا به انسان، نفی قدرت مافوق بشری و توجه به انسانیت انسان. در نهایت به این نتیجه می‌رسیم که تفکر هر دو فیلسوف از فرد انسانی آغاز و به فرد انسانی ختم می‌شود، با این تفاوت که انسان سارتر، کاملاً مستقل از خداست؛ درحالی که انسان کی‌یرکه‌گور در معیت خدا هستی و معنا می‌یابد.

**کلیدواژه‌گان:** اگزیستانسیالیسم، فردگرایی، ایمان‌گرایی، انتخاب، اضطراب، آزادی، الحاد، الحاد ایدئالیستی، الحاد ماتریالیستی.

۱. دانشجوی دکتری فلسفه دین دانشگاه تهران (r.zeinaly@gmail.com).

## بررسی دیدگاه ریچارد سوئین برن در باب فرضیه خداباوری با تکیه بر اصل سادگی

فریدالدین سبب<sup>۱</sup>

سعیده کوکب<sup>۲</sup>

این نوشتار، تأملی است بر دیدگاه ریچارد سوئین برن در باب فرضیه خداباوری. دیدگاهی که ادعا می‌کند فرضیه مذکور، محتمل‌ترین تبیین برای عالم بوده و سعی دارد با توسل به اصل سادگی، این مدعا را به اثبات رساند. او برای این منظور، استدلال می‌کند که چون موضوع فرضیه مورد نظر، خدایی نامتناهی می‌باشد و از طرفی مفهوم نامتناهی، ساده‌تر از مفهوم متناهی است، لذا این فرضیه، از هر فرضیه دیگری (شخصی و علمی) ساده‌تر خواهد بود. زیرا موضوع سایر فرضیات، امری متناهی بوده و در نتیجه می‌توان فرضیه مورد نظر را محتمل‌ترین تبیین برای عالم تلقی کرد. اما در ادامه سعی بر آن است تا نشان دهیم که اگر این ادعای سوئین برن را از حیث معرفت‌شناختی لحاظ کنیم، فرضیه خداباوری، پیچیده‌ترین فرضیه ممکن تلقی خواهد شد. زیرا مفهوم نامتناهی‌ای که او از حیث معرفت‌شناختی لحاظ کرده، مفهومی است ایجابی و مشتمل بر تمام کمالات، که بطور مجزا از یکدیگر شناخته می‌شوند. در نتیجه این مفهوم نامتناهی، متشکل از بی‌نهایت مولفه خواهد بود. بنابر این راه حل ما برای این اشکال، ترک مقام معرفت‌شناسی و ورود به حوزه هستی‌شناسی است، به این معنا که نامتناهی را صرفاً در مقام تحقق لحاظ کنیم. زیرا نامتناهی، در مقام تحقق، وجودی مطلق و بسیط است. و از آنجا که وجود، خاستگاه وحدت می‌باشد، لذا در موجود نامتناهی، کثرت بما هو کثرت راه نداشته و عین وحدت خواهد بود. پس اگر خداوند را در این مقام، نامتناهی لحاظ کنیم، فرضیه خداباوری، ساده‌ترین فرضیه ممکن و بالتبع محتمل‌ترین تبیین برای عالم به شمار خواهد آمد.

**کلیدواژگان:** فرضیه خداباوری، اصل سادگی، نامتناهی، متناهی، معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی.

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه دانشگاه تهران (farid\_a\_sebt@ut.ac.ir).

۲. استادیار فلسفه دانشگاه تهران (skowkab@gmail.com).

## نقد و بررسی نظریه اختفای الهی

حسین سخنور<sup>۱</sup>

خدایی که در غرب مخفی شد، با هیئتی شرقی بازمی‌گردد

الهیات غیبیت در غرب نتیجه تغییر نوع رابطه انسان و خدا است که از قرن هفدهم آغاز شده است. وقتی که خدا از متن زندگی مردم، رفته‌رفته، بیرون رفت و تبدیل به یک ساعت‌ساز لاهوتی شد. از سویی دیگر، با طرح نظریه تکامل داروین، انسان هم دیگر همچون گذشته خیلی خود را الهی نمی‌دانست. بدین ترتیب، فاصله انسان و خدا بیشتر و بیشتر شد تا جایی که اختفای الهی پیش آمد. اما این رابطه، در ادیان مختلف، سرنوشت‌های گوناگونی داشت یا لاقلاً می‌توان گفت، روند تدریجی اختفای الهی در همه ادیان، سرعت یکسانی نداشته است. در یک تقسیم‌بندی کلی، اختفای الهی، تعبیری است که در ادیان توحیدی، قابل طرح است و برای ادیان شرقی، تقریباً بلاموضوع است. خدا در ادیان توحیدی، غالباً یک موجود مشخص انسان‌وار است که در جریان فلسفه‌ورزی‌ها و تحولات عصر جدید، غایب شد. در بین ادیان توحیدی نیز مسیحیت که خدایش مشخص‌تر و انسان‌وارتر بود، اختفای خدایش بیشتر بود و یهودیت و اسلام، کمتر. در مقابل، ادیان شرقی، هم بخاطر داشتن خدا یا خدایانی متفاوت و هم بخاطر داشتن فلسفه‌ای متفاوت، با مشکلات اختفای الهی مواجه نشدند. از این رو، ظهور مجدد خداوند در ادیان توحیدی مصادف با تغییر نگرشی است که در مفهوم خدا و فلسفه‌های وابسته به آن مفاهیم رخ می‌دهد، و آن جایگزینی خدای فیلسوفان با خدای عارفان است و بازگشت به خدای پیامبران.

**کلیدواژگان:** اختفای الهی، علم جدید، خدای فیلسوفان، خدای پیامبران و عارفان.

---

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه دین دانشگاه مفید قم (h.sokhanvar@gmail.com).

## "تکامل" در پارادایم مسیح‌شناختی کارل رانر

مریم سعدی<sup>۱</sup>

سیدامیررضا مزاری<sup>۲</sup>

این مقاله درصدد تحلیل خوانش "کارل رانر" از نظریه تکامل، در چشم‌انداز مسیح‌شناختی وی می‌باشد. رانر، مسیح را مقطعی حسّاس در تکامل زیست‌شناختی تعریف نموده و متعاقب آن سعی در ایجاد مدل گفتگویی (Dialogue) میان علم و دین می‌نماید. هنگامی که رانر از (Perfect Human) سخن می‌گوید، درصدد است تا جهان فیزیکی و متافیزیکی را دارای یک منشا و متحد و واحد تصویر نماید. او ابتدا روشن‌ترین حالت این اتحاد را در انسان متشکل از روح و جسم می‌بیند. درگام بعدی خود، تمایل ذاتی انسان را به سوی رشد و کمال عنوان نموده و نشان می‌دهد؛ تاریخ طبیعت و روح نیز به سمت بشر، تعالی پیدا می‌کند و درون انسان بعنوان تاریخش ادامه می‌یابد. این خود-برتری جهان، تنها هنگامی درون ما به کمال و اوج می‌رسد، که خود-ارتباطی نهایی، پایه و اساس بنیادیش را از ارتباط مستقیم با خدا بواسطه فیض دریافت کند. عیسی بعنوان انسانیت راستین، نمونه کامل این خود-ارتباطی و این خود-برتری و نقطه عطف تکامل زیست‌شناختی در نگره رانر به‌شمار می‌رود. به نظر می‌رسد رانر، به یک خوانش متافیزیکی از نظریه تکامل دست می‌زند؛ تا بتواند همراه با اثبات حضور خدا، نشان دهد جسم و روح انسان قادر است به یک خود-آگاهی و یک خود-تعالی برسد که نمونه کاملی از آن در مسیح به منصفه ظهور رسیده است. لذا نقطه اتصال علم و دین می‌تواند، در مسیح‌شناسی خاص وی تعریف شود. او تصویری متافیزیکی از نظریه تکامل ارائه می‌کند، تا بتواند مسیح‌شناسی خود

۱. دانشجوی دکتری فلسفه دین (saadi.kalam82@gmail.com).

۲. دانشجوی دکتری فلسفه دین (mazari.amir56@gmail.com).

را کامل نماید و بدینوسیله سعی در پی‌ریزی منظومه الهیاتی متفاوت خود دارد. این مقاله، ضمن تحلیل دیدگاه رانر، نقطه ارتباطی علم و دین را در این دیدگاه تبیین نموده و امکان این خوانش متافیزیکی از نظریه تکامل را به بحث و بررسی خواهد گذارد.

**کلیدواژه‌گان:** کارل رانر، علم و دین، تکامل، مسیح.

### اندر تعالی حق و قول به حلول و اتحاد

رضا سلیمان حشمت<sup>۱</sup>

از مهم‌ترین مسائل و مطالب قابل بحث و تحقیق در عرصه دین، عبارت است از این پرسش که آیا حق به مثابه ظاهر از هرگونه مظاهر و مجالی خود متعالی است یا با مظهري از مظاهر خود یا کل آن نسبت حلولى و اتحادى دارد؟ این معنا در باب نسبت میان حقیقت انسان و فعل و عمل او نیز مطرح است. الهیات تنزیه‌ی یا سلبی در تاریخ تفکر به صورت‌های مختلف مبین پاسخ با وجهه نظری است که می‌کوشد جانب تعالی و تنزیه را نگاه دارد، هرچند به نوعی دوباره به وجهه نظر مقابل گرفتار می‌شود، چندانکه حتی می‌توانیم گفت ظهور و عود مکرر ثنویت مزمن در تاریخ فلسفه بدان باز می‌گردد. از باب مثال ثنویت میان تن و جان از زمان افلاطون تا کانت و هگل و جدایی بنیادین میان دنیا و آخرت در تاریخ مسیحیت و به‌طور کلی همه دو پارگی‌ها (dichotomy) از قبیل ماده و روح، ماده و صورت، جزئی و کلی، محسوس و معقول، طبیعت و فرهنگ، علوم طبیعت و علوم انسانی، مونث و مذکر، امر بشری و امر قدسی، امر انتشائی و امر انکشافی، علوم و هنر بشری و علوم و هنر قدسی و حتی دوگانگی علم و اخلاق و نیز نیک و بد، زشت و زیبا، صواب و خطا، امر منطقی و استعلایی در برابر امر تجربی و حلولى، ناشی از همین گرفتاری است. فقط طرح این مسئله اگر بتوانیم گفت وجهه همت این وجیزه و گفتار است.

**کلیدواژه‌گان:** تعالی، حلول و اتحاد، دو پارگی، الهیات تنزیه‌ی، بشر انگاری.

۱. عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبائی.

### چرا مک‌آینتایر برای فلسفه دین ایران معاصر مهم است؟

مالک شجاعی جشوقانی<sup>۱</sup>

برای فلسفه دین معاصر در ایران با وجود سابقه قابل ملاحظه مباحث کلامی و فلسفی، به ویژه رونق گرفتن مطالعات فلسفه دین و کلام جدید در حدود چهار دهه پس از انقلاب، چه جنبه‌ای از میراث فکری مک‌آینتایر می‌تواند مهم و قابل اعتنا باشد؟ ظاهراً جذابیت نخستین فلسفه و آرای مک‌آینتایر برای عالم ایرانی، به ویژه حوزه فکر دینی، به جهت نقد بنیادین وی بر مدرنیته و بنیادهای فکری اخلاقی - سیاسی آن از سویی و به ویژه نقد وی بر لیبرالیسم، از موضعی نو ارسطویی، بوده است. این جستار می‌کوشد تا با تامل بر جریان‌ها و کلان مسئله‌های فلسفه دین و کلام جدید چهار دهه اخیر ایران از سویی و طرح میزان واگرایی و هم‌گرایی نوع رویکرد مک‌آینتایر به فلسفه دین در قیاس با رویکردهای رایج در ایران معاصر، به طرح نکات انتقادی در باب وضعیت مطالعات فلسفه دین از سویی و ارائه راهکارهایی، هرچند خام و به عنوان گام‌های کوچک، جهت ارتقای مطالعات فلسفه دین در ایران معاصر بپردازد.

**کلیدواژگان:** فلسفه دین، ایران معاصر، مک‌آینتایر، تمایز تحلیلی - قاره‌ای، آسیب‌شناسی.

۱ . پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (malekmind@yahoo.com).

## تعارض علم و طبیعت باوری از منظر الوین پلنتینگا

مطهره شکوئی پورعالی نام<sup>۱</sup>

محمد کیوانفر<sup>۲</sup>

نظریه پلنتینگا درباره رابطه علم و دین دو بخش عمده دارد. در بخش اول او بیان می‌کند که تعارض میان علم و دین سطحی است و در عمق میان علم و دین هماهنگی بنیادینی وجود دارد. و در بخش دوم ادعا می‌کند که اگر هماهنگی‌ای میان علم و طبیعت باوری مشاهده می‌شود سطحی است و در عمق آنها با هم تعارض مبنایی دارند. وی برای اثبات مدعای دوم سعی می‌کند نشان دهد میان تکامل به عنوان یکی از نظریه‌های علمی مهم و طبیعت باوری، تعارض وجود دارد. او در صدد این نیست که نادرستی یکی از این دو را اثبات کند، بلکه صرفاً می‌خواهد نشان دهد میان نظریه تکامل و طبیعت باوری تعارض وجود دارد. استدلال او بر قابل اعتماد بودن قوای شناختی انسان متمرکز است. با پذیرش توامان نظریه تکامل و طبیعت باوری، باید قوای شناختی انسان را محصول تصادف و جهش ژنتیکی دانست. آیا به چنین قوایی می‌توان اعتماد کرد؟ پاسخ منفی است. بدین ترتیب، به نظریه تکامل و طبیعت باوری که محصول چنین قوای شناختی‌ای است نیز نمی‌توان اعتماد کرد. پس لازمه پذیرش توامان تکامل و طبیعت باوری، پذیرش وجود ابطال کننده برای این دو است. به تعبیر ارنست سوسا، پلنتینگا یک استراتژی خلاقانه را در پیش می‌گیرد، به این صورت که از شمشیر طبیعت باوران علیه خودشان استفاده می‌کند. طبیعت باوران همواره علم تجربی جدید و یافته‌های آن را مؤید دیدگاه‌های خود می‌دانند و خود را کاملاً همراه علم جدید نشان می‌دهند. پلنتینگا در اینجا دقیقاً همراهی بین این دو را هدف قرار می‌دهد و این همراهی را مشکل ساز می‌بیند.

**کلیدواژه‌گان:** علم، دین، طبیعت باوری، نظریه تکامل، هماهنگی سطحی، تعارض عمیق.

۱. کارشناسی ارشد دین شناسی و دانشجوی دکتری تصوف و عرفان اسلامی از دانشگاه ادیان و مذاهب (motaharehshokohi@gmail.com).

۲. عضو هیات علمی دانشگاه ادیان و مذاهب (keivanfar@urd.ac.ir).



### بررسی وضعیت جهان ممکن و وجود رنج از نظر لایب‌نیتس و شوپنهاور

سید محمد کاظم علوی<sup>۱</sup>

اکرم صفائی<sup>۲</sup>

وضعیت جهان ممکن یکی از مباحث مناقشه برانگیز است که با این پرسش روبرو است که آیا با وجود این همه درد و رنج، باز هم این جهان بهترین جهان ممکن است؟ در این مسأله لایب‌نیتس و شوپنهاور دارای دو دیدگاهی هستند که در عین اشتراک در محوریت انسان، دارای تفاوت بسیار هستند و این تحقیق عهده‌دار بررسی و مقایسه این دو دیدگاه است. لایب‌نیتس دیدگاه خوشبینانه‌ای نسبت به این جهان دارد و معتقد است این جهان بهترین جهان ممکن است، چون منشأ بهترین جهان ممکن انسانی است که اختیار دارد. در مقابل این گرایش، شوپنهاور معتقد است سراسر جهان، شر، درد و رنج است. چون انسان رنج‌هایی دارد و منشأ رنج‌ها تمایلات انسانی است که برخاسته از اراده و خواسته‌های اوست. به عبارت دیگر رنج‌ها نشأت گرفته از تمایلات و خواسته‌های انسان است که اگر تحقق پیدا کنند موجب دل‌زدگی است و اگر تحقق پیدا نکنند موجب رنج هستند. شوپنهاور همانند لایب‌نیتس معتقد است که خود محوری ارتباط زیادی با غرور، حرص و خودپرستی دارد که انسان باید اینها را از خود دور کند. بنابراین در هر دو دیدگاه انسان محور قرار گرفته است، با این تفاوت که در دیدگاه لایب‌نیتس، چون انسان مختار در جهان است، این جهان بهترین جهان است، ولی از نظر شوپنهاور اختیار انسان یک امر موهوم است و چون انسان در جهان است، تمام این جهان شر است.

**کلیدواژگان:** لایب‌نیتس، شوپنهاور، بهترین جهان ممکن.

۱. عضو هیأت علمی گروه فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه حکیم سبزواری (alavismk@yahoo.com).

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه حکیم سبزواری.

(Safaei.akr@gmail.com).

## بررسی تطبیقی دیدگاه ویلیام کریگ و علامه طباطبایی در باب حدوث و قدم زمانی عالم

متین طایفه رستمی<sup>۱</sup>

عبدالرسول کشفی<sup>۲</sup>

حدوث و قدم زمانی عالم در تعریف شایع آن به معنای مسبوق بودن عالم به عدم زمانی است. براساس این تعریف، خود زمان قدیم بوده و حدوث زمانی عالم به این معناست که عالم بر قطعه‌ای از زمان و پیش از آفرینش منطبق نباشد. اما در تصویر دیگری که از حدوث و قدم زمانی ارائه می‌شود، حدوث زمانی عالم به این معناست که شی آغاز زمانی داشته باشد. براساس این تعریف، خود زمان به عنوان جزیی از عالم ماده حادث زمانی است و همراه با عالم ماده و مانند آن دارای مبدأ بوده و مسبوق به عدم است.

برخی متکلمان عالم را حادث به حدوث زمانی در تصویر شایع آن می‌دانند، با این وجود ویلیام کریگ و علامه طباطبایی با تعریف اول از حدوث زمانی مخالفت می‌کنند. در این مقاله پس از ارائه دیدگاه دو متفکر درباره زمان و ازلیت خداوند، به این نکته اشاره می‌شود که هردوی ایشان با اتخاذ تعریف دوم از حدوث زمانی، معتقد به حدوث زمانی کل زمان هستند. سپس با تقریر دیدگاه و دلایل هرکدام از آنها در باب حدوث و قدم عالم، به این نتیجه خواهیم رسید که از نظر ویلیام کریگ و علامه طباطبایی عالم، ماده حادث زمانی است، اما این حدوث به معنای مسبوق بودن به عدم است. بنابراین می‌توان این تعریف از حدوث زمانی را برابر با حدوث ذاتی عالم دانست.

**کلیدواژه‌گان:** حدوث و قدم، حدوث زمانی عالم، ازلیت خداوند، ویلیام کریگ، علامه طباطبایی.

۱. دانش آموخته کارشناسی ارشد، فلسفه دین، دانشکده الهیات دانشگاه تهران.

(matintayefehrostami@gmail.com).

۲. دانشیار دانشکده الهیات دانشگاه تهران (akashfi@ut.ac.ir).

## استدلال کلامی از دیدگاه غزالی و ویلیام کریگ

بی بی مهدیه طباطبایی<sup>۱</sup>

ویلیام کریگ با طرح مجدد برهان حدوث زمانی که خود آن را کلامی می‌نامد و با استفاده از دستاوردهای علوم جدید درباره حدوث زمانی عالم، مجدداً این تقریر از برهان جهان‌شناختی را، که به اذعان خود وی متکلمان مسلمان آن را صورت‌بندی کردند، احیاء کرد. ساختار برهان کریگ مانند غزالی است، اما نکته اصلی برهان کریگ استناد به نظریه علمی درباره اثبات حدوث زمانی عالم است. از چهار دلیل کریگ، دو دلیل آن در آثار متکلمان و فلاسفه مسلمان وجود دارد. برهان اول کریگ کاملاً شبیه به رای حادث بودن عالم از منظر غزالی است، که در آخر هردو رأی به علتی می‌دهند که حادث نیست. مقدماتی را که در دلیل سوم (مهبانگ) کریگ مطرح می‌کند که جهان خلق از عدم است. کریگ با توجه به مسأله حدوث زمانی به ازلیت خداوند پی‌می‌برد. نقطه مشترکی که در این مسأله میان کریگ و غزالی مطرح می‌شود آن است: که عالم زمان دارد، ابتدا و انتها دارد، خداوند خود بی‌زمان است و در زمان، خلقت زمانمند می‌شود. از این طریق به ازلیت خداوند پی‌می‌برند. نکته دیگر در این مقایسه آن است که قول به قدیم بودن فاعل متشخصی است که عالم را در زمان اراده کرده است و جهان حادث دارای علتی است ازلی، متشخص، با اراده و عالم، که این همان علت قدیم، عالم مطلق و با اراده‌ای است که غزالی از طریق برهان حدوث به اثبات آن می‌پردازد.

**کلیدواژگان:** غزالی، ویلیام کریگ، ازلیت، برهان حدوث، مهبانگ، برهان جهان‌شناختی.

---

۱. دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه علوم تحقیقات تهران.  
(mahdiye.tabatabae@yahoo.com)

## خدا، تصادف، تکامل و الحاد

سید فخرالدین طباطبایی<sup>۱</sup>

از زمانی که داروین نظریه پرآوازه خود را ارائه کرد، نزدیک به یک و نیم قرن می‌گذرد. شاید خود داروین هم تصور نمی‌کرد که نظریه او بتواند چنین تاثیری در حوزه‌های گوناگون معارف بشری گذاشته و به بحثی پردامنه در رشته‌های مختلف از جمله فلسفه دین و الهیات تبدیل شود. یکی از دلایل این امر، این است که داروین با ارائه نظریه خود دخالت علل فرامادی در طبیعت را رد کرد «و به جای آن، بی‌پرده و آشکار از تفکر نوینی سخن به میان آورد که بر طبق آن جهان منحصرأ با نیروهای فیزیکی و شیمیایی و مکانیکی حرکت می‌کند» (ارنست مایر، تکامل چیست، ص ۱۲۹). به باور داروین، تغییرات زیستی در سطح موجودات زنده به صورت «تصادفی» و «اتفاقی» روی داده و «انتخاب طبیعی» سازوارترین تغییرات با شرایط محیطی را برمی‌گزیند. اما برخی از داروین‌گرایان همچون داو کینز پا را فراتر نهاده و با اعلام اینکه انتخاب طبیعی توضیح کافی و بسنده‌ای برای شکل‌گیری موجودات زنده است، نتیجه می‌گیرند که خدایی در کار نیست. اما باید دانست که دیدگاه او، تجاوز از طبیعی‌گرایی روش‌شناختی به طبیعی‌گرایی هستی‌شناختی است. افزون بر این، او با عدم دقت در معنای قاعده علیت، نتوانسته بین انواع علت‌ها فرق بنهد. او به همین دلیل تنها توانسته است که سطوح عرضی جهان طبیعت را به زیبایی تبیین کند و این امر نافی سطوح طولی و فاعل‌های الهی نیست. اما در مقابل، برخی از فلاسفه اسلامی با وجود قبول تصادف و علیت حقیقی برای ارگانیسم‌ها، علیت آنها را برای تبیین فرایندهایی در طبیعت کافی ندانسته و حکم به وجود علل طولی و الهی داده‌اند.

**کلیدواژه‌گان:** طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی، طبیعت‌گرایی روش‌شناختی، علت حقیقی الهی، علت حقیقی طبیعی، داو کینز، الحاد.

۱. دکتری فلسفه دین، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (sft313@gmail.com).

## بررسی اهمیت پارادایمی قول به نخواستہ‌گرایی در تصویر کلی از طبیعت، خدا و انسان با تاکید بر وجوه تمایز آن با فیزیکالیسم

مسعود طوسی سعیدی<sup>۱</sup>

نخواستن نخستین بار در ادبیات فلسفی اواخر قرن نوزدهم انگلستان و در ضمن مباحث فلسفه علم و پس از آن در مباحثات فلسفی میان مکانیست‌ها و قائلین به اصالت حیات به مثابه یک موضع سوم فلسفی، مطرح شد. در اوایل قرن بیستم، این ایده از سوی دانشمندان علمی نظیر زیست‌شناسی و شیمی مورد توجه واقع شد، تا بتوانند از طریق آن، بر غیرقابل فروکاست بودن علوم متبوع‌شان به فیزیک، تاکید ورزند. این اقبال به نخواستہ‌گرایی، در نیمه دوم قرن بیستم و در ضمن مباحث سیستم‌های پیچیده، علوم شناختی و فلسفه ذهن، رونق مضاعفی یافت و توجه جمع قابل توجهی از فلاسفه را به خود معطوف ساخت. نخواستہ‌گرایی در قرن بیستم خود را به مثابه یک موضع رقیب فلسفی برای فیزیکالیسم عرضه داشته است.

این موضع فلسفی در قرن بیست و یکم، به میزان زیادی مورد توجه و علاقه جمعی از فلاسفه واقع شد تا آنجا که برخی نظیر *نانسی مورفی* و *پاول دیویس*، مدعی شدند قول به نخواستہ‌گرایی آن‌چنان تغییری در تصویر کلی ما از جهان، در قیاس با تصویر فیزیکالیستی از آن، بوجود می‌آورد که می‌توان آن را یک تحول پارادایمی دانست. در این مقاله، در راستای داوری درباره این ادعا، نخست از منظری تاریخی - پارادایمی با تاکید بر سیر تحولات تصویر کلی انسان از جهان و رابطه خود و خداوند با آن، جایگاه نخواستہ‌گرایی در میان مواضع فلسفی دوره جدید معین

---

۱. دانشجوی دکتری فلسفه دین پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

(masoud.toossi@gmail.com)

گردیده و پس از آن، با عرضه یک چارچوب مفهومی جامع و نو از دیدگاه‌های نوخاسته‌گرایان، نشان داده خواهد شد که این دیدگاه، از آنجایی که طبیعت‌گرایانه است، در مواجهه با مسائل بنیادین فلسفی، ناچار به غلتیدن در اردوگاه فیزیکالیسم است و از این رو، نه تنها ظرفیت تحول‌پاردایمی را واجد نیست بلکه نمی‌تواند مرز شفاف‌ی میان خود و فیزیکالیسم ترسیم نماید.

**کلیدواژه‌گان:** نوخاسته‌گرایی، فیزیکالیسم، تحول‌پاردایمی، تصویر کلی از جهان، جایگاه خدا و انسان در طبیعت.

## انسان‌شناسی فلسفی در تفکر مک‌کواری

مهدی عباس‌زاده<sup>۱</sup>

نوشتار حاضر در صدد تبیین مباحث انسان‌شناسی فلسفی جان مک‌کواری، متأله و فیلسوف دین معاصر است. او دیدگاه‌های خود در باب انسان را بر مبنای تفکر هایدگر پایه‌ریزی می‌کند. او می‌کوشد از ظرفیت‌های فلسفه هایدگر، که ذاتاً دینی نیستند، نهایتاً به یک انسان‌شناسی دینی راه یابد. بدین‌سان، انسان‌شناسی فلسفی مک‌کواری، مبتنی بر توصیف و تحلیل فلسفی خاص هایدگر از انسان است. مک‌کواری در این مسیر، ابتدا به تحلیلی وجودگرایانه از انسان و سپس به تبیینی از مسئله خودی می‌پردازد. از دید او، وجود انسانی همواره درگیر تضادهایی از قبیل تضاد بین امکان و واقع‌بودگی، تضاد بین عقلانیت و عقل‌گریزی، تضاد بین مسئولیت و ناتوانی، تضاد بین دلهره و امید و تضاد بین فرد و اجتماع می‌باشد. در نتیجه چنین تضادهایی، وجود انسان به یک خودی غیراصیل و وجود آشفته بدل می‌گردد و این آشفتگی می‌تواند در سه قالب بیان شود: عدم توازن، سقوط و بیگانگی. آنچه می‌تواند بر این آشفتگی فائق آید، دستیابی به یک خودی اصیل است که به بهترین وجه از طریق ایده زمانمندی درک می‌شود. خودی اصیل همچنین دارای دو وصف اساسی است: تعهد و پذیرش. از اینجا می‌توان به تلقی خاصی از مسئله مرگ رسید. اما خودی اصیل نهایتاً خود را در ایمان دینی نمایان می‌کند. نیل به ایمان دینی نیز اگرچه بستگی به خواست و ترجیح انسان دارد، اما نهایتاً به لطف خدا بازمی‌گردد.

**کلیدواژگان:** انسان، ایمان، خدا، مک‌کواری، هایدگر.

۱. عضو هیأت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی (mehr\_1777@yahoo.com).

## بررسی تبیین تکاملی سرشت انسان و مقایسه آن با فطرت گرایی در جهان بینی دینی

هاله عبداللهی راد<sup>۱</sup>

در جهان بینی دینی فطرت موهبتی است که منحصر از سوی خداوند به انسان اعطا شده است تا او را به سوی کمال هدایت نماید. در این نوشتار، تبیین زیستی- تکاملی از سرشت انسان در مقایسه با تقریر دینی از فطرت (بعنوان خمیرمایه بنیادین ماهیت انسان و وجه تمایز او از سایر جانداران) مورد نقد و بررسی قرار خواهد گرفت. در این راستا می توان گفت ماهیت انسانی در تقریر تکاملی در طول فرایند تکامل از سوی طبیعت به انسان داده می شود و در تلقی دینی ریشه در تجرد و عالم فوق مادی دارد. در هر دو نوع تقریر، ماهیت انسانی بمرور زمان رشد می کند و بالنده می شود و اصلی ترین مولفه تمایز گونه انسان با سایر گونه های زیستی است. این طبیعت و ذات انسانی است که او را بسوی دین سوق می دهد و موجب بروز رفتارهای اخلاقی غایت مندانه از سوی انسان می شود. پس می توان فطرت در جهان بینی دینی را با عقلانیت در تبیین تکاملی، معادل دانست که اولی از طرف خداوند در بدو خلقت به انسان اعطا می شود و دومی در طی فرایندهای زیستی و در گذر از آستانه تکاملی حاصل می شود. بنابراین می توان معنای موسعی از مفهوم فطرت را در نظر گرفت که هم موجودیت و سرشت خاص انسانی را در تمایز با سایر موجودات تبیین کند و هم با تبیینات زیستی از تکامل انسان همخوانی داشته باشد. بدین نحو که فطرت را همان طبیعت و ماهیت انسانی در نظر بگیریم که فارغ از منشاء پیدایش آن (تجرد در خوانش دینی و طبیعت در خوانش تکاملی) با رشد عقلانیت در گونه انسان به مرور شکوفا می شود و انسان را در طی موفقیت آمیز مسیر زندگی چه به لحاظ اجتماعی (تکامل فرهنگی) و چه سعادت اخروی یاری می رساند.

**کلیدواژگان:** سرشت انسان، فطرت، تکامل زیستی، عقلانیت، آستانه تکاملی، جهان بینی دینی، تکامل فرهنگی.

۱. دکتری فلسفه دین، دانشگاه علوم تحقیقات تهران (halehabdullahiraad@yahoo.com).



## خدای صامت یا خدا بدون وحی (پژوهشی در باب دئیسم)

### هدایت علوی تبار<sup>۱</sup>

«خدا» یکی از موضوعاتی است که از دیرباز ذهن بشر را به خود مشغول کرده است. گرچه انسانهای بسیاری در طول تاریخ به موجودی به نام خدا باور داشته‌اند اما درک آنان از خدا همواره یکسان نبوده و از زمانی به زمان دیگر و از مکانی به مکان دیگر تغییر کرده است. برای مثال گاهی او را موجودی متعالی دانسته‌اند که هیچ ارتباطی با عالم ندارد و گاهی او را با عالم یکی گرفته‌اند؛ گاهی او را واحد و بی‌همتا دانسته و گاهی برایش شریک قایل شده‌اند؛ زمانی او را موجودی مطلق و دارای همه کمالات در نظر گرفته و زمانی دیگر موجودی که فاقد صفات مطلق است. در کنار اینها خدا، گاهی خدای ادیان وحیانی دانسته شده و گاهی خدایی که با انسانها سخن نمی‌گوید و به همین دلیل نیازی به سخنگو و پیامبر ندارد و در نتیجه کتاب مقدسی هم وجود ندارد که سخن یا وحی الهی در آن ثبت شده باشد. در این صورت هیچ دین وحیانی نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد و فقط با استفاده از عقل باید به امور الهی پرداخت. برداشت اخیر دئیسم (deism) نام دارد و در این مقاله جنبه‌های گوناگون آن مانند واژه‌شناسی، معنا، انواع، زمان و زمینه پیدایش، سیر تحول، دستاوردها، وضعیت کنونی و نقدهای وارد بر آن بررسی می‌شود.

کلیدواژگان: خدا، وحی، عقل، دین وحیانی، دین عقلانی.

۱. عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبایی (alavitabar@yahoo.com).

## پارادکس عشق، آزادی و معنا

امیرعباس علیزمانی<sup>۱</sup>

یکی از دیدگاه‌های کهن و دیرپای درباب عامل سعادت و خوشبختی، دیدگاه «عشق محور» است. براساس این دیدگاه تنها عامل سعادت آفرین و معنابخش به زندگی عشق است و لاغیر. در این دیدگاه، عشق یکی از بنیادی‌ترین ارزش‌ها و چه‌بسا بنیاد همه ارزش‌ها دانسته شده است که تنها در پرتو آن زندگی ما انسان‌ها وحدت، جهت‌گیری و ضرورت پیدا می‌کند و شایسته زیستن می‌شود. افلاطون در رساله میهمانی پرسش از چیستی و چرایی عشق را محور قرار داده و دیدگاه‌های مختلفی را از زبان آریستوفان، آکیبیادس و سقراط بیان می‌کند. هریک از این دیدگاه‌ها روایتی از گونه خاصی از عشق را بیان می‌کند. درباب ماهیت عشق دیدگاه‌های مختلفی ابراز شده است: عشق به منزله اتحاد، عشق به منزله تعلق خاطر، عشق به منزله عاطفه و... در این بحث ما در پی آن هستیم که ببینیم آیا عشق معنابخش به زندگی است یا معنای زندگی را می‌گیرد. بنظر می‌رسد که عشق در برخی ساحت‌ها و نسبت به برخی معشوق‌ها، خودآیینی، استقلال و آزادی ما را مشروط و محدود نموده و چه‌بسا ما را به موجوداتی وابسته و اسیر و دربند تبدیل کند. ولی در مقابل این دیدگاه، روایت کسانی چون کرگارد و مولانا جلال‌الدین قرار دارد که عشق را به معنای واقعی کلمه و در اوج آن فقط شایسته معشوق ازلی دانسته و مدعی‌اند که تنها در صورت رسیدن به این ساحت است که ما به خود حقیقی دست پیدا می‌کنیم و تنها در پرتو این عشق است که به هویت، تفرد، آزادی و معنا دست پیدا می‌کنیم.

<sup>۱</sup> . دانشیار فلسفه دین دانشگاه تهران، (eghlima333a@yahoo.com).

## رابطه بین انسان و خدا از نگاه مارتین بوبر

### الهام غزازانی<sup>۱</sup>

مارتین بوبر فیلسوف بزرگ آلمانی معاصر بسبب نظریه خاص او در باب رابطه آدمی با دیگری، نامبردار و مورد توجه اندیشمندان است. از نظر بوبر هر زندگی واقعی مواجهه است، مواجهه‌ای میان انسان و دیگری. در این مواجهه، فرد با حفظ وجود مستقل خویش، مبادرت به ایجاد رابطه با دیگری می‌کند اما اینگونه نیست که در دیگری مستحیل شود. بوبر قائل به دو نوع رابطه اساسی است که انسان می‌تواند با جهان پیرامون خود داشته باشد، یکی رابطه "من - تو" است که رابطه‌ای دوسویه و بی‌قید و شرط است و دیگری رابطه "من - آن" است که متضمن صورتی از بهره‌مندی و تسلط است. البته از نظر مارتین بوبر اختلاف این دو حوزه به ماهیت ابژه‌ای که انسان با آن رابطه برقرار می‌سازد مربوط نمی‌شود، بنابراین چنین نیست که هرگونه رابطه میان اشخاص "من - تو" و هرگونه رابطه با حیوانات و اشیاء "من - آن" قلمداد شود، بلکه اختلاف میان آن دو به نفس رابطه مربوط است. رابطه "من - تو" می‌تواند بین انسان با هر چیز دیگری رخ دهد مانند انسان، حیوان، گیاه و یا با یک شیء یا اثری هنری، و با فراتر رفتن از آنها رابطه میان انسان با خداوند برقرار می‌شود. بنابراین رویکرد انسان به جهان از این حیث که کدام یک از این دو رابطه را در نظر داشته باشد متفاوت است. بوبر رابطه "من - تو" را ارجح از رابطه "من - آن" می‌داند اگرچه در عالم خاکی گریزی از رابطه "من - آن" نیست، اما ماندن در این رابطه ("من - آن") به دور شدن از خود منتهی می‌گردد. به نظر فیلسوف والاترین مرتبه رابطه، برقراری ارتباط میان انسان و خداوند است که از طریق رابطه "من - تو" می‌توان به توی ابدی (خدا) نائل شد. بحث از این موضوع در زبان فارسی کاملاً بدیع است و پیش از این بشکل جدی بدان نپرداخته‌اند.

بنابراین مارتین بوبر والاترین نوع رابطه را رابطه با توی ابدی، که همان خداوند است می‌داند رابطه‌ای که هرگز به "من - آن" بدل نمی‌شود، تلقی بوبر در باب رابطه منجر به الگویی شده که بسیاری از اندیشمندان از آن تاثیر پذیرفته‌اند، هر چند مدل "من - توی" مارتین بوبر قابل استفاده

۱. دانشگاه آزاد اسلامی علوم و تحقیقات تهران (elhamghazazani@yahoo.com).

در تفکرات شرقی است، اما شایان ذکر است که در سنت شرقی-اسلامی الگویی با چنین مضمونی یافت می‌شود، هرچند از حیث زمانی قرن‌ها پیش‌تر از مارتین بوبر مطرح گشته است، اما چه بسا کامل‌تر و کاربردی‌تر باشد (بویژه جهت استفاده متفکران و اندیشمندان اسلامی). برای مثال می‌توان نمونه جامعی از بحث رابطه میان انسان و خدا را در آثار مولانا جلال‌الدین بلخی یافت در این الگو که نام آن را می‌توان من-من نهاد، مراتب متفاوتی از رابطه را جهت برقراری با خداوند ذکر نموده است، هرچند الگوی من-توی بوبر ارزشمند و کاربردی است، اما بنظر می‌رسد در مقام قیاس، الگوی مولانا موثرتر واقع گردد.

**کلیدواژگان:** انسان، خدا، رابطه، بوبر.

## آیا چند جهانی، تنظیم ظریف را از رونق می‌اندازد؟

نرگس فتحعلیان<sup>۱</sup>

طبق ایده چند جهانی جهان‌های بی‌شماری می‌توانند وجود داشته باشند که حتی فهم ما از نوع و چگونگی‌شان دشوار باشد. این ایده مفاهیم نظم و حیات را از انحصار بیرون آورد و به‌عنوان رقیبی برای تنظیم ظریف مطرح شد. از طرفی «تنظیم ظریف» (Fine-tuning) در بیان کلاسیک‌اش به عنوان نسخه نوینی از استدلال نظم شناخته شده و جایگزین مفهوم نظم در برهان کلامی شده و به آن گره خورده است. به شکلی که رد آن به معنای رد برهان نظم محسوب می‌شود. برای خداپاوران تنظیم ظریف به وجود خالق یا طراح اشاره می‌کند. در مقابل برخی نظریه‌ها، چند جهانی را به عنوان راه حل مشکل تنظیم ظریف قوانین و ثابت‌های فیزیکی مطرح کرده‌اند. به این معنا که تمام حالت‌های ممکن از قوانین و ثابت‌های فیزیکی در دیگر جهان‌ها اتفاق افتاده است و ما به طور اتفاقی در یکی از این موقعیت‌ها با این ثوابت و قوانین قرار گرفته‌ایم و لذا تنظیم ظریف نیازمند توضیح نیست. ما در این مقاله بحث می‌کنیم که مفهوم نظم به تنظیم ظریف محصور نمی‌شود و بر جهان‌های چندگانه نیز منطبق است و چند جهانی تنها مساله را یک مرحله بالاتر می‌برد و از «چرا این جهان خاص» به «چرا این جهان‌های خاص» تغییر می‌دهد و مساله تنظیمات ظریف را در سطح جهان‌ها طرح می‌کند. از این‌رو به نظر می‌رسد چند جهانی نه تنها تنظیم ظریف را به کلی از رونق نمی‌اندازد بلکه آن را در سطح وسیع‌تری مطرح می‌سازد. به طوری که اگر نظم را مانند یک برنامه پژوهشی لاکاتوشی در نظر بگیریم، در این صورت چند جهانی تنها این برنامه را نیازمند بازتعریف جدیدی می‌سازد. به علاوه بحث خواهیم کرد که از دیدگاه واقع‌گرایی استعلایی چند جهانی در تقابل با وحدت و انسجام کلی جهان‌ها نخواهد بود.

**کلیدواژه‌گان:** چندجهانی، تنظیم ظریف، برنامه پژوهشی لاکاتوش، واقع‌گرایی استعلایی.

۱. استادیار گروه فیزیک، دانشگاه پیام نور (narges.fathalian@gmail.com).

## مرگ و معنای زندگی در اندیشه سارتر

علیرضا فرجی<sup>۱</sup>

مسئله معنای زندگی، از یک سو مسأله‌ای نوپا و نوین بوده و از سوی دیگر دارای اهمیت بسیار ویژه‌ای است. آنچه به این مسئله اهمیت دوچندان می‌بخشد، چندجانبه بودن آن است، به گونه‌ای که در حوزه‌های اخلاق، روان‌شناسی و فلسفه مورد بررسی و کاوش قرار می‌گیرد. در حوزه فلسفه، دو رویکرد عمده به مسئله معنا ارائه شده که به شکل کلی، نگرش‌های دینی و غیردینی نامیده می‌شوند. غالباً، دینداران، زندگی را امری معنادار و باهدف در نظر می‌گیرند که در پس اهداف آن، یک علت غایی نهفته است و به دلیل متناهی بودن وجود انسان، دست‌یابی به این مفهوم غایی، به جهان پس از مرگ موکول می‌گردد. از این رو، تلاش انسان صرفاً برای کشف این معنا است. اما در جبهه مخالف، افراد غیردیندار یا ملحد، مرگ را پایان زندگی انسان دانسته، که باعث پوچی و بی‌حاصلی زندگی او می‌گردد. ژان پل سارتر، اگزیستانسیالیست فرانسوی که انسان را به دلیل ادعای «مرگ خدا»، با تکیه بر آزادی مطلق خود، سازنده ماهیت خویش و آفریننده معنای زندگی می‌داند، از جمله این فیلسوفان است. در این پژوهش، پاره‌ای از اشتباهات سارتر و ضعف‌های او، که منجر به ارائه تصویری تلخ از زندگی شده، در کنار نقاط قوت دیدگاهش در باب مفهوم مرگ و تأثیر آن بر مسئله معنای زندگی، مورد بررسی قرار گرفته است.

**کلیدواژگان:** معنای زندگی، سارتر، مرگ، پوچی، اگزیستانسیالیسم.

۱. استادیار دانشگاه پیام نور (farajireza25@yahoo.com).

## سازگاری یا ناسازگاری وجود خداوند با اختفای الهی با نظری بر ایمان و اختیار انسان

یوسف فرشادنیا<sup>۱</sup>

اختفای الهی که نخستین بار توسط فیلسوف دین معاصر، جان ال. شلنبرگ، مطرح شد، به صورت برهانی الحادی علیه وجود خدایی که باورمندان به ادیان ابراهیمی مدعی وجودش بودند، ظاهر شد. این مقاله که رویکرد توصیفی-تحلیلی دارد بر آن است که مسئله اختفای الهی را با وجود خداوند از جهت سازگاری و ناسازگاری آن بررسی و در این راستا نقش ایمان و اختیار انسان را در این مسئله بررسی کند.

ادعای شلنبرگ آن بود که برخی از انساها هستند که برای فرمانبرداری و ارادتمندی به خداوند در طول زندگی خود صادقانه می‌کوشند تا قرینه یا نشانه‌ای از وجود او را بیابند؛ اما خداوند با آشکار نساختن خود و اختفای نشانه‌های وجود و حضورش این امکان را از آنان سلب می‌کند. اگرچه مفهوم اختفای الهی در نظر برخی فیلسوفان مفهوم روشنی دارد، اما شلنبرگ اختفا را مفهومی مبهم و لذا گمراه کننده می‌داند؛ چراکه علی‌رغم این ادعا که اختفای خداوند می‌تواند به مثابه قرینه‌ای علیه وجود او لحاظ شود، در الهیات ادیان توحیدی نه تنها غیب خداوند کاملاً موجه است و به هیچ وجه قرینه‌ای بر عدم او نیست بلکه در واقع در آنجا بر اختفای الهی تأکید می‌شود. در مقابل این عقیده می‌توان از قرار دادن انتخابی بزرگ برای انسان در راستای اختیار در جهت ایمان به خدای مهربان و خیر محض سخن به میان آورد. بنابراین می‌توان گفت؛ خدای مهربانی که خیر مطلق است و انسان را به دور از هرگونه جبری به ایمان به خود فرا می‌خواند، می‌تواند پاسخی در ادعای مطرح شده در خصوص اختفای الهی ( که قطعاً اختفای مطلق نیست) و سازگاری با عدم وجود او باشد.

**کلیدواژگان:** اختفای الهی، آزادی اختیار انسان، ایمان، جان ال. شلنبرگ.

۱. کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی (farshadnia.yusuf@gmail.com).

### بررسی الهیات طبیعی در اندیشه پلانتینگا و تأثیر آن بر رابطه میان علم و دین

مرتضی فقیهی فاضل<sup>۱</sup>

یوسف دانشور نیلو<sup>۲</sup>

یافتن راهی برای توجیه باور به خدا، به عنوان مبنای ادیان ابراهیمی، دغدغه گروه‌هایی از الهی‌دانان این ادیان بوده است. الهیات طبیعی را باید نتیجه همین دغدغه محسوب کرد و آن را فهمی الهیاتی دانست که مستقل از حقایق وحیانی و تنها از طریق معرفت‌های بشری، به دنبال ارائه دلیلی موجه برای باور به وجود خداوند است. الهیات طبیعی همواره به عنوان حلقه ارتباط همدلانه میان علم و دین، مورد توجه بوده است؛ زیرا اگر منظور از دین، حقایق وحیانی و منظور از علم، مجموعه معارف بشری است، الهیات طبیعی را می‌توان همواره تبلور تلاش خدا باوران برای برقراری گونه‌ای ارتباط میان دین و معارف بشری دانست. آیا چنین شیوه‌ای اعتبار دارد و در صورت اعتبار، آیا ضرورت نیز دارد؟ پلانتینگا در این خصوص، دو دیدگاه متفاوت را در حیات فکری خود برگزیده است. او در دیدگاه اول، نه تنها الهیات طبیعی را غیر ضروری، بلکه آن را همچون الحاد طبیعی بی اعتبار می‌خواند و در عین حال با تشبیه باور به وجود خدا به باور به دیگر اذهان، بر عقلانیت آن تأکید می‌کرد. در دیدگاه دوم، اما، علی‌رغم تأکید بر نفی ضرورت الهیات طبیعی، آن را به لحاظ معرفتی، معتبر می‌داند و کارکردهایی را برای آن برمی‌شمارد. پلانتینگا در دیدگاه اخیرش، برای نشان دادن حمایت علم از الهیات طبیعی، از دو نظریه تنظیم دقیق و طراحی هوشمند سخن می‌گوید. بعلاوه، از آنجا که طبیعت‌گرایان فلسفی، نظریه تکامل را دستاویزی برای الحاد قرار داده‌اند، پلانتینگا برای مقابله با آنان، رابطه طبیعت‌گرایی فلسفی و

۱. دانش‌پژوه دوره دکتری موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)

(mortezafehihi57@yahoo.com)

۲. دکتری فلسفه دین، استاد موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)

(Yousef.daneshvar@gmail.com)



تکامل را بررسی کرده و نتیجه می‌گیرد که تکامل نه تنها با خداواری ناسازگار نیست، بلکه اتفاقاً با طبیعت‌گرایی فلسفی متعارض است. از آنجا که به تحول دیدگاه پلانتینگا راجع به الهیات طبیعی و نیز به نگاه او به رابطه علم و دین از منظر الهیات طبیعی، کمتر پرداخته شده است، نگارنده در این مقاله به تبیین این دو مطلب مهم در حیات فکری پلانتینگا می‌پردازد.

**کلیدواژگان:** الهیات طبیعی، معرفت‌شناسی اصلاح‌شده، مبنای گروهی، استدلال غایت‌شناختی، طبیعت‌گرایی فلسفی.

## فرهنگ در الهیات سیستماتیک پل تیلیش

محمد مهدی فلاح<sup>۱</sup>

ریحانه صارمی<sup>۲</sup>

دین به طور کلی، در نسبت بخصوصی با فرهنگ قرار گرفته و نظریه پردازان مختلف پیرامون نسبت بین دین و فرهنگ مذاقه نموده‌اند. تمایل غالب اندیشمندان علوم اجتماعی بر نشان دادن نقش تبعی دین در نسبت با فرهنگ و بررسی دین به عنوان یکی از مظاهر فرهنگ است. در اینجاست که نظر صائب پل تیلیش، متأله پروتستان سرشناس قرن بیستم قابل طرح و بررسی است. هرچند که تیلیش هیچ اهمیتی در جهت انحلال تحقیقات جامعه‌شناسان ندارد، نظریه متمایز او پیرامون فرهنگ از خلال نظریات الهیاتی هر عصر (به عنوان موقعیت پیام وحی) در نهایت، چه به لحاظ روشی و چه به لحاظ یافته‌های تحلیلی، به نتایج متفاوتی در بررسی فرهنگ منتج می‌شود. از نظر تیلیش، دین، ماده فرهنگ است و فرهنگ، صورت دین به حساب می‌آید؛ بدین معنی که اساساً دین خود را از خلال تجلیات فرهنگی ظاهر می‌کند و فرهنگ، منبعث از امر نامشروط دین است. هدف ما در این مقاله در گام اول تشریح الهیات فرهنگ پل تیلیش، به عنوان نظریه مینا در باب تجلی امر نامشروط (خدا) در درون امر مشروط (فرهنگ) است. در گام دوم، از شرایط فلسفی- تاریخی‌ای سخن به میان خواهیم آورد که به واسطه آن، توجه متألهین عطف به فرهنگ و جامعه می‌شود. در حقیقت الهیات فرهنگ از نقطه نظر ارائه شده در این تحقیق، نحوه حضور خدا، این بار در زندگی اجتماعی انسان است؛ چنانچه الهیات تا

۱. دانشجوی کارشناس ارشد فلسفه دین، دانشگاه علامه طباطبایی

(m.mahdi.fallah@gmail.com).

۲. کارشناس ارشد جامعه‌شناسی، دانشگاه تهران (rsaremi@gmail.com).

پیش از قرن بیستم معطوف به تجلی خدا از خلال مواجه انسان با طبیعت بوده است. بدین ترتیب این مقاله مدعی است، الهیات در تلاش برای بازتعریف خود به واسطه موقعیت جدید تاریخی - اجتماعی‌اش، نقطه عطفی را پشت سر گذاشته که این امر را در واقع می‌توان چرخشی هرمنوتیکی در فهم وحی در نظر گرفت.

**کلیدواژه‌گان:** پل، تیلیش، الهیات، فرهنگ، جامعه‌شناسی، دین.

## بررسی تطبیقی رابطه خدا با جهان و انسان از دیدگاه اشاعره و دکارت

الناز فلامرزی<sup>۱</sup>

علی محمد ساجدی<sup>۲</sup>

بحث درباره "رابطه خدا با جهان و انسان" از جمله مباحث خداشناسی است که ذهن فیلسوفان و متکلمان بسیاری را به خود مشغول داشته است. مساله اصلی این مقاله بررسی تطبیقی نحوه فاعلیت خداوند در ارتباط با جهان و انسان از دیدگاه متکلمان اشعری و دکارت است. دو صفت "قدرت" و "اراده" به نحو مطلق و نامتناهی از مهم‌ترین اوصاف الهی است که از ارکان فاعلیت خدا در جهان هستی شمرده می‌شود. اشاعره و دکارت هر دو بر این اوصاف تکیه نموده، با این تفاوت که اشاعره به سمت اراده گزافیه روی آورده، اختیار انسان را نفی و جبر در افعال وی را اثبات نموده‌اند. ولی دکارت با وجود اینکه مشیت الهی و قدرت نامتناهی خداوند، که همه چیز را مقدر کرده است، را انکار نمی‌کند؛ قدرت و اختیار انسان را نیز می‌پذیرد؛ و با دلایل خاص خود اختیار انسان را محور اخلاق دانسته؛ زیرا که اساس اخلاق را اختیار می‌داند و اراده و اختیار انسان را با اراده مطلق الهی ناسازگار تلقی نموده است. همچنین، از جمله یافته‌های جستار حاضر بر اساس بررسی قدرت و اراده خداوند و انسان چنین است که بر مبنای هر دو تفکر فوق خداوند فاعل مستقیم و تنها فاعل عالم است و جهان با فاعلیت مستقیم خداوند «آن» به «آن» در حال خلق شدن و نوشدن است.

**کلیدواژه‌گان:** خدا، جهان، انسان، اشاعره، دکارت، فاعلیت الهی، قدرت، اراده.

۱. کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه شیراز (falamarzielnaz@yahoo.com).

۲. دانشیار دانشکده الهیات دانشگاه شیراز (drsajedi@yahoo.com).

## سکوت خداوند، چالشی در معنای زندگی

### اکبر قربانی<sup>۱</sup>

معنای زندگی، نزد بسیاری از پیروان ادیان ابراهیمی، با وجود و حضور خدا چنان گره خورده است که شاید زندگی در غیاب خدا را پوچ و بی‌حاصل بدانند و به‌سختی بتوانند از معنای زندگی بدون خدا سخن بگویند. ایشان به خدایی متشخص و انسان‌وار معتقدند که دارای صفاتی همچون علم مطلق، قدرت مطلقه و خیرخواهی محض است؛ خدایی که از طریق وحی و الهام با انسان سخن گفته و موضوع تجربه دینی و مکاشفه عرفانی انسانها بوده است؛ خدایی که ناظر بر عالم و آدم است و از آدمیان خواسته تا در دعا و نیایش، او را بخوانند و از او کمک بخواهند، و به ایشان وعده پاسخ و اجابت داده است؛ خدایی که می‌توان به او امید داشت و از او یاری جست و با نام و یاد او به آرامش رسید. اما مؤمنان و معتقدان به چنین خدایی، گهگاه و تحت تأثیر عوامل و شرایطی خاص، از جمله مسأله شر و کاهش تجربه دینی و عرفانی در شرایط زندگی متجددانه و غفلت از حضور خدا، با اختفای الهی و سکوت خداوند مواجه می‌شوند که می‌تواند در معنای زندگی آنان چالشی جدی پدید آورد و ایشان را به وادی شک و تردید و یا حیرت و سرگردانی دراندازد و امیدشان را زائل سازد. چالش و سرگردانی و یأس و پوچی و تردیدی که شواهد آن، به ویژه، در نگرش و روش برخی انسانهای معاصر و متجدد نمایان است. این نوشتار، به شیوه‌ای توصیفی-تحلیلی، بر آن است تا اولاً برخی پیش‌فرض‌ها، بسترها، عوامل و شرایطی را بررسی کند که چنین تلقی و نگرشی را درباب خداوند به بارمی‌آورد، و ثانیاً لوازم این تلقی، یعنی سکوت خداوند، را بر معنای زندگی مؤمنان و معتقدان، به بحث بگذارد، و ثالثاً در جهت یافتن پاسخ‌ها و راهکارهایی برای تفسیر یا تغییر این تلقی و تعدیل این چالش بکوشد.

**کلیدواژگان:** دین، معنای زندگی، خدای متشخص، مسأله شر، اختفای الهی.

۱ . استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اردستان (qorbani61@gmail.com).

## جاودانگی انسان و عقلانیت نیاز به خدا

### قدرت الله قربانی<sup>۱</sup>

انسان موجودی جاودانگی طلب است که این خصلت، گرایش ذاتی و درونی اوست. وجود ویژگی‌هایی چون حقیقت‌جویی، خیراخلاقی، زیبایی‌دوستی، ثروت‌اندوزی، قدرت‌طلبی حداکثری، محبوبیت و معروفیت‌دوستی و نظایر آن مبین وجود گرایش ذاتی جاودانگی طلبی در سرشت انسان است. درمقابل برخی عوامل، مانند ضعف قوای بشری، محدودیت‌های معرفتی و غیرمعرفتی، تراحم منافع انسانها با همدیگر و بویژه عامل مرگ، از موانع عمده تحقق جاودانگی انسان در این دنیای مادی هستند که ممکن است تلاش او را برای نامیرایی، عبث جلوه دهند. ضمن اینکه دنیای مادی ذاتا ظرفیت محقق ساختن آرزوی جاودانگی انسان را ندارد. بنابراین، با نظر به اصالت گرایش جاودانگی طلبی در انسان، تنها گزینه عقلانی برای آدمی آن است که با باور به جهان آخرت، تحقق زندگی جاویدان را در آن جستجو نماید، زیرا این از عهده انسان خارج است تا وجود چنین عالمی را تضمین نماید. از آنجا که جاودانگی انسان گرایشی اصیل است که مستلزم تحقق آن در جهان دیگر است، بنابراین لازمه نگرش عقلانی انسان آن است که با باور به وجود خدایی که آفریننده این دنیا و دنیای آخرت و خود انسان است، برهان و تضمین عقلی و دینی لازم را برای وجود جهان آخرت و تبیین عقلانی جاودانگی خود داشته باشد. چنین اعتقادی نه تنها قادر است آرزوی جاودانگی انسان را معنای عقلانی و منطقی بیخشد، بلکه به همه فعالیت‌های او در این دنیا برای کسب انواع کمالات معنوی، اخلاقی، هنری، معنوی و نظایر آن معنا داده، و تلاش‌ها و تحمل سختی‌ها و شرور را نیز برای آدمی به

۱ . دانشیار فلسفه دانشگاه خوارزمی، تهران (qorbani48@gmail.com).

لحاظ عقلی قابل فهم سازد. بنابراین، ایمان و نیاز به خدای قادر، عالم و خیرخواه مطلق، لازمه منطقی و عقلانی گرایش ذاتی و درونی انسان برای زیستن جاویدان و نامیرایی او است. **کلیدواژگان:** جاودانگی، خدا، جهان آخرت، عقلانیت، گرایش‌های درونی، انسان.

### آموزه بساطت الهی و بررسی انتقادات الوین پلانتینگا

محمد کریمی لاسکی<sup>۱</sup>

آموزه بساطت الهی به معنای اینهمانی ذات و صفات در خداوند است. این آموزه در دیدگاه خداباوری کلاسیک مسیحی و اسلامی از مهم‌ترین صفاتی است که مبتنی بر عدم نیاز، استغناء محض، کمال مطلق و یا علت العلل بودن خداوند قابل فهم و اثبات است. در خداباوری کلاسیک اگر هرگونه ترکیبی نشان از نقص و یا وابستگی کل به اجزایش دارد، و اگر خدا بی‌نیاز محض و کمال مطلق است، پس هیچ‌گونه ترکیبی از جمله ترکیب ذات و صفت در خداوند راه ندارد. از طرفی اتکاء مبنایی این آموزه بر مباحث متافیزیکی مانند «شیء» و «ویژگی» منجر به برخی انتقادات از سوی بعضی از فیلسوفان تحلیلی معاصر شده است. الوین پلانتینگا آموزه بساطت را حاوی دشواری‌های فلسفی دانسته است. در نگاه انتقادی او، عینیت ذات و صفت، همچنین اینهمانی صفات با یکدیگر، با تکیه بر مبنای متافیزیک تحلیلی منجر به این می‌شود که اولاً خدا فقط یک صفت خواهد داشت و آن صفت چیزی نیست جز «خودش» و ثانیاً پذیرش چنین عینیتی، صفت (و یا ویژگی) بودن خداوند را در پی خواهد داشت. دیدگاه پلانتینگا در باب کلیات و حقیقت صفات کلی نزدیک به کلیات افلاطونی و پذیرش وجود خارجی کلیات به نحو مثالی، کلی، ضروری و بلاثری است. مبتنی بر این دیدگاه، صفات و ویژگی‌ها، هویت انتزاعی دارند و تمامی هویات انتزاعی هم از نظر علی بی‌اثرند. در نتیجه، پذیرش مبنای تحلیلی در مورد آموزه بساطت منجر به ناسازگاری آموزه بساطت با صفات اساسی دیگری درباره خداوند، همچون قیومیت او می‌شود. در نهایت یا می‌باید به آموزه بساطت به دیده شک نگریست و یا مبنای متافیزیکی را مورد تغییر و اصلاح قرار داد. اثر حاضر کوششی است برای تصویر این ناسازگاری و نشان می‌دهد لاحدی ذات در مورد خداوند اگر مورد پذیرش باشد، متافیزیک مرسوم شیء-ویژگی در فلسفه تحلیلی نسبت به خداوند قابل تطبیق نیست.

۱. دانشجوی دکتری فلسفه دین دانشگاه تهران (karimi11401@gmail.com).



## دین به مثابه عامل سازش گروهی در تکامل زیستی انسان مروری بر آراء دیوید اسلوان ویلسون

امیر کشانی<sup>۱</sup>

پرسش محوری در تبیین تکاملی دین این است که دین برای انسان چه فایده‌ای داشته است که در طول فرایند تکامل باقی مانده است؟ آیا باورها و اعمال مذهبی، عامل سازگاری انسان با محیط بوده است؟ ویلسون پاسخ‌هایی را که تا امروز توسط محققان تکاملی فراهم آمده است به شش دسته کلی تقسیم می‌کند؛ این شش فرضیه از این قرار است: دین به مثابه عامل سازش در سطح فرد، دین به عنوان عامل سازش در سطح گروه، دین به مثابه ویروسی فرهنگی، دین به مثابه عامل سازش در گذشته، دین به عنوان محصولی جانبی و در نهایت دین به عنوان یک رانش در فرایند تکامل انسان. ویلسون در کتاب "کلیسای جامع داروین: تکامل، دین و طبیعت جامعه" نشان می‌دهد که دین تا حد زیادی به عنوان عامل سازگاری در سطح گروه عمل کرده است. روش پژوهشی ویلسون بر گزارش توصیفی ادیان در ارتباط با محیطشان مبتنی است؛ ویلسون با بهره‌گیری از روش نمونه تصادفی به سراغ دانشنامه شانزده جلدی ادیان رفته و با جمع‌بندی اطلاعات بدست آمده از این پژوهش، تمامی فرضیات را بررسی کرده و در نهایت از فرضیه سازگاری در سطح گروه دفاع می‌کند. ویلسون برای تبیین جنبه آخرت‌گرای ادیان از تمایز بین علت دور و علت نزدیک استفاده می‌کند؛ ویلسون معتقد است جنبه آخرت‌گرای ادیان همچون مکانیزمی (علت نزدیک) عمل می‌کند برای انجام رفتارهایی که باعث انسجام گروهی است. با توجه به اینکه حامیان جریان بی‌خدایی جدید با استناد به فرضیه‌ای که دین را محصول جانبی تکامل زیستی می‌داند، استدلال خود را سامان می‌دهند؛ لذا او پیش فرض استدلال آنها را رد کرده و انتقادات خود نسبت به این جریان را مطرح می‌کند.

**کلیدواژگان:** تکامل، دین، سازش، محصول جانبی، کارکرد، گروه، انتخاب چند سطحی.

<sup>۱</sup> . کارشناسی ارشد فلسفه علم، دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات تهران.  
(keshani.amir.ak@gmail.com).

## خدا در فلسفه کاسیرر

علیرضا کلبادی نژاد<sup>۱</sup>

ارنست کاسیرر (۱۸۷۴-۱۹۴۵) معتقد است انسان برای نیل به اندیشه خدای واحد و متشخص، راه درازی را طی نموده است. وی "نظریه تکامل مفاهیم خداشناختی" را مطرح می‌کند. به نظر کاسیرر مفهوم خدای ایستا، جای خود را به یک مفهوم خدای پویا می‌دهد. مفهوم خدا در فراگرد تاریخی- زبان‌شناختی، تجسم پیدا کرده و در شخصیت واحدی شکل می‌گیرد. در برخی ادوار تاریخ نمی‌توانیم مرز مشخصی میان طبیعت خدایان و طبیعت انسانی ترسیم نماییم. چرا که بشر به خدایان خود، کلیه افعال انسانی را نسبت داده، ویژگی‌ها و روحیات خود را از خلال شخصیت خدایان نمایش می‌دهد. در خصوص نقش زبان در تکامل مفاهیم دینی، کاسیرر ایده "نقش دوری زبان در تفکر اسطوره‌ای- دینی" را مطرح می‌کند و بر این عقیده است که مفهوم خدا در تحول تاریخی خود از مرحله بی‌نام و بی‌تعیین آغاز شده و در یک قوس تاریخی، مجدداً به مرحله آغازین رسیده است. در این مقاله سعی ما بر این است که چگونگی تکوین خدایان در آگاهی دینی بشر و قانون حاکم بر پیدایش آنها بررسی شود. پرسشی که قصد داریم به آن پاسخ دهیم این است که مفهوم خدا از نگاه کاسیرر چیست؟ آیا مفهوم خدا برای بشر امری دست‌یافتنی است؟ به زعم نویسنده امکان برقراری گفتگو میان اندیشه‌های کاسیرر در باب خداوند و سنت‌های عرفانی شرقی بخصوص عرفان اسلامی وجود دارد.

**کلیدواژه‌گان:** کاسیرر، خدا، فلسفه فرهنگ، تکامل مفهوم خدا.

<sup>۱</sup> . دانشجوی دکتری فلسفه تطبیقی دانشگاه علامه طباطبایی (ره) (kolbadinezad@yahoo.com).

## رابطه خدا و جهان از دیدگاه عرفان نظری اسلامی

سید شهریار کمالی سبزواری<sup>۱</sup>

از دیدگاه عرفای اسلامی، آنچه حقیقتاً موجود است فقط واجب تعالی است و سایر کثرات که مخلوقات واجب هستند و از آنها به شأن، ظهور، نمود و تجلی یاد می‌شود، مصداق مفهوم اسمی وجود نیستند و دارای وجود حقیقی نمی‌باشند و البته معدوم محض نیز نمی‌باشند. حال این سوال پیش می‌آید که نه موجود و نه معدوم بودن مخلوقات سخنی متناقض نخواهد بود؟ از دیدگاه نگارنده منظور از این سخن عرفا که «کثرات حقیقتاً موجود نیستند» آن است که آنها دارای وجودی مقابل وجود حق تعالی نیستند، بلکه آنها در ضمن وجود خداوند موجودند. به بیان دیگر حق تعالی در درون هر موجودی حضور وجودی دارد و هیچ موطنی از وجود او خالی نیست. البته این حضور وجودی به معنی انثلام و تجزیه واجب تعالی نیست، بلکه او با اینکه در همه جا حضور وجودی دارد، هرگز هویت شخصی خود را از دست نمی‌دهد، دقیقاً به همین علت است که محی‌الدین عربی برای توضیح واژه ظهور، جلوه و شأن از مثال آینه استفاده می‌کند، زیرا تصاویر آینه، وجودی جدای از وجود صاحب تصویر ندارند، بلکه همان صاحب تصویر است که در مرآئی مختلف حضور وجودی دارد و البته این حضور وجودی موجب تجزیه و تکرر صاحب تصویر نیز نمی‌گردد. اما برای اثبات این امر که کثرات، وجودی مقابل وجود واجب تعالی ندارند، علاوه بر برهان عدم تناهی واجب الوجود، می‌توان از تحلیل وجود رابط معلول نیز استفاده کرد و نشان داد که هر معلول چیزی جز همان علت نیست که از جهتی خاص و با صفاتی خاص در حدی خاص که همان معلول است ظاهر شده و در آن حد خاص و معین حضور وجودی دارد. این حضور علت در مرتبه معلول از جهتی خاص و با ویژگی خاص را شأن، ظهور، جلوه و نمود گویند. با این تقریر از رابطه خدا و جهان، هم واجب تعالی در دل هر ذره‌ای حاضر است و او منعزل و جدای از مخلوقات نیست، و هم هویت شخصی واجب تعالی مثلث و تجزیه نمی‌شود.

**کلیدواژگان:** عرفان نظری، واجب تعالی، مخلوقات، شأن و ظهور و تجلی.

۱. دانشجوی دکتری فلسفه دانشگاه تربیت مدرس (shahriarkamali@yahoo.com).

### بررسی آراء علامه محمدرضا اصفهانی در مواجهه با نظریه تکامل داروین

امیرمحمد گمینی<sup>۱</sup>

داروین نظریه خود را یک نظریه علمی می‌دانست و از هیچ‌کدام از عواقب احتمالی متافیزیکی آن صراحتاً دفاع نمی‌کرد. اما قرن نوزدهم قرن فلسفه‌های ماده‌گرا نیز بود که به واسطه موفقیت‌های علم مکانیکی احیا شده بودند. ماده‌گرایایی چون، بُختر، هکل و اسپنسر نظریه داروین را با فلسفه خود بسیار هماهنگ و این نظریه را بخشی از فلسفه خود قلمداد می‌کردند. در سال ۱۸۸۴ م. یک پزشک ماده‌گرا به نام شبلی شمیل (۱۸۴۰-۱۹۱۷ م.) کتابی به چاپ رساند به نام *فلسفه النشو والارتقاء* که در واقع ترجمه کتابی در شرح نظریه تکامل نوشته بُختر، فیلسوف و زیست‌شناسی آلمانی، بود. یک عالم شیعی تحصیل کرده در نجف به نام علامه «ابوالمجد محمدرضا نجفی اصفهانی» در سال ۱۳۳۱ ه.ق. (۱۲۹۱ ش. / ۱۹۱۲ م.) کتابی در نقد دیدگاه‌های شمیل به نام *نقد فلسفه دارون* در دو جلد نوشت. جلد اول شامل نقد نظریه تکامل داروین بر اساس شرح بختر در *فلسفه النشو والارتقاء* شبلی شمیل و جلد دوم در اثبات وجود خدا و رد ماده‌گرایی به صورت جدلی میان مؤمن و معطل است. اصفهانی درک عمیق‌تری نسبت به هم‌تایان عرب مسیحی خود از نظریه تکامل داروین داشت. با وجود آن‌که این نظریه به صورت بخشی از ماده‌گرایی بختر معرفی شده بود، وی آنرا به عنوان یک نظریه علمی از حواشی ماده‌گرایانه جدا و تصریح کرد که نظریه تکامل به خودی خود متضمن مادی‌گرایی نیست. اصفهانی با نظریه تکامل مخالفتی ندارد. نه به خاطر آن‌که آن را از نوع علم یقینی می‌داند، بلکه چون معتقد است این نظریه تعارضی با دین ندارد. در واقع به عقیده او دین درباره کیفیت خلقت موجودات زنده توسط خداوند، سخنی

۱. عضو هیئت علمی پژوهشکده تاریخ علم دانشگاه تهران (amirgamini@ut.ac.ir).

نگفته است، بلکه تنها تأکید کرده است که خدا خالق جهان است. تنها جایی که آیات و روایات به صراحت سخن گفته‌اند، به عقیده اصفهانی، خلقت مستقیم و دفعی آدم است و از اینجا مخالفت وی با داروین آغاز می‌شود. به عقیده او انسان بر خلاف نظریه داروین تکامل نیافته و به صورت دفعی خلق شده است.

**کلیدواژه‌گان:** داروین، تکامل، ماده‌گرایی، بخنر، شبلی شمیل.

### تحلیل و نقد اعتقاد حداقلی به وجود خدا در نظام فکری و فلسفی هیوم و کانت

فریده لازمی<sup>۱</sup>

سید مصطفی شهرآیینی<sup>۲</sup>

قرن هجدهم دو فیلسوف بزرگ را در خود جای داده است. هر دوی آنها تحت تاثیر رشد علم قرار گرفته و دارای آثار فراوانی در حوزه دین‌اند، اما با استنباط‌های متفاوت. معروف است هیوم با مهم شمردن جنبه تجربی علم، مفهوم اصل علیت و نفی مفهوم روح و ذهن امکان ره‌یافت ادراک آدمی به مسائل مابعدالطبیعی و معرفت دینی را مسدود ساخته و دستیابی به شناخت فراحسی را در بوته انکار نهاده و با پاسخ لادری در حوزه پرسش‌های متافیزیکی، از قبیل اعتقاد یا عدم اعتقاد به وجود خدا، بنیان مابعدالطبیعه را سست نموده است. در مقابل، کانت که از وارثان یا دست‌کم از متأثران مکتب هیوم به شمار می‌آید، فلسفه خود را برای رهایی از این مشکلات ارائه کرد. غافل از آنکه فلسفه وی منشأ تردیدهای بیشتر و ناگزیرتر قرار می‌گیرد. کانت با متمایز کردن امر پدیداری و ذات معقول و با محدود کردن حوزه عقل نظری به پدیدارها و توجیه کاربرد عقل عملی، اساسی برای مباحث دینی فراهم آورد و مسائل دینی همچون خداشناسی را در قلمروی عقل عملی قابل دفاع دانست. در این مقاله نشان می‌دهیم هیوم نه تنها به عنوان یک فیلسوف شکاک، ملحد نیست بلکه تلاش گسترده‌ای در آثار خود، هرچند بی‌ثمر، برای تأسیس مابعدالطبیعه مبذول می‌دارد. شاید بهتر آن است هیوم در بیان موضع خود در قبال وجود خداوند بیش از این وسواس نمی‌داشت و شک دستوری خود را جاری می‌ساخت تا مجبور به اثبات وجود خدا با توسل به استدلال علی تجربی و نظم مشهود طبیعی نشود. همچنین نشان

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه دانشگاه تبریز، (farideh.lazemi@yahoo.com).

۲. دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تبریز، (m-shahraeini@tabrizu.ac.ir).

داده‌ایم اگرچه کانت با فاصله گرفتن از حس‌گرایی مطلق و افسار گسیخته هیوم، توانست مابعدالطبیعه نشأت گرفته از عقل عملی را احیا کند و راهی به امکانات درونی هستی‌شناسی یابد، اما باز هم به این شیوه نمی‌توان مطابقت پدیدار را با شیء فی‌نفسه اثبات کرد. بلاوجه نیست که بگوییم چنین نظریه‌ای منجر به شکاکیت در شناخت خواهد شد.

**کلیدواژه‌گان:** خدا، هیوم، کانت.

## انسان معاصر و تجربه وجودی دین

حسین محمدی<sup>۱</sup>

از آنجا که سعادت انسان وابسته به دین است فهم و تفسیر آن در طی تاریخ، اندیشه فیلسوفان را به خود کشانده است. کارکرد اصلی دین این است که انسان را به سوی امر الهی رهنمون شود و او را به سعادت برساند. اما انسان برای این کار نیازمند فهم درستی از دین است؛ و لازمه فهم دین این است که انسان شناخت درستی از سه گانه خدا، انسان و دین بدست آورد. تاکنون انسان به گونه‌ای انتزاعی و بدون توجه به شرایط انسانی، دین را تفسیر کرده است. چنین تفسیری محدودیت‌هایی دارد که مربوط به طبیعت انسانی است. از طرف دیگر می‌بینیم که این شناخت نادرست انسانها را درمقابل هم قرار داده، انسانهایی که قرار بود نماینده خداوند بر روی زمین باشند، اکنون با دین و مذهب یکسان در مقابل هم قرار گرفته‌اند و به جنگ و خون‌ریزی در دنیا می‌پردازند. اما بولتمان شیوه‌ای را در الهیات مسیحی پیش می‌گیرد که راهی به رهایی از این فهم نادرست می‌گشاید. وی مسیح را همچون الگویی می‌داند که فرد باید همچون مسیح به زندگی نگرسته و سعی کند همان تجارب اگزیستانسیالیستی وی را کسب نماید. به عبارتی، دین را نباید تفسیر کرد، بلکه باید آن را زیست. زیستن و تجربه وجودی داشتن از دین به این معناست که سعی کنیم همان تجربه‌ای را داشته باشیم که پیامبران داشته‌اند، همچون راهنمایی که خدا به بشر ارزانی داشته تا از این طریق انسان تجربه‌ای وجودی از خدا کسب کند. چنین دیدگاهی این مزیت را دارد که دین دیگر قواعدی تحمیلی و بیرونی در زندگی انسان نیست، بلکه انسان آن را به عنوان زندگی خود انتخاب می‌کند. در این مقاله نتیجه گرفته می‌شود که پیش‌گرفتن چنین دیدگاهی درباره ارتباط دین و انسان به جدایی و فاصله نمی‌انجامد. چنین موضعی می‌تواند راه حلی برای معضل رابطه انسان معاصر با دین باشد.

**کلیدواژه‌گان:** انسان، دین، تجربه وجودی، بولتمان.

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه دین دانشگاه علامه طباطبایی.  
(mohammadi.hossein.1992@gmail.com).



### معتدل و متصل بودن در مفهوم خدا بر اساس نظریه وحدت تشکیکی وجود ملاصدرا<sup>۱</sup>

حسن مرادی<sup>۱</sup>

راحله ابراهیمی<sup>۲</sup>

موضوع این مقاله، مفهوم خدا بوده و مساله اصلی این است که اگر بر اساس نظریه وحدت تشکیکی، وجود را در عین واحد بودن، کثیر، و در عین کثرت، واحد بدانیم، آنگاه چه تغییری در مفهوم راست‌کیشانه از خدا، یعنی موجود کاملاً منزّه از ماده و تمام مخلوقات حاصل می‌شود؟ هدف این تحقیق، هم تبیین این مفهوم جدید است، هم تحلیل نتایج آن در ساحت‌های فردی و اجتماعی. روش ما این است که ابتدا دیدگاه مشهور در مورد این مفهوم را بر اساس نظریه وحدت تشکیکی نقد کنیم، سپس مفهوم مبتنی بر این نظریه و نتایج آن را ارائه دهیم. نکته مهم در این نظریه و مفهوم خدا بر اساس آن، اولاً حفظ تعادل میان وحدت و کثرت است، تعادلی که در مفهوم راست‌کیشانه از خدا به نفع وحدت از بین رفته است؛ ثانیاً جایگزین کردن وحدت عددی با وحدت تشکیکی، وحدتی که بجای انفصال خدا و خلق یا عامتر، فیزیک و متافیزیک، اتصال همه عالم را به ارمغان می‌آورد. ذات خدا در پرتو این نظریه، نه وحدت محض است، نه کثرت محض. نه تنزیه صرف صحیح است نه تشبیه محض. ذات خدا همانطور که در قرآن معرفی شده، هم نور آسمان‌هاست هم نور زمین. او هم ظاهر است هم باطن، هم اول است هم آخر. علاوه بر ذات، صفات و افعال او مانند علم و قدرت نیز هم واحداً هم کثیر، هم مجمل‌اند هم مفصل، هم کلی-اند هم جزئی. چنین نگرشی به مفهوم خدا باعث می‌شود تا علاوه بر حل مسائل مهمی چون ارتباط واحد و کثیر یا ثابت و متغیر در متافیزیک، تعادل و اتصال به دیگر ساحت‌های فکری نیز بازگردد؛ برای مثال در ساحت اخلاق و سیاست، تعادل بین دنیاگرایی و آخرت‌گرایی، خودگزینی و دیگر‌گزینی یا در ساحت علم، تعادل بین کل‌نگری و جزء‌نگری. **کلیدواژه‌گان:** معتدل، متصل، ملاصدرا، خدا، وحدت تشکیکی.

۱. استادیار گروه فلسفه و حکمت دانشگاه شاهد (dr.hassan.moradi@gmail.com).

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد فلسفه و کلام (گرایش کلام اسلامی).

## آغاز جهان در نگاه علم و دین؛ در چشم انداز پدیده‌شناسی آراء اینشتین و هاوکینگ

محمد مهدی مشایخی<sup>۱</sup>

نظریات کیهان‌شناسی جدید در باب مبدا جهان؛ مانند انفجار بزرگ، در نگاه اول حاکی از این است که جهان آغازی دارد و این بدین معناست که ایده ادیان در باب خلقت الهی، نهایتاً توجیه علمی می‌یابد. اما به هر حال شکاکان علمی می‌گویند چیزی بسیار فراتر از فیزیک انفجار بزرگ لازم است تا به ایمان دینی رهنمون شویم. هاوکینگ معتقدست تا آنجا که جهان آغازی داشته باشد، می‌توانیم فرض کنیم که خالق نیز داشته، اما اگر جهان کاملاً خودکفا بوده، مرز یا لبه‌ای نداشته باشد، آغاز و نهایی نخواهد داشت. در چنین حالتی جهان صرفاً وجود دارد. در این صورت جایی برای خالق نمی‌ماند. پس کیهان‌شناسی نوین، لزوماً به الهیات منتهی نمی‌شود.

در این مقاله ضمن تحلیل نظریات دو دانشمند بزرگ؛ اینشتین و هاوکینگ، که تأثیری شگرف بر فیزیک نوین و کیهان‌شناسی جدید داشتند، با اتخاذ رویکردی پدیدارشناسانه، به پیش‌فرض‌هایی خواهیم پرداخت که در نگرش یک دانشمند و در نتیجه نظریه‌پردازی علمی وی، مدخلیت دارد. این پیش‌فرض‌ها اعم از مبانی متافیزیکی، فرهنگ، محیط، فضای سیاسی-اعتقادی و... می‌تواند باشد. چرا که هر دانشمند با توجه به رویکرد خاص خود و نحوه در جهان بودنش بسوی پدیده‌ها روی می‌آورد و متأثر از امکان‌های درون جهانی خود و پیش‌فرض‌هایش، کیهان را مشاهده و توصیف می‌کند. لذا در این پارادایم، قائل به تعارض میان علم و دین شدن، خطایی است که محصول عدم توجه به مطلب مذکور است. در نهایت ضمن پذیرش رابطه تعامل و تلاقی، بر ایده تعامل میان علم و دین دلیل آورده و تبیین می‌نماییم که علم، افق ایمان را وسعت می‌دهد و

۱. کارشناس فیزیک و کارشناسی ارشد فلسفه دین از دانشگاه تبریز.

(mashayekhimohammadmahdi@gmail.com).

ایمان نیز شناخت علمی را عمیق تر می سازد. بنابراین در باب یک موضوع واحد (کیهان)، هم می توان توصیف علمی ارائه کرد و هم آن را با رویکرد دینی، مورد شناسایی قرار داد. بدین معنا که یک کیهان شناس و یک متکلم، می توانند از چهارچوب های مفهومی خاص خود به کیهان بنگرند و در نتیجه فهمی در سطوح مختلف برای یک امر واحد، به شکل دو تبیین منطقا سازگار عرضه کنند.

**کلیدواژگان:** کیهان شناسی، علم و دین، الهیات، آغاز جهان.

## وحدت، خلود و آزادی در علم النفس فارابی

### احسان مظاهری<sup>۱</sup>

این مقاله در سه بخش به علم النفس فارابی می‌پردازد. نظریه فارابی در باب علم النفس را با ارسطو تطبیق داده و خواهیم دید که او، موضوع جدایی نفس و بدن در تفکر یونانی را چگونه حل می‌کند. مساله این است که ارسطو با وارد کردن جزء عقلانی، دوباره بین بدن و عقل جدایی می‌اندازد. او نفس را با بدن متحد می‌داند اما پس از آن جزء عقلانی را وارد می‌کند. جزء عقلانی در نظر ارسطو دقیقا مطابق آگاهی و کوژیتوی دکارت است. بنابراین جدایی در ارسطو مرتفع نشده است؛ بلکه تنها اصطلاح نفس را در مورد صورت زیستی انسان بکار برده و بعد جزء عقلانی را، که همان آگاهی است، وارد می‌کند. اما فارابی تجرد نفس را وابسته به فعالیت آغازین قوایی می‌داند که در بدن پراکنده‌اند؛ و بنابراین نفس و بدن در یک نظام طولی پیوند می‌یابند. از دیدگاه او، مراتب بالای معرفت و حتی وصول به عقل مستفاد نیز بر پایه و بنیاد همین قوای بدنی حاصل می‌شود. در بخش دوم، فارابی کسب معرفت را به نتایج وجودی منتهی دانسته و بعنوان ضمانتی برای بقا تعریف می‌کند. بدین‌صورت که درجات معرفت هرکسی ضامن فنا یا بقای اوست. آگاهی است که بقای را محقق می‌کند. در بخش سوم، چگونگی وصول انسان به بقا یا فنا مطرح می‌شود. پاسخ فارابی این خواهد بود که حصول یا عدم حصول معرفت و در پی آن بقا یا فنای هر کس، وابسته به تصمیم و انتخاب خود اوست. انسان آزاد است که با کسب یا عدم کسب آگاهی، خلود خویش را محقق سازد یا نسازد.

**کلیدواژه‌گان:** نفس، وحدت، خلود، آزادی

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه دانشگاه شهید بهشتی (mazaheri2046@gmail.com).

## ارزیابی انتقادی دیدگاه تولستوی در باب معنای زندگی و بررسی نقدهای آنتونی فلو

آرزو مهدی زنجانیان<sup>۱</sup>

امیرعباس علیزمانی<sup>۲</sup>

پرسش از معنای زندگی، یکی از مباحث مهم فیلسوفان در طول تاریخ بوده است. در این میان قالب‌های ادبی به مثابه ابزاری تأثیرگذار در انتقال تصویر پیچیدگی‌ها و غوامض معنای زندگی شناخته شده است. نویسندگان بزرگ ادبیات جهان از جمله تولستوی و داستایوفسکی، رهیافت‌های عمیق و فلسفی بسیاری را در باب زندگی و معنای آن در آثارشان انعکاس داده‌اند، که می‌تواند به مثابه ماده خام در قالب تحلیل‌های فلسفی جدید، ایضاح، بررسی و نقد گردد. نظریه پردازان معنای زندگی، سه دسته کلی برای نظریات موجود در این زمینه برشمرده‌اند: (۱) معنا به مثابه هدف، (۲) معنا به مثابه ارزش و (۳) معنا به مثابه کارکرد. دسته‌بندی مذکور به فراخور مقصودی است که هر نظریه‌پرداز، برای "معنا" در ترکیب اضافی "معنای زندگی" در نظر می‌گیرد. بررسی رویکردهای متفاوت و بعضاً متضاد تولستوی نسبت به معنای معنا، نشان می‌دهد که چگونه با این تغییرات، ذهن و زبان او نسبت به زیستن تغییر کرده است. تولستوی در طول حیاتش دو نظریه متمایز در باب معنای زندگی داشته است. در برهه‌ای از حیات خود معنای زندگی را هدف زندگی در نظر گرفته و در دوره‌های دیگر معنای زندگی را به عنوان ارزش زندگی دانسته است، هرچند که ارزش مورد نظر وی به فراخور زمان متفاوت بوده است. وی در میان سه رویکرد کلان طبیعت‌گرا، فراطبیعت‌گرا و ناطبیعت‌گرا؛ دومی را پی می‌گیرد و نگاهی فراطبیعی و خدامحور به معنای زندگی دارد. خدا در نظر او موجب رفع پوچی حاصل از

۱. کارشناس ارشد فلسفه دین دانشگاه تهران (zanjanian@ut.ac.ir).

۲. دانشیار دانشگاه تهران (amirabbas.alizamani@yahoo.com).

مرگ آگاهی می‌شود. "ابهام‌آمیز" بودن پرسش‌های تولستوی از معنای زندگی، "نامعقول" بودن پرسش‌ها و "شهود متناقض" در پوچ نبودن معنای زندگی از جمله ابهاماتی است که آنتونی فلو نسبت به تأملات تولستوی در باب معنای زندگی مطرح کرده است. در این مقاله ابتدا دو استدلال اصلی تولستوی در باب معنای زندگی را که براساس اظهارات وی استخراج نموده‌ایم، بیان و ارزیابی کرده و در نهایت چالش‌های فلو را بررسی و نقد می‌کنیم.

**کلیدواژگان:** معنای زندگی، تولستوی، فراطبیعت‌گرا، خدا، جاودانگی، فلو.

## فیزیک کوانتوم، فلسفه و دین

سید جابر موسوی راد<sup>۱</sup>

مطابق فیزیک کوانتوم، روابط بین اتم‌ها پیش‌بینی‌ناپذیر، غیرمتعیّن و آماری است و قوانین ثابتی بر حوزه اتمی حاکم نیست. برخی از اندیشمندان لوازم فلسفی و دینی خاصی از این فیزیک استنتاج کرده‌اند. از جمله این‌که گمان شده که با قبول اصل عدم قطعیت، اصل علیّت زیر سؤال می‌رود. زیرا مطابق فیزیک نیوتونی، معلوم است که هر چیزی چگونه صادر شده و تحت چه شرائطی چه اتفاقاتی برایش پیش می‌آید. بنابراین به راحتی این امکان وجود دارد که شرائط فیزیکی یک شیء پیش‌بینی شود. اما طبق فیزیک کوانتوم، دیگر امکان پیش‌بینی وجود ندارد؛ زیرا معلوم نیست که یک شیء در یک زمان معین تنها یک اثر را داشته باشد. در نقد این نظر می‌توان گفت نظریه کوانتوم با اصل علیّت به معنای فلسفی‌اش تناقض ندارد. معنای فلسفی علیّت، این است که چیزی منشأ وجود چیز دیگری باشد. اصل کوانتوم این امر را رد نمی‌کند، بلکه تنها پیش‌بینی‌ناپذیری قوانین فیزیکی را رد می‌کند. در بسیاری از مقالات فیزیکی علیّت و موجبیّت مرادف با پیش‌بینی‌پذیری تلقی شده است، اما اینها یکی نیستند. یکی دیگر از لوازمی که برای این نظریه فرض شده است نفی اعتبار برهان نظم است؛ زیرا مطابق فیزیک کوانتوم، روابط بین اتم‌ها به صورت شانسی و احتمالی توجیه می‌شود و دیگر سخن از نظم ثابتی نیست. در نقد این لازمه می‌توان گفت در این دیدگاه، وجود نظم با وجود تعین ملازم دانسته شده است، در حالی‌که به نظر می‌رسد همین‌که در عدم تعین‌های درون اتم، روابط آماری وجود دارد که ما را به آثار غائی خاصی می‌رساند، برای اثبات نظم در آنها کافی است. به عبارت دیگر در اینجا تنها نوع نظم تغییر می‌کند نه ماهیت نظم. در این مقاله، این لوازم فلسفی و دینی فیزیک کوانتوم تبیین و نقد می‌گردند.

۱. مدرس فلسفه دانشگاه باقرالعلوم و دانشگاه تهران (پردیس فارابی)  
(Mousavirad313@gmail.com).

### تأثرناپذیری و تناقضی در پاسخ به مسئله شر مبتنی بر تصور سنتی از خدا

میثم مولایی<sup>۱</sup>

خداناباوران معتقدند وجود شرور، با اعتقاد به وجود خدای عالم مطلق، خیرخواه محض و قادر مطلق قابل جمع نیست. در مقابل در خداباوری سنتی، بر این مدعا استدلال می‌کنند که: «اگر خدا وجود داشته باشد آنگاه وجود شر، محال یا نامحتمل نیست». در این نوشته استدلال خواهد شد که ادعای اخیر، بنابر تناقضی که ناشی از تصور سنتی از خداست، نمی‌تواند ادعای اصلی خداناباوری، یعنی «چنین نیست که اگر خدا وجود داشته باشد آنگاه وجود شر، محال یا نامحتمل نیست»، رد کند. زیرا مقصود از مقدم گزاره اخیر این است که «موجود عالم مطلق، خیرخواه محض، قادر مطلق، ضروری‌الوجود و ... از جمله تأثرناپذیر وجود دارد». همین وصف اخیر، یعنی تأثرناپذیری، در کنار علم مطلق و خیرخواهی محض تناقضی را در مقدم ایجاد می‌کنند. اگر خداوند تأثرناپذیر باشد پس درکی از رنج نخواهد داشت و چون چنین درکی ندارد یا به رنجی که انسان بواسطه شرور می‌شکند، عالم نیست، یا اگر عالم است به نحو بی‌واسطه و ذاتی عالم نیست؛ و در هر دو صورت اخیر خداوند نمی‌تواند عالم مطلق باشد. از طرفی اگر خداوند تأثرناپذیر باشد در نتیجه از همدلی واقعی محروم خواهد بود؛ و در این صورت خیرخواه محض نخواهد بود. زیرا خیرخواهی، لازمه عشق و همدلی به غیر است. اگر ادعای اخیر، صادق باشند، آنگاه نشان خواهد داد که ایشان در واقع مسئله شرور مبتنی بر خدای عالم مطلق، قادر مطلق و خیرخواه محض را حل نکرده‌اند. بلکه در بهترین حالت آنها این را که «وجود شرور با وجود خدای غیر عالم مطلق یا غیر خیرخواه محض یا تأثرپذیر، ممکن است» را حل کرده‌اند.

**کلیدواژه‌گان:** خدا، تأثرناپذیری، مسئله شر، عالم مطلق، خیرخواه محض، تأثرپذیری.

۱. دانشجوی دکترای فلسفه اخلاق دانشگاه قم (molaeemeisam@gmail.com).



## خدا و نظریه تکامل: بررسی رابطه متقابل نظریه تکامل و علم الهی در نظریه تکامل خدابنیاد آلوین پلانتینگا

هژیر مه‌ری<sup>۱</sup>

با نگاهی کلی به نظریه پلانتینگا در مورد تکامل بایستی به این نکته توجه نمود که از نظر وی بین دین توحیدی و علم تجربی، تضادی ظاهری و سطحی وجود دارد و آنها عمیقاً با هم سازگارند و تطابق دارند. از نظر پلانتینگا، طبیعت‌گرایی و علم ظاهراً با هم سازگارند، اما در واقعیت عمیقاً با هم در تضاد هستند. منظور پلانتینگا از تضاد بین تکامل و باور موحدانه، این است که بین علم و ایمان دینی به صورت اعم و فعل خاص الهی (مثلاً معجزه) و ایمان دینی و شیوه علمی شکل‌گیری باور به صورت اخص رابطه دو سویه وجود دارد. همچنین بایستی پذیرفت که برخی تضادها بین دین توحیدی و مدعیات و نظرات گوناگون روان‌شناسی تکاملی واقعی هستند. اما در عین واقعی بودن، در موارد نادری نیز ظاهری هستند. به این معنا که اگر به این تضادها نگاه موشکافانه داشته باشیم، ضرری به کسانی که دین توحیدی را می‌پذیرند وارد نمی‌کنند. در اینجا این پرسش به ذهن متبادر می‌شود که آیا علم با باور موحدانه در تضاد است یا خیر؟ پرسش دیگر این است، آیا علم، باور موحدانه را تایید می‌کند و به ما دلیلی ارائه می‌دهد که این باور موحدانه را بپذیریم؟ در این مقاله ما علاوه بر پاسخ به این پرسش‌ها ملاحظاتی از علم جدید را بررسی کرده‌ایم، خصوصاً استدلال‌های منسجم و دقیق و استدلال‌های بیولوژیکی‌ای که پلانتینگا در مورد تکامل خدابنیاد مطرح کرده است. این استدلال‌ها و گفت‌وگوها جالب و مرتبط هستند، به این صورت؛ بین دین توحیدی و علم تطابق عمیق و کاملی وجود دارد. ولی سوالی که در ذهن شکل می‌گیرد، این است که: باور مسیحی با این مسأله چگونه مرتبط می‌شود؟ و این

۱. دکتری کلام، گرایش فلسفه دین، دانشگاه علوم و تحقیقات تهران (Hazirmehri@gmail.com).

تطابق عمیقی که پلانتینگا مدعی آن هست، چیست؟ پلانتینگا در پاسخ می‌گوید: تکامل طرح خداست که به این شیوه در فرایند تطور طبیعی، انسان و سایر پدیده‌ها را خلق می‌کند. در بدو امر این قضیه، انسانها به صورت خداوند خلق شده‌اند، خیلی ساده است و بخش مهمی از تفکر مسیحی، یهودی و اسلامی است و یکی از جوانب آن، این است که خداوند عالم است، و در واقع علیم (دانای مطلق یا برتر) است. خداوند علیم است یعنی همه چیز را می‌داند، هر گزاره‌ای را می‌داند، و به هر موضوعی آگاه است، خواه آن گزاره یا قضیه صادق باشد یا کاذب. لذا ما انسانها که به صورت خدا خلق شده‌ایم نیز می‌توانیم چیزهای زیادی درباره جهان، انسان و خدا بدانیم. بدون شک علم ما در برابر علم خداوند ناچیز است، با وجود این، ما به خیلی چیزها علم داریم که فی نفسه ارزشمند است. بنابراین، اینکه ما به صورت خداوند خلق شده‌ایم، به این معناست که خداوند، ما و جهان را به شکل خود خلق کرده است به این خاطر که ما بتوانیم چیزهای مهم درباره جهان و خودمان را بدانیم.

**کلیدواژگان:** خدا، تکامل، علم الهی، نظریه تکامل خدا، پلانتینگا.

## معرفت به توحید و تکامل

### حسن میانداری<sup>۱</sup>

از دیدگاه اسلام، انسان بدون هدایت خدا از طریق وحی، نمی‌توانست به حقایق که خدا از آن طریق به انسانها می‌آموزد، معرفت بیابد. اصلی‌ترین این حقایق، توحید است. با دیدگاه تکاملی می‌شود دلیل نظری برای این محدودیت معرفتی انسان آورد. شواهد تجربی و تبیین تکاملی آنها هم مؤید دلیل نظری است. بر اساس نظریه تکامل، اساس قوای معرفتی انسان، سازش و محصول انتخاب طبیعی است. بنابراین این قوا در اصل برای کمک به بقا و تولید مثل فرد انسانها پدید آمده‌اند. اسلام و علم، به ویژه نظریه تکامل، مدعی فایده معرفت به توحید برای بقا و تولید مثل افراد انسان نیستند. بنابراین قوای معرفتی انسان، انتخاب نشده‌اند تا باور توحید را تولید کنند. شواهد تجربی هم می‌گویند که پیش از کشاورزی، انسانها به صورت شکارچی گردآورنده زندگی می‌کردند. اینها به توحید اعتقاد نداشتند، بلکه به خدایان اعتقاد داشتند، و خدایان آنها صفات خدای واحد را نداشتند. اکنون معمولاً با توسل به *ابزار شناسایی فاعل* پیش حساس چنین اعتقاد غیرتوحیدی را تبیین تکاملی می‌کنند. پس از کشاورزی، مکان زندگی انسانها ثابت شد و و رفته‌رفته هم تعداد انسان‌هایی که با هم زندگی می‌کردند افزایش یافت، و هم خدایان آنها بزرگ‌تر شدند و کم‌یابیش صفات خدای واحد را پیدا کردند. اکنون بسیاری از صاحب‌نظران بر این باورند که این دو واقعیت از طریق انتخاب گروه فرهنگی ربط علی با هم دارند. و حتی صاحب‌نظرانی که از هم‌تکاملی ژن - فرهنگ دفاع می‌کنند، مدعی‌اند که چنین ادیانی ژنی شده‌اند. ولی هیچ‌یک از صاحب‌نظران مدعی نیست که توحید در انتخاب گروه فرهنگی نقش اساسی داشته و یا وارد ژنوم انسان شده باشد. اما حتی اگر چنین هم می‌شد، باز نظر اسلام درست می‌بود. چون اول خدا توحید را آموخته است، بعد در انتخاب گروه فرهنگی پیروز شده است و بعد وارد ژنوم انسان شده است.

**کلیدواژگان:** قوای معرفتی، سازش، تکامل فرهنگی، هم‌تکاملی ژن، فرهنگ.

۱. مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران (miandari@yahoo.com).

## بستار فیزیکی و فاعلیت الهی

نیما نریمانی<sup>۱</sup>

در این مقاله با تبیین چیستی بستار فیزیکی (Physical Closure)، به عنوان یکی از مهم‌ترین ارکان متافیزیکی علم جدید، نشان داده خواهد شد که این مفهوم، مهم‌ترین مانع متافیزیکی در زمینه ارتباط موثر خداوند و جهان است و با پذیرش آن نمی‌توان از ارتباط فعالانه خداوند و جهان سخن گفت. از طرف دیگر نشان داده می‌شود که ارتباط علی خداوند و جهان از مهم‌ترین ارکان جهان‌بینی دینی در ادیان ابراهیمی است و بنابراین نمی‌توان از منظر این ادیان آن را کنار گذارد. پس از آن، بستار فیزیکی مورد بررسی علمی و فلسفی قرار گرفته تا شواهد و دلایل له و علیه آن مورد بررسی قرار گیرند تا در پایان نشان داده شود که نه تنها دلیل محکمی بر پذیرش بستار فیزیکی وجود ندارد که دلیل محکمی علیه آن وجود دارد، و آن علیت ذهنی است که بستار فیزیکی را از میان خواهد برد و بنابراین نمی‌توان بستار فیزیکی را پذیرفت و آن را به عنوان مانعی بر سر راه ارتباط علی خداوند و جهان قلمداد نمود.

**کلیدواژگان:** بستار فیزیکی، فیزیکیالیسم، فاعلیت الهی، علیت ذهنی.

---

۱. دانشجوی دکتری فلسفه دین دانشگاه تهران (narimani.nima@gmail.com).

## اختلاف الهی به واسطه کم رنگ شدن حضور "دیگری" در زندگی انسان مدرن

حمیده سادات نعمتی<sup>۱</sup>

خدا به مثابه "دیگری" مطلق برای انسان پیشامدرن حضوری پررنگ و همه جایی داشت. چرا که انسان پیشامدرن برخلاف انسان عصر حاضر، بر مدار خودخواهی و کامیابی‌های خود نمی‌گردید و با "دیگری" به منزله بخشی از خویشتن خویش وارد رابطه‌ای دوسویه می‌شد. به عبارت دیگر انسان پیشامدرن به روی "دیگری" گشوده بود و این گشودگی مانع از آن می‌شد که این انسان در منجلا ب خودخواهی و خودپرستی غرقه گردد. انسان پیشامدرن به هستی به مثابه "دیگری" می‌نگریست و مرز این "دیگری" از "خود" او تا پهنه بیکران هستی امتداد می‌یافت. به همین دلیل است که انسان سنتی و پیشامدرن بر هر چه نظر می‌کرد خدا را در آن می‌دید چرا که حضور "دیگری" در زندگی این انسان بی‌واسطه و همیشگی بود. اما با ظهور مدرنیته و ستبر شدن دیوارهای فردیت انسان، درک و حضور "دیگری" برای انسان سخت و ناممکن شد. تا جایی که انسان مدرن روز به روز به "درخویش ماندگی" بیشتری گرفتار شد و در همین شرایط است که امر مقدس، که می‌توان از آن به "والا ترین دیگری" تعبیر کرد به محاق رفته و خدا به عنوان تقدس بخش به امور مقدس دیگر در زندگی انسان در خود مانده جایی ندارد. در این مقاله قصد دارم به رابطه میان انسان و دیگری با تکیه بر آرای امانوئل لویناس بپردازم. **کلیدواژه‌گان:** دیگری، امر قدسی، خدا، درخویش ماندگی، امانوئل لویناس.

<sup>۱</sup> . دانشجوی کارشناسی ارشد ادیان و عرفان پردیس فارابی دانشگاه تهران.  
(hamide.s.nemati@gmail.com)

## مرگ اندیشی و معناداری زندگی در نظریات یالوم و اگزیستانسیالیست‌ها

زهراسادات هاشمی<sup>۱</sup>

بحث معنای زندگی در اغلب موارد با مسئله مرگ مرتبط می‌شود. نگرش انسان در باب "مرگ" می‌تواند معنابخش و یا ساقط کننده معنای زندگی او باشد. منظور از مسئله مرگ بررسی آن از لحاظ زیست شناختی نیست، بلکه جنبه روان شناختی و وجودی مرگ مورد نظر است که به آن مرگ آگاهی یا مرگ اندیشی می‌گویند. مهم این است که انسان با زیستنش، مرگ اندیشی را هم تجربه کند و سعی کند بدون فرار از روبه‌رو شدن با مسئله مرگ، زندگی خود را هم با عطف توجه به مرگ، معنا کند و این مطلب چنان سخت است که یالوم آن را به مثابه «خیره شدن به خورشید» توصیف می‌کند. انسانها از وقتی که بودند با فکر مرگ دست و پنجه نرم کرده‌اند و سعی خود را در معنادهی به مرگ با ابداعات مختلفی انجام داده‌اند. حتی ابتدایی ترین مکتوبات بشری نشان از این دغدغه و رویارویی انسان با مرگ و در عین حال معنا دارد. به عقیده یالوم قدمت مرگ اندیشی انسان با تاریخ اندیشه ورزی بشر مطابقت دارد. بسیاری از فلاسفه‌ای که در معنای زندگی کار کرده‌اند، مانند فرانکل نسبت به مسئله مرگ بی‌اعتنا بودند در حالی که یالوم معنا را در کنار چهار رنج وجودی بررسی کرده است و ارتباط مرگ، این اصلی ترین رنج وجودی را با معنای زندگی در چارچوب چند سؤال مطرح می‌کند: اگر باید بمیریم، اگر خود باید دنیای مان را بنا کنیم، اگر هریک در جهانی بی تفاوت به ما مطلقاً تنهایییم، پس زندگی چه معنایی دارد؟ یالوم سعی دارد با ایجاد پلی ارتباطی بین فلسفه و روان درمانی، با وجود مرگ آگاهی انسان راه حل‌هایی برای معناداری زندگی بیان کند. او در جهت جعل معنا با وجود مرگ اجتناب ناپذیر،

۱. دانشجوی دکترای فلسفه دین دانشگاه پیام نور (hashemizs@yahoo.com).

برای انسانی که در دنیای فاقد معنا پرتاب شده، راه حل‌هایی ارائه می‌دهد که به انسان کمک کند تا با اضطراب حاصل از این رنج وجودی کنار بیاید. محوری‌ترین درمان اضطراب درباب مرگ از نظر او، شناخت صحیح و بی‌پرده از این رنج وجودی است و بعد از آن از یکسری درمان‌های وجودی مثل موج زدن که متخذ از نظریات نیچه است نام می‌برد. درنهایت همه تلاش‌ها به جهت درمان و تخفیف اضطراب مرگ، چون اعتقادی بر وجود جهان آخرت در میان نیست، نتیجه این می‌شود که مرگ راه ورود به عدم و نیستی است؛ پس آتش این اضطراب در زیر خاکستر، همچنان تازه خواهد ماند.

**کلیدواژه‌گان:** مرگ، مرگ اندیشی، معنای زندگی، یالوم، اگزستانسیالیسم.

## خداوند شارع و عالم انسانی

حسین هوشنگی<sup>۱</sup>

در ادیان ابراهیمی خداوند شارع و قانونگذار جهان و انسان است. اوست که از طریق تقنین، حاکم بر طبیعت و انسان است. قانونگذاری او در عالم انسانی هم در قالب شرع هم اخلاق و هم بنا به رای پاره‌ای متفکران، در عادات تحقق یافته است. شارع بودن خداوند، بدین ترتیب حلقه اتصال و ارتباط عالم الوهی و جهان طبیعی و انسانی است. نبوت به عنوان واسطه و عامل ابلاغ تشریح الهی، پیوند وثیقی با این صفت دارد. و باورمندی یا انکار نسبت به شارعیت خداوند فارق اصلی تئیسیم و دئیسم است. با این اوصاف در سنت فلسفی و کلامی بحث از این صفت و لوازم آن جایگاهی متناسب با شان و اهمیت خود نیافته است.

از جمله مباحث مهم درباره این صفت، رابطه آن با صفات علم، اراده، عدل، حکمت (غایتمندی)، رحمت، حکمرانی و مولا بودن خداوند (مبانی خداشناختی)، و همچنین بررسی نسبت شارعیت خداوند با حریت، اختیار و عاقل بودن انسان، حسن و قبح عقلی، مصالح و مفاسد نفس الامری (مبانی انسانشناختی) و نیز کاویدن نسبت شارعیت با قوانین حاکم بر عالم و تفاوت آن با تشریح در عالم انسانی (مبانی جهان شناختی) است.

---

۱. دانشیار گروه فلسفه و کلام دانشگاه امام صادق (ع) (H.hooshangi@yahoo.com).



## مبنای عشق و معنای زندگی

حمیدرضا یزدانی<sup>۱</sup>

مصطفی یزدانی<sup>۲</sup>

سخن گفتن از عشق کار چندان ساده‌ای نیست، اما نوشتن از آن اگر محال نباشد کمینه بسیار دشوار است. عشق ملموس‌ترین واژه‌ای است که انسان شنیده و با آن زیسته است، اما حقیقتا عشق چیست؟ در کدامین نقطه، انسان عاشق می‌شود؟ کدامین عامل سبب می‌شود انسان در وجودش گرمای عشق را احساس کند؟ و مهم‌تر از آن، کدام خط باریک، بین عاشق بودن و دوست داشتن مرزبندی ایجاد می‌کند؟

در این مقاله بر مبنای آرای فروید و آناکاوای او از مفاهیم "ماتم و ماخولیا" و همچنین تفسیری که ژیزک از آرای فروید و این مفاهیم بدست می‌دهد، در پی آنیم که درباره چرایی عشق و نقطه آغاز آن پژوهش دقیق نماییم. در حقیقت در پی یافتن پاسخی برای این سوال هستیم که چگونه یک فرد، نیمه گمشده انسان می‌شود و مهم‌تر اینکه چگونه می‌توان این امر را تشخیص داد. پس از این مهم و با نظر به اینکه ربط وثیق عشق با حیات دینی انسان انکارناپذیر بوده و می‌توان رابطه انسان با خدای خویش را بارزترین و زیباترین جلوه‌گاه عشق دانست که انسان را از فرش به عرش می‌برد و بال پرواز او را فراهم می‌کند، عاملی که سبب ایجاد شکاف بین عشق الهی و عشق زمینی می‌شود را مورد واکاوی قرار می‌دهیم. از این رهگذر پرتویی بر منشا اختلاف عشق زمینی و الهی انداخته و معناداری زندگی انسانی را بررسی می‌نماییم.

**کلیدواژگان:** عشق، ابژه، میل به ابژه، معنای زندگی، امر متعالی.

۱. دانشجوی دکتری مهندسی هوافضا دانشگاه صنعتی شریف (hra.yazdani@gmail.com).

۲. کارشناسی ارشد مهندسی هوافضا دانشگاه صنعتی شریف

### ماهیت گفتگوی خدا با انسان: ناصر خسرو و موشکافی‌ها در این مسئله

#### آریا یونسی<sup>۱</sup>

گفتگوی خدا با بشر، به ویژه از طریق کتاب‌های آسمانی، همیشه برای انسان متفکر مسئله بوده است. خصوصاً که ذات استعلایی خداوند این مسئله را در چشم بشر غامض جلوه می‌کند. ناصر خسرو، فیلسوفی که شهرت فلسفی‌اش در سایه شهرت شاعری‌اش نهان شده است، فصلی از کتاب *گشایش و رهایش* را به این سوال اختصاص می‌دهد که قرآن قدیم است یا حادث؟ وی پس از ذکر دیدگاه‌های متعارض در مورد این مسئله، در نهایت به نوعی الهیات سلبی می‌رسد. چراکه از نظر او هر دو شق این مسئله با دشواری‌های بزرگی مواجه است و لذا مسئله‌ای جدلی الطرفین است. بنابراین وی به این نتیجه می‌رسد که چنین پرسشی در توان عقل محدود بشری نیست. بنابراین سوال از قدیم یا حادث بودن قرآن، به منزله کلام خدا خطاب به بشر، نادرست است و پاسخ به پرسش نادرست از نظر وی نوعی مغالطه است. وی دلیل اشتباه بودن این پرسش را این می‌داند که ذات خداوند ورای دسترسی عقل بشری است. اما این تنها دلیلی نیست که وی را به این نوع ویژه از الهیات سلبی می‌کشاند. در واقع، موقعیتی که ناصر خسرو خود را در آن می‌بیند، دو سرچشمه عمده دارد: نخست، وی قدم و حدوث را صرفاً زمانی در نظرمی‌گیرد و از این جهت نمی‌تواند به پاسخی قانع‌کننده برسد. همچنین، ماهیت صفات خدا برای وی روشن نیست، و از این نظر قائل شدن به صفات را نوعی شرک می‌پندارد. برخلاف دیدگاه مرسوم که آن را به شیوه‌ای نادرست در اعتقادات اسماعیلی جستجو می‌کنند، دومین منشایی که الهیات سلبی وی از آن تغذیه می‌کند گرایش وی به جستجوی سادگی و صمیمیت در ارتباط خدا و بشر است. وی در مواضع بسیاری بر این نکته تاکید می‌کند. در این نوشتار، همراه با ناصر خسرو،

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه، دانشگاه علامه طباطبایی (Aryaunesy1367@gmail.com).

استدلال خواهد شد که اگر ارتباط خدا و بشر به گونه‌ای ساده و نزدیک تلقی نشود، این ارتباط شکل واقعی به خود نخواهد گرفت و تبیین خواهیم کرد که برخی موشکافی‌های فلسفی هیچ نیاز واقعی از نیازهای دینی شخص معتقد را پاسخ نمی‌دهد، بلکه سرشتی کاملاً فلسفی دارد. **کلیدواژه‌گان:** ناصر خسرو، قرآن، قدم و حدوث، صفات خدا، الهیات سلبی.



## Is God of the Quran Absolutely Good?

Ferhat Yoney<sup>1</sup>

Attributes of God which are related to moral goodness are important for God-Man Relation. In classical theism, God is known to be as absolutely good. He is loving, just, compassionate and generous. One aspect of this issue is the god figure in sacred texts and with the impact of 9/11 it is debated frequently whether God of the Quran is absolutely good or triggers immorality. In this paper firstly, I will evaluate some criticisms to the Quran on the ground that God of the Quran is arbitrary and not absolutely good. Within that scope, I will consider some criticisms of Christian apologists against Islam based on the Quran.

Secondly, I will argue that the Quran, in this way Islam is better suited to our moral intuitions or common sensical moral ideas and in this way to moral realism than the Bible and other theistic traditions namely Judaism and Christianity. I will try to accomplish that firstly by comparing the case known as `Abraham`s case` which is mentioned in Genesis, the first book of Old Testament and in 37<sup>th</sup> sura of the Quran. I will do that by taking into consideration some interpretations and evaluating both these parts of scriptures. In addition to Abraham`s case, secondly, I will evaluate a specific case in the Quran which is mentioned in 18<sup>th</sup> sura. This is the case of man known in Islamic tradition as `Hızır` who is believed to be an immortal person who comes in time of need.

**Keywords:** Divine Goodness, Divine Love, the Quran, Abraham`s Case.

---

<sup>1</sup> . Member of Philosophy Department at Istanbul Medeniyet University, Istanbul, Turkey, (ferhatyoney@gmail.com).

## **Finding the Hidden God: Paley vs. Tindal & Schellenberg on Divine Hiddenness**

**Michael Blaine Willenborg<sup>1</sup>**

In his *Christianity as Old as the Creation*, Deist Matthew Tindal argues that if Christianity were true, it would be believed by all sincere individuals. In his *A View of the Evidences of Christianity*, William Paley advances several considerations in reply; first, he notes that, with respect to the state of the world in general, one can always wonder why things aren't better than they are. However, this isn't sufficient to convince the deists that God doesn't exist. By parallel reasoning, deists such as Tindal shouldn't think that merely because things could be better vis-à-vis the proportion of Christians to sincere non-Christians in the world, Christianity is thereby impugned. Second, he contends that the presence of irresistible proof of the Christian religion would preclude the achievement of certain divine goals for human beings. In what follows I detail these replies to Tindal, and show how they can be updated to answer the contemporary hiddenness argument of J. L. Schellenberg. Specifically, I argue that Paley's first reply should be construed as an attempt to show that the problem of divine hiddenness can be reduced either to the problem of evil, or to something near enough, so that a complete answer to the problem of evil would suffice for it as well. In terms of Paley's second reply, I suggest that the notion of haecceities can be deployed to argue that, for all we know, God isn't able to shorten the length of time it takes for individuals to seek and find him.

Keywords: Divine Hiddenness, Problem of evil, Theodicy.

---

<sup>1</sup>. Western Michigan University (graduate student); (michael.b.willenborg@wmich.edu).

## Value Experience and the Problem of Evil

Ralph Stefan Weir<sup>1</sup>

We can divide theodicies into different kinds. The free will response implicit in Genesis; the privation response of Plotinus and Augustine and the best-possible-world response of Leibniz. In this paper I discuss what might be called the aporetic response. According to the aporetic response, the problem of evil strikes us as overwhelming, but it does so only because of the limitedness of human minds. Examples of the aporetic response include Dean Zimmerman's sceptical theism, or Fr Paneloux's position in Camus' novel *The Plague*. I begin by arguing on independent grounds for the thesis that our experience of value is, in an important respect, aspectually shaped (a term used by Tim crane, Peter Singer, and others in the philosophy of perception). This hypothesis may be of use in understanding manifold phenomena including political disputes, aesthetic and cultural disagreements, and sociological occurrences. It can also be used to provide the framework for a novel aporetic theodicy. This is an aporetic theodicy because it says that the problem of evil will strike us as overwhelming, but only because of the limitedness of human minds, thus accepting our epistemic position as one of partial aporia. It is a novel proposal because, where other aporetic theodicies focus on what we normally think of as cognitive limitations, the present suggestion appeals to limitations on our emotive capacity. For related reasons the position for which I argue need not compete with traditional theodicies such as those mentioned above, but performs crucial work in reconciling *any* theodicy with our experience of value.

**Keywords:** Evil, value, experience, theodicy.

---

<sup>1</sup> . Jesus College University of Cambridge, (rsw45@cam.ac.uk).

certainty regarding the divine nature of the revelation can likewise be removed. This is the pattern of reasoning that unites Voltaire to those he fought with such irony and scorn. But it is Rousseau, not Voltaire, who really undermines the apologetic logic of those theologians who sustained the authenticity of miracles. Indeed, Rousseau, in his *Third letter from the Mountain*, not only disputes the existence of miracles, but also their very function as an argument and proof. Rousseau turns this on its head: miracles not only provide proof of the divine nature of the gospel, but they are actually an obstacle to the spreading and acceptance of the truth of the Christian doctrine: simply take the miracles away from the gospel and everyone would fall at the feet of Jesus Christ. In actual fact, the one true miracle of the gospel is its fundamental teaching: love God and thy neighbour, including your own enemies.

**Key words:** Voltaire, Rousseau, miracle, proof of the revelation, laws of physics and mathematics.



## The Question of Miracles in Voltaire and Rousseau

Claudio Tugnoli<sup>1</sup>

According to Voltaire, a miracle that violates the laws of physics and mathematics is a contradiction, because a law cannot be both immutable and violated at the same time. God, in His infinite wisdom, could not possibly establish laws only then to violate them, because God would have corrected any imperfections in His great work right from the outset. The sentence that Voltaire passes on miracles is not to be taken in a purely negative and anti-Christian sense. As a true rationalist, Voltaire seeks to open the eyes of believers, demonstrating that having faith in miracles is not only absurd and completely devoid of foundation, but also dangerous for that same conception of God and the world that those who sustain authenticity expect to make more solid by means of the prodigies. Voltaire attacks the theological conception established during the 17th century, when various Christian denominations agreed upon the character of the revelation of evidence, from which men would have been able to acquire certainty on the same basis as any historical fact. From this theology then, comes an apologetic that aims to demonstrate the certainty and the evidence of the "proof" of the Christian revelation. By denying the existence of miracles, Voltaire intends to refute the same apologetic logic of the theology of his time. If, as Voltaire firmly believes, miracles are merely fantastic inventions, then the very foundation of the Christian revelation crumbles and no divine character can be attributed to the gospel. Thus Voltaire remains on the same grounds as his opponents, who attribute miracles to the task of providing proof of the divine character of the gospel. Acknowledge miracles and so the certainty of the divine nature of the revelation can also be acknowledged; remove the miracles and any

---

<sup>1</sup> . Adjunct Professor, Department of Sociology, University of Trento, Italy, (tugnoli53@virgilio.it).

**‘Thinking,’ Itself, Is an Evidence for Probability of the  
Existence of a God: Argument from an Unnaturalness for  
‘Necessity’**

**Javad Taheri<sup>1</sup>**

This article aims to show that one can be justified in saying that God can exist after knowing that one’s “thinking” is an immediate Effect of “oneself i.e. thinker” as its Cause. This objective might be regarded as quite evident but it is not that simple. A reason for this difficulty emerges when we bring certain claims made by cognitive philosophers, so to speak, under scrutiny. Their claims are strong and supported by many evidences which have garnered a noticeable attention among scientists, philosophers and others. Cognitive philosophers, including Mark Johnson, prove that our knowledge about Necessity and Causation is in final analysis bound to man’s naturalness. This means that what we understand about Necessity and Causation is originally based on root experiences we have had from the early moments of our birth onward. Instead, the author tries to display that giving a counter-example for a Necessity which is not essentially build upon naturalness of human experiences, can negate the universality of believing in naturalness of human understanding. Having this supported, one can prove the probability of the existence of a “Necessary Being” which is different. However, Necessary Being is not equal to any conception of God but it is equal to some others, the paper concluded that the probability of the existence of a God is an outcome which is inevitable even with presupposition of so-called cognitive philosophy.

**Keywords:** Cognitive Science, Necessity, Necessary Being, God, Thinking.

---

<sup>1</sup> . Iranian Association for Philosophy of Religion, (javadtaheri1982@gmail.com).

## Why Believe that there is a God

**Richard Swinburne<sup>1</sup>**

Natural theology consists of arguments from evident general features of the world to the existence of God. Although many people do not need natural theology in order to be justified in holding their religious beliefs, Christian (and I believe Islamic) tradition has generally held that natural theology is available for those who need it. Many people today do need natural theology. In this lecture I present my natural theology. My natural theology is an inductive natural theology in that its evident premises make its conclusion probable, not certain. Its criteria for arguing from premises to conclusion are those which detectives, historians, and physical scientists use to argue from their evidence (= data) E to a hypothesis (= theory) H which explains these data. (Inanimate hypotheses postulate laws of nature and initial conditions, personal hypotheses postulate persons, their powers, beliefs, and purposes.) These criteria are that an explanatory hypothesis H is rendered probable by evidence E insofar as: (1) If H, probably E, (2) If not-H, probably not-E, (3) H is simple, and (4) H fits with background knowledge. A hypothesis, either inanimate or personal, is simple insofar as it postulates few entities, few properties of accessible kinds, and mathematically simple relations between them. Let E be: the existence of a physical universe governed by simple laws, the laws being 'fine-tuned' so as to lead to the existence of human bodies, and humans being conscious. Let H be theism, the hypothesis that there is a divine person ("God"), eternally omnipotent, omniscient, and perfectly free. I argue that E makes H probable.

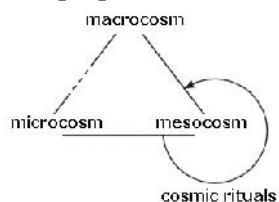
---

<sup>1</sup> . Professor of Philosophy Department at Oxford University.

## On New Cosmology of Mesocosmic Rituals

Lenart Škof<sup>1</sup>

This presentation aims to be the elaboration of an ancient term: *the mesocosm*. In *Katha Aranyaka*, M. Witzel (2004) argued for the reconstruction of this term. He posited it within the ancient Indian Vedic magical interpretation of the world, where we face different 'identifications' between the macrocosmic and microcosmic realities or gods. Also according to ancient Sumerian theology, between heaven and earth there was a substance, called *lil* ("wind, air, breath, spirit"; Kramer, 1956: 47). This ancient cosmic constellation can be represented in a form of a triadic model (s. below), which will also be interpreted in the Trinitarian sense. The mesocosm reveals to us as a middle term, an inter-space (cf. *fourfold* in Heidegger), or a copula. Mesocosm is the sacred guardian of cosmic air (*ruah, aer, pneuma, prana, qi, ki...*) permeating the All, but also, ethically, of cosmic Breath as a vital/life principle, enlivening the cosmos and our bodies: as such, it reveals to us as a basic principle of all ethics and all life. Mesocosm thus is the *atmosphere* of ethics. But for too long we remained ignorant to the possibility of the mesocosm also as a new, or reconstructed ritual and ethical space of *co-breathing* between Gods and mortals, as well as between persons in their intersubjective relations, respectful also to sexual difference (Škof&Holmes, 2013). The aim of this presentation thus is to propose a new ethical pneumatology of the mesocosm.




---

<sup>1</sup> . Science and Research Centre Institute for Philosophical Studies, (Koper, Slovenia), (lenart.skof@guest.arnes.si).

## **A Quest about Possibility of Theism in Naturalized and Holistic Empiricism**

**Hossein Shaqaqi<sup>1</sup>**

What can make theism as an irrational belief? Traditionally, two properties of theism, among other things, are regarded, by atheist or agnostic empiricists, as irrational and unjustifiable: (a) belief in an abstract and nonphysical entity, (b) belief in an unobservable entity. Why we must believe an entity which we cannot see and, then, don't have immediate evidence for? How can we have a belief that our experience isn't able to neither verify nor falsify it. On the other hand, according to some empiricists, i.e. naturalists -especially, Quine- a scientific theory has some ontological commitments. Then, when I accept a scientific theory, I accept an ontology. Quine himself as a naturalist is a physicalist, because our best scientific theories require that physical objects exist. But, for Quine, physicalism is not enough, because truth of our best scientific theories requires that some abstract, as opposed to physical, entities exist, i.e. mathematical entities. In addition, in "Posits and Reality", Quine asserts that our ontological commitment to observable physical objects is of a kind of our ontological commitment to unobservable scientific objects, in support of any of them we don't have immediate evidence, both are posits that we accepted inevitably, as believers in best scientific theories. So, Quine's naturalized empiricism doesn't require exclusion of abstract and unobservable entities from our ontology, i.e. belief in abstract and unobservable entities, in itself, is not irrational. Here the questions are: (1) from a naturalistic point of view, what makes theism as irrational and unacceptable belief? (2) Can we present a version of theism in naturalistic framework? My responses to these questions depend on confirmation holism, an epistemological thesis that is accepted by many of naturalists, including Quine.

**Keywords:** naturalism, holism, ontological commitment, posit, reality, theism.

---

<sup>1</sup> . Ph.D. of Iranian Institute of Philosophy,(shpost58@gmail.com).

## Reconstructing Pascal's wager against intelligent design

Hadi Samadi<sup>1</sup>

There are a bunch of arguments against intelligent design (ID). In this lecture I want to add a new argument against it. The argument is based on Pascal's wager. So, I consider four versions. First, ID actually exists and we believe in its existence. At first glance it seems that it is a good decision and we may expect some gain in our wager. However, that is a mistake. Science aims to explain natural phenomena. And a scientific explanation is an answer to a why question. A good answer may be the result of an argument or a causal story; and the answer has to improve our understanding of the phenomenon to be a good explanation. I will show that ID could not offer a good explanation in this sense. Second, ID actually does not exist but we believe in its existence. Betting on the existence of something that does not exist obviously goes to failure. Third, ID actually exists but we do not believe in its existence. It seems that it is the main epistemological danger for a defender of design without designer. I show, by ignoring ID, evolutionists will not lose anything in their science of biology. Fourth, ID does not actually exist and we do not believe in its existence. Clearly not investing in something that does not exist is a sensible action.

**Key words:** Intelligent Design, Pascal Wager, Scientific Theory.

---

<sup>1</sup>. Department of Philosophy of Science, Science and Research Branch, Islamic Azad University, (hadi.samadi@yahoo.com).

## Petitionary Prayer and God's Impassibility

Mohammad Saeedimehr<sup>1</sup>

Petitionary prayer is undoubtedly one of the common features of the religious practice in the monotheistic religions including Judaism, Christianity and Islam. Moreover, traditional theism endorses that at least some of these prayers could be effective. It apparently seems, however, that the effectiveness of our petitionary prayers is not consistent with our traditional beliefs about some Divine attributes such as omniscience, moral perfection and impassibility. According to the doctrine of Divine impassibility, for example, it is impossible that God's nature, attributes and actions be affected by another agent whatsoever. Moreover, the effectiveness of our prayer apparently means that it makes a difference in God's decisions and actions and this, in its turn, implies His being affected by His creatures; a conclusion which contradicts the doctrine of the Divine absolute impassibility. Philosophers and theologians, both in Islamic and Christian traditions, have furnished us with several solutions for this problem. In this paper, I concentrate on the solutions proposed by some Muslim philosophers. First, I present a brief exposition of the Muslim philosophers' traditional concept of "Divine impassibility." Then, I try to formulate the problem of inconsistency between the effectiveness of petitionary prayers and God's impassibility. In the third stage, I explore some main solutions suggested by Muslim philosophers and try to examine them. The final conclusion is that these solutions, though are philosophically well formulated, hardly can fit the religious people's intuition that God is who directly answers their prayers.

**Keywords:** Petitionary prayer, God's impassibility, Islamic philosophy.

---

<sup>1</sup> . Tarbiat Modares University, (saeedimehr@yahoo.com).

## **Study of Prof. Nasr's Views on Relationship Between Religion and Science**

**Hamid Rezania<sup>1</sup>**

Religion is not only not opposed to scientific and technological progress, on the contrary, it encourages it, laying stress only on two points: Scientific, technological and social progress shall not result in man waxing proud and thereby disregarding his Creator. This endeavor and progress shall be utilized to better the condition of men and never be used in propagating sin or to buttress the foundations of cruelty and oppression. As a sample, concerning the Darwin's theory, Nasr attacks what he calls the "hypothesis" of evolution. He uses the term not to mean modifications within a particular species (which do occur, he says, as a species adapts itself to changed natural conditions) but the belief that through natural processes one species is actually transformed into another. Nasr passionately criticizes this on a wide variety of grounds -- metaphysical, cosmological, religious, logical, mathematical, physical, biological, and paleontological -- building arguments too complex to recapitulate here. His central concern is that what he calls "the deification of historical process" has become so powerful that in many souls it has replaced religion and veils the archetypal realities.

**Keywords:** Religion, Science, Relationship, Historical Process.

---

<sup>1</sup> . Faculty member of Al-Mustafa International University, Iran,  
([hamidrezania@miu.ac.ir](mailto:hamidrezania@miu.ac.ir)).



inspired by Augustine's *City of God*, he calls for practical ways that the Christian scholar can begin to pair academic study with sound theology. Moreover, in "Advice to Christian Philosophers" (1984), Plantinga argues that part of the task of Christian philosophers is to serve the Christian community. But the Christian community has its own questions, its own concerns, and its own topics for investigation.

However, avoiding the seduction of academic worldliness can lead to an opposite danger, namely, that of dogmatism, inflexibility, and becoming narrow in training and perspective. While we should avoid traditional liberal ideal of autonomy we have, as Elmer Thiessen says, to do our scholarship *in* the world, addressing the problems *of* the world, and doing all this in such a way as to speak to our non-believer colleagues.

**Keywords:** Academic worldliness, Theistic scholarship, Naturalism, Humanism, Theism.

## The City of God and the City of the World

Rasoul Rasoulipour<sup>1</sup>

In 1990, Alvin Plantinga, the great Calvinist philosopher of religion, delivered two lectures at Calvin College entitled “The Twin Pillars of Christian Scholarship.” Reminding Augustine’s the City of God (*the Civitas Dei*), the city which is dedicated to God and to his will and to his glory, and the Earthly City or City of the World (*the Civitas Mundi*), which is dedicated to something wholly different, Plantinga spoke about three main contestants, in the contemporary Western intellectual world that I will, in this paper, try to characterize and criticize his advice at the end.

As Plantinga states, there are three fundamental perspectives or ways of thinking about what the world is like, what we ourselves are like, what is most important about the world, what our place in it is, and what we must do to live the good life. The first of these perspectives is *Theism*. In addition to this perspective, there are, fundamentally, two others: *Evolutionism or Perennial Naturalism*, and *Humanism or Enlightenment Subjectivism*. According to the first perspective, there is no God, and we human beings are insignificant parts of a giant cosmic machine that proceeds in majestic indifference to us, our hopes and aspirations, our needs and desires. In sharp contrast to Naturalism, the second perspective's position is that we human beings, in some deep and important way, are ourselves responsible for the structure and nature of the world; it is *we*, fundamentally, who are the architects of the universe.

Considering these non-theistic approaches, and finding believers in a world with an on- going culture, with art, literature, science, philosophy, history, business, the state, medicine, music, etc.; Plantinga admonishes us against academic worldliness. He suggests to promote the use of the Scriptures as a lens for studying and understanding the natural world. Beyond this,

---

<sup>1</sup> . Kharazmi University, Tehran, Iran, (rrasoulipour@gmail.com).

stewardship mandate given in the Genesis creation account. Islam may share such ground with the Judeo-Christian view, however, I leave it to Islamic scholars to demonstrate that's the case.

**Keywords:** environmental ethics, moral realism, relativism, theism

## Environmental Ethics & Theism

Matthew Owen<sup>1</sup>

Environmental ethics is at an international and intercultural crossroads. At one time, ethical issues regarding the environment were local, regional, or perhaps national, but not international. Thus dialogue and debates enjoyed common ethical ground shared in a common culture. But now the world faces global threats (e.g. global warming) that require numerous nations with different cultures and ethical assumptions to work together in light of ethical obligations. In this work, I first argue that monotheism provides the best metaphysical basis for the ethical framework required to make intercultural progress regarding contemporary environmental issues. In western culture moral relativism has a firm grip at a popular level, but it fails to provide a sufficient ethical foundation for international policy making required by modern environmental ethical issues. To confront problems like global warming we need international policies with an ethical basis. However, if there are not objective knowable transcultural ethical facts, then nations have no ethical grounds for making international policies that require other nations to act in any way. Therefore international environmental policies based on ethics require objective knowable transcultural ethical facts. Yet monotheism provides the only possible explanation of such facts. So, I argue, modern environmental ethics needs monotheism. Apart from God's character and commands there's no grounding, or metaphysical explanation, of the type of ethical facts modern environmental ethics needs. Yet going beyond mere monotheism, I argue that Judeo-Christian monotheism in particular provides three additional premises needed in contemporary environmental debates. The first is human exceptionalism. The second is theo-centrism. The third is the

---

<sup>1</sup> . PhD candidate at the University of Birmingham, England, Philosophy Department; faculty member at Heritage University in Toppenish, Washington, USA. ([matthew.k.owen@biola.edu](mailto:matthew.k.owen@biola.edu)).

Theistic evolution has enormous appeal. It seems to offer the best of both worlds. It offers the comfort and fulfillment of believing in God, and at the same time the security of fitting in with the major scientific consensus. The difficult and complex part about covering this topic is that there exist so many different forms of theistic evolution. It is probably no exaggeration to say that there is a different form for every theistic evolutionist around. Our approach here will be to group them in general categories, and to present the weaknesses of each.

## God and Evolution

Mark Obi<sup>1</sup>

*It may not be easy to come up with a lot of complex arguments against theistic evolution but among those who claim to be Christians, Muslims etc, there are theological explanations which answers the questions:*

How many people do you know who are theistic evolutionists—meaning they believe in both God **and** evolution? When you stop to think about it, many of the people you know are. Most people, even if their idea of God is superficial, do believe in some kind of deity or superior being and powers. And, if they haven't thought much about it one way or the other, most do believe in evolution. So put the two together, and they come out as theistic evolutionists. Supporters of theistic evolution generally harmonize evolutionary thought with belief in God, rejecting the conflict thesis regarding the scientific theories of evolution need not contradict each other.

These views regard religious teachings about God as compatible with modern scientific understanding about biological evolution. Theistic evolution is not a scientific theory, but a range of views about how the science of general evolution relates to religious beliefs in contrast to special creation views.

Not that they would all use the term 'theistic evolutionist.' I have met people who do not understand or know what the term means. This approach—believing that a divine being(God) guided the evolutionary process—is called theistic evolution.

'Theistic' comes from the word "*theos*", the Greek word for God. So theistic evolution is the idea that God used evolution to create the world. Life supposedly originated from non-living chemicals, just as the atheistic evolutionist says it did, and all modern forms of life are thought to have then developed from the first one-celled organism by mutation and natural selection. The difference is that God supposedly created the initial materials and set up the natural laws, then guided the whole process.

---

<sup>1</sup> . THE EVANGEL WORLD MISSION THE GAMBIA, (evangeltalent@hotmail.com).

## **A Reflection on Stability of the Reason of Miracle in Christian Theology with a View to Its Usage in Islamic Tradition**

**Zohrehsadat Naji<sup>1</sup>**

Theologians in some cases use the argument from miracle to prove the existence of God. This paper, surveying the relation of miracles to the proofs and other functions of the field, has intended to find the degree of argument's validity for the existence of God in Islamic and Christian theology. More than it, some other issues about the claims which declare in miracles a kind of relation with a super natural power or other prophetic claims related to such claims are criticized. The conclusion would not only lead to the clearness of the real place of the miraculous act and its usage but also help commentators and theologians in both Islamic and Cristian traditions to understand real meaning of the verses in the field. In the paper, the nature of miracle is described in a religious approach at first and then, the usage of the proof of miracle in Muslim and Christian theologians' works is studied. Finally, the usability of the proof and degree of its validity has been critically discussed.

**Keywords:** Proof, Miracle, God's Existence, Prophecy, Islamic Theology, Christian Theology.

---

<sup>1</sup>. Young Researchers and Elite Club, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran, (zohrehsadat.naji@gmail.com).

argue that “God is dead” doesn’t amount to a rebuttal of the existence of a metaphysical entity. Rather, it represents the Nietzsche’s three-step strategy in facing the issue: 1) to accept the Kantian stance in transcendental dialectic, 2) to enter into a skeptical stance and, 3) finally to step beyond any metaphysical stance of denial or approval towards the issue on the basis of his non-metaphysical and non-philosophical perspectives.

**Keywords:** Metaphysics, Dogmatism, Skepticism, Indifferentism, the Death of God.



## **The Child of Chaos and Night: Nietzsche on the Existence of God**

**Hamidreza Mahboobi Arani<sup>1</sup>**

In his preface to first edition of the *Critique of Pure Reason*, Kant characterizes his own critical metaphysics as the main opponent of dogmatism, which is an uncritical assertion of laws for nature and morality that is not grounded in any antecedent critique of human intellectual powers. Such dogmatism inevitably results in the assertion of conflicting dogmas especially about the existence of God, the freedom of will and the immortality of the soul. Simultaneously, Kant demands us to subtly distinguish his critical philosophy from three other stances opposing dogmatism, that is that of skepticism of Descartes and Hume, the empiricism of Johan Lock, and the indifferentism of those who did not reject metaphysical assertions themselves but did reject any attempt to argue for them systematically and rigorously. Kant refuses indifferentism especially in science as “the mother of chaos and night”. However, he somehow admits a commonsensical view similar to that of indifferentism regarding three aforementioned principal issues of metaphysics. Explicating Kant’s description of and view on these five philosophical stances, the current paper examines Nietzsche's take on especially one principal issue of metaphysics, that of the existence of God. Defending a kind of stance similar to skepticism or even sometimes to indifferentism, Nietzsche chief endeavor is to look at the issue from different perspectives of genealogical and axiological critique in order to pave the way for an entire overlooking of the issue. Such an endeavor results in a stance totally contrary to Kant’s commonsensical position in this respect, ending up in Nietzsche’s talk of the Death of God and the Death of the True World. I

---

1 . Assistant Professor of Philosophy, University of Tarbiat Modares, (mahboobi@email.arizona.edu).

## **Religion and Humanism**

**Hajj Muhammad Legenhausen<sup>1</sup>**

The label “humanism” has been used for a variety of currents of thought, in the crosscurrents of which there is often confusion about what is being advanced and whether it is fundamentally opposed to religion. Today, especially in Europe and the Islamic world, there are heated discussions about whether Islam is humanistic, or whether there can or should be an Islamic humanism. In this paper, I will review some of the European discussions of the relation of religion and humanism that took place in the 1930’s and 40’s, and the philosophical background to these discussions. I suggest that consideration of these controversies may help us to understand whether or in what sense an Islamic philosophy of religion can or should be a form of humanism.

---

<sup>1</sup> . The Imam Khomeini Education and Research Institute(legenhausen@yahoo.com).

## **Nature as Intersection (Convention) of God and Man in Natural Law Theory**

**Mohsen Javadi<sup>1</sup>**

Natural law theory, especially in its traditional version, takes nature as the source of normativity. According to this theory, human nature is designed by God so as to provide for human perfection and felicity.

Human nature is a manifestation of Divine providence and is equipped with natural inclinations aiming at the good of mankind.

Freely following these inclinations is a way for man to participate in Divine action and plans.

Human nature is not only the existential source of value but through consciousness, it is an epistemological source of value. It is the voice of God heard from the nature of the human being (Natural inclinations) by the nature of the human being (consciousness).

Although revelation enhances this voice and makes it more explicit, it can be heard by consciousness and read by the light of natural reason.

In this view nature is the place for the emergence of God's purpose and the wisdom of His creation. His purpose is not the completion of His own existence, but through the nature of the human being (which is related to the nature of other things) He intended to complete the human being.

Moreover, the motivation to seek the good and perfection is also inherited in the nature of the human being.

Nature in this context is not equivalent with what today is understood from the word as a physical status. It is the essence of the things as designed and created by God.

---

<sup>1</sup> . University of Qom, Iran.

unified meaning that is common to both core and crust but also to envisage this meaning as literal which is nothing but the reality of light itself.

Ghazālī (d. 1111) in his *The Niche of Lights* (*Mishkāt al-anwār*) takes a rather intricate approach in which he claims that ‘light’ has been devised to incorporate multiple meanings for a wide array of purposes. In this regard, his approach seems to be more realistic than a mere metaphysicalization and is even contrary to it. A single word with many meanings is a homonym but Ghazālī while comparing its various meanings and indicating their respective precedence uncovers a unified yet graded and a more nuanced meaning of light. Light is a reality having analogicity and comprising various degrees as existence. According to Ghazālī, light is not a homonym but a single unified concept which shares many meanings spanning over its numerous uses with varying intensity i.e. from one pure, unadulterated reality to its various diluted and attenuated forms. This is significant as it paved the way for the development of Suhrawardī’s (d. 1191) light ontology on one hand, and introducing light as one of the Divine names in the philosophical mysticism of Ibn al-‘Arabī (d. 1240) on the other, and later plays a key role in harmonizing light and existence in the transcendental theosophy of Mullā Ṣadrā (d. 1640).

Ghazālī’s thesis can be assessed critically in a number of ways and this will be discussed at length in the forthcoming paper. Firstly, is his analysis normative or descriptive i.e. is it based on a logical rule or stems from a certain linguistic or philological development? As he neither alludes to logic nor specifies any linguistic or philological basis for his thesis. Secondly, if this is the meaning of light that has been understood by the elect of the elect (i.e. the core or inner meaning of light), is this meaning has been understood in this sense even before the revelation or at the advent of it i.e. when the Qur’ān has been revealed; or developed afterwards or rather remain independent of it. Thirdly, Ghazālī’s analysis seems to be based on a problematic amalgamation of application and allusion. Fourthly, this approach, if applied to all corporeal-material words and concepts may expose its incompatibility with reason and revelation.

**Keyword:** theological proposition, light (*nūr*), metaphysicalization, Ghazali, light ontology.

## A Critical Analysis of Ghazālī's Method of Metaphysicalization of the Concept of Light as Attributed to God

Ahad Faramarz Gharamaleki<sup>1</sup>  
Fateme Sadat ketabchi<sup>2</sup>

Qur'ān employs an extensively rich vocabulary to describe God in a myriad of ways. This vocabulary or set of words often carries corporeal and material aspects which are considered to be embedded in their original meaning. Light (*nūr*) is one such word that has been used in a variety of ways to describe God in the Qur'ān e.g. as in the celebrated light verse, "God is the light of the heavens and the earth..."(24:35). Attributing such words to God has its exegetical and interpretational challenges. Can God be understood as light in its literal sense?

Qur'ānic commentators until the 11<sup>th</sup> century either read the word *nūr* (نور) as *nawwara* (نور) i.e. "God lights up the heavens and the earth" or interpreted it as a simile or a metaphor instead of taking it literally. However, in the 11<sup>th</sup> century commentators such as Th'ālabī (d. 1035-6) and Jurjānī (d. 1078) started to coin literal interpretations of 'God is light'. Such interpretations are based on the metaphysicalization of the concept of light i.e. to abstract the core meaning of light i.e. which is manifest in itself and makes others manifest, from its crust meaning which is to see through one's eyes. And then to consider this core meaning not only as a generic

---

<sup>1</sup>. Dept. of Islamic Theology and Philosophy, University of Tehran, Tehran, Iran  
(ghmaleki@ut.ac.ir).

<sup>2</sup>. M.A Researcher of Islamic Theology and Philosophy, University of Tehran, Tehran,  
Iran, (Fateme\_ketabchi@ut.ac.ir).

## Subjectivity as Truth: An Existential Possibility

Hassan Haji Ghassemi<sup>1</sup>

The quest for truth has been the single task of philosophy since its birth. So what-ness of truth and how to approximate and then to acquire and ultimately appropriate it are the ends to which man has initiated a lifelong struggle and strife to attain. All through Kierkegaard's realm of thought, it requires a revolutionary reading when considering subjectivity as truth. However the relation between man and the world remains dilemmatic in that truth refers to the former, whereas the latter is devoid of any existential significance. Man in his inward world through passion and despair confronts possibilities which await his existential leap since he is helpless with freedom. Firstly, the basic query is whether Kierkegaard's truth i.e. subjectivity receives any justifiable support in the contemporary era, that is, after two centuries. There seems no room for two truths in Kierkegaard's sphere of thought. He firmly holds that such a significant dilemma, that is, either subjectivity or objectivity requires an existential decision to overcome. Hence objectivity gets reduced or annihilated to open room for subjective who is passionately delving into inwardness. Secondly, it is of great significance to understand how subjectivity does away with subjectivism and solipsism. In my paper, I primarily offer a brief historical sketch on dichotomy of subject and object especially from Descartes onward in order to discover if Kierkegaardian concept of subjectivity could be compared to ego cogitance or transcendental ego. Then I try to review Kierkegaard's critique on reason which represents speculation, system and objectivity. Moreover the paper inquires how irony and humor help subjectivity to orient himself in different stages of life.

**Keywords:** Kierkegaard, Subjectivity, Truth, Reason.

---

1 . University of Tehran, Pardis Farabi, (hassan.hghassemi@ut.ac.ir).

## A Review on Kretzman's Argument Against God's Omniscience and Immutability

**Hojjat Imanikia<sup>1</sup>**  
**Amir Jalilighazizadeh<sup>2</sup>**

It is believed that Omniscience is the property of having complete or maximal knowledge. In his provocative paper, Norman Kretzmann argued that being omniscient requires knowing different things at different times, and thus is incompatible with being immutable. His argument against God's Omniscience is as follows:

(1) A perfect being is not subject to change, (2) A perfect being knows everything. (3) A being that knows everything always knows what time it is, (4) a being that always knows what time it is subject to change. Therefore, (5) a perfect being is subject to change. Therefore, (6) a perfect being is not a perfect being. Finally, therefore, (7) there is no perfect being. If we analogously consider time as spatial extension, then the *events* of time having their transposition, are located on different parts of this line. Therefore, for an observer who is temporal, time is passing and his knowledge that what time it is at any moment, will be constantly changing. Since God is eternal and timeless, all the extension and its corresponding events entirely are present before Him, therefore, change in His knowledge and consequently in His essence is impossible. In other word, God eternally knows all events and among the things He knows is that what time it is at any moment. Since the whole extension of time is present before Him, there is no change in His knowledge to time and temporal events. So, there is no incompatibility between omniscience and immutability of God.

---

1. PhD Candidate of Philosophy, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran,  
([hojjat.imani@gmail.com](mailto:hojjat.imani@gmail.com)).

2. PhD Candidate of Philosophy, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.

and wrongful action. I argue that religious experience might involve a consciousness of value so intense that this awareness of choice is diminished, and that it is this feature, rather than a collapse of the faculty of judgement, that accounts for religious experience's oceanic quality.

**Key terms:** religious experience; the self; judgement; value.



## Religious Experience and the Self

Samuel Hughes<sup>1</sup>

One of the most puzzling features of religious experience, as it has often been characterized, is the sense that the self has been dissolved, or that the distinction between the self and reality somehow nullified—its so-called ‘oceanic’ quality. Another interesting feature is that religious experience is reported to involve an intense consciousness of something valuable or exalted. In this paper I look at how we might understand these two features together. To do this, I draw on a distinction, found originally in Kant and developed recently by analytical philosophers of mind like Richard Moran, between mental states which are constituted by an active judgement and mental states in which the subject is merely passive.

I begin by examining one powerful tradition of thought about religious experience, found in sceptical writers like Freud and Åke Ohlmarks as well as in more sympathetic ones like William James and Mircea Eliade. On this view, religious experience is constituted by mental states which are largely passive, being in this respect similar to intoxication, infant consciousness and some kinds of insanity. Self-consciousness involves quite sophisticated rational judgements, so this theory may be able to explain the oceanic quality of religious experience: the subject of such experiences, on this view, temporarily lacks the cognitive sophistication to represent the idea of the self as distinct from the environment. I argue, however, that this view is ultimately inadequate, because it cannot explain the value-laden quality of religious experience.

In the latter part of the paper, I turn to sketching an alternative account, drawing upon Kant’s account of moral autonomy. According to Kant, autonomy presupposes the subject’s awareness of a choice between rightful

---

<sup>1</sup> . University of Cambridge (PhD Candidate), Humboldt University of Berlin (Visiting Research), ([scph2@cam.ac.uk](mailto:scph2@cam.ac.uk)).

occurred (*death of God*). As such, it's the logic which moves the Western history and the destiny of the Western man.

The question is: how can the West return back the lost God? Nietzsche's answer leads us to the *three types of man* - the *tragic man*, the *traveler*, and the *superman* – while their essence returns us back to the three kinds of *death* contained at the teaching of Sufism: the *white*, the *green* and the *black death*, as well as *seven stages of Nafs* towards its process of self-development, including the *Completest Self* or the *deepest Self: nafs-i safiyya va kamila*.

**Keywords:** Nietzsche, Death of God, critique of Cristianity, resentment, Superman, Completest Self, Sufism.

## The Nietzschean Verification of the Missing God and the Destiny of the Western Man: Steps to a Completest Self

Mirushe Hoxha<sup>1</sup>

This paper aims to set forth Frederic Nietzsche's critique of Christianity in its contemporary social existence as a prominent Western example which reconfirms the urge for man's inner development up to the stage of the Completest Self, and which verifies that what the Western culture at the era of the *death of God* should bring from the state of absence to the state of presence.

According to Nietzsche, each morality is a totality of different "points of view" that are produced by the ontological ground of everything existing, namely the *will to power* and its inherent instinct of self-maintenance and growth. Contrary to other moralities, Christianity expresses apparently opposite principle to the innate *will to power*, due to the instincts of decadence which have become masters over the instincts of life blossom. It's about the *morality of slave* (as opposite to the *morality of master*), and its incorporated principle of *ressentiment*. This ethics of the non-powerful is expressed by many different compensatory forms, including the pathos of distance, the pathos of revenge, and the ideology of suffering. The triumph of the ethics of slave has influenced decadently the history of Western civilization and it has degraded it. The *death of God*, linked with the historical appearance of church, is the death of metaphysical establishing, abolition of all supra-sensual and supra-natural ideas and ideals as aims on the grounds of which certain values as "points of view" have been legitimated. Christianity has caused nihilism, the process of annihilation, which is not a mere atheism, but an expression of a fact that has already

---

<sup>1</sup> . Philosophy professor at Ss. Cyril and Methodius (UKIM)  
(hmirushe@yahoo.com).

## The Later Wittgenstein's View on Religious Beliefs: A Critical Approach

Hamid Hekmat<sup>1</sup>

Wittgenstein ideas, generally, and the later Wittgenstein, in particular, have had a great impact on the philosophy of religion in the twentieth century. In the tradition of analytic philosophy and under the influence of early Wittgenstein, some philosophers argue that religious propositions are meaningless. Others, under the influence of the later Wittgenstein, believe in the religious language game that means the religious language game takes place according to certain rules and has its own meaning. This article deals with the later Wittgenstein's philosophy exclusively, and religious beliefs status in this thought. First, this article tries to give a brief account about the later Wittgenstein's philosophical foundations and the place of religious beliefs in this philosophy, and then Wittgenstein's philosophical foundations and fideism will be criticized. This article claims that these principles are theoretically untenable, and a fortiori, the religious beliefs that are based on them, are also faced with serious problems. The author also argues that Wittgenstein's philosophical foundations and the fideism arising out of these foundations are not only untenable theoretically, but also not expedient practically.

**Keywords:** Later Wittgenstein, Language Games, Religious game, Form of Life, Fideism.

---

<sup>1</sup> . MA Student in Philosophy of Religion at Tehran University,  
(hamidhekmat@ut.ac.ir).

that Platonism avoids these two metaphysical dilemmas will be discussed. If theists are to have a coherent metaphysical framework as the basis upon which to elaborate a theology, they should be Platonists.

Keywords: *Theism, Nominalism, Platonism, universals, efficient causation, Calvin, Descartes, Spinoza, occasionalism, pantheism, the Eleatic Principle, causal nexus.*

## Two Metaphysical Problems with Nominalist Theism: Why Theists should be Platonists

Albert R. Haig<sup>1</sup>

There are some predicates (such as “is righteous”) which are used of God (“God is righteous”), but which are also used of beings in the created order (e.g. “Abraham was righteous”). Do these two different kinds of cases both involve instantiation of one-and-the-same real Form or property, or not? If the answer to this question is “yes”, a Platonist metaphysic has been adopted. If the answer is “no”, a version of theism which might be called “nominalist theism” has been assumed. A nominalist theist need not necessarily be a nominalist in a general sense. Nominalist theism expresses a “vertical nominalism” between the created order, and God. It represents a “nominalism with respect to the transcendent”, in which God is ontologically “entirely other”. In this paper, two metaphysical problems with nominalist theism will be explored. Both of these problems relate to the only ontological “bridge” that remains in nominalist theism between God and the created order, namely, efficient causation. The thought of the two most rigorous exponents of nominalist theism in an early modern Western context will be considered (John Calvin and René Descartes). Although Calvin and Descartes have somewhat different starting points, it will be argued that, if logical consistency is to be maintained, they both must end in the same place, with the pantheism of Spinoza. There are two steps to this argument. Step one shows that nominalist theism must entail occasionalism. Step two shows that occasionalism entails pantheism via the Eleatic Principle. A second problem with nominalist theism is then considered, concerning the necessary part of the causal nexus. The reasons

---

<sup>1</sup> . PhD Candidate, Queensland Theological College and the Australian College of Theology.

## Harmonizing Faith and Reason: A Qur'anic Concept

Abdulla Galadari<sup>1</sup>

The Qur'an frequently abhors blind faith in its arguments against non-believers. To have faith for the reason that people saw this is what their forefathers have done is repeatedly detested. Nonetheless, the Qur'an repeatedly asks people to believe in its message. How does the Qur'an distinguish between both kinds of faith? This paper argues that the Qur'an uses two distinct linguistic expressions for faith, "*m n*," with its root (*amn*) meaning safety, and "*ann*," with its root meaning dogmatic zeal. Although the term "*ann*" has evolved to mean conjecture or speculation in Arabic, its Semitic root, as attested in its usage in Hebrew and Aramaic, means to have unwavering dogma, and is sometimes used in such definition in some prophetic traditions (*ad th*). Linguistically, the Qur'anic concept of "*m n*" may be compared to taking refuge (*saddh*) in Buddhism, in that it means to have faith through experience and insight (*prajñ*), as portrayed in the Kalama Sutta, and not zealous dogma, which is also frowned upon in Buddhism. Various Buddhist Suttas and the Qur'an differentiate between two types of conviction, that which is received through discernment and understanding, and that which is blind. This opens the door to further understand the concept of "*m n*" (faith) in the Qur'an, which is trusting and taking refuge in God and the Qur'anic teachings, and not to blindly have conviction, perhaps even in God. As such, the Qur'an shows cues of an attempt to harmonize faith and reason. It does not entertain non-believers in their request to have physical proofs, but frequently reminds them to use their reasoning power. This further emphasizes its distinct usage between "*m n*" and "*ann*" when describing faith.

---

<sup>1</sup>. Al-Maktoum College of Higher Education, Dundee, Scotland, (aigaladari@gmail.com).

## **The Disastrous Peccadillo: Notes on Poston's Notion of Social Evil**

**Mohsen Feyzbakhsh<sup>1</sup>**

In his recently-published article, Ted Poston (2014)<sup>2</sup> argues for some kind of evil which, according to him, occurs in the cases of game-theoretic situations and is neither natural nor moral. He calls this “new” kind “social evil” and identifies two formulations of it, one of which is the outcome of “the collective action of rational moral agents” while the other results from the amplification of “individual blameworthy actions”. So, he asserts that this “new” kind of evil gives rise to a “new” kind of “the problem of evil” which is not hitherto addressed. This paper aims at revisiting the latter formulation of “social evil” and examining whether it can be reduced to moral evil and then, whether the solutions to the problem of moral evil is applicable to that of “social evil”. By categorizing the cases of the latter formulation along with articulating the notion of moral evil, I shall argue that, in many cases, “social evil” can be reduced to moral evil. Hence, at least in the aforementioned cases, there would be no “new” problem of evil to cope with.

---

<sup>1</sup> . University of Tehran, (m.fbakhsh@gmail.com).

<sup>2</sup> . Poston, Ted (2014). “Social Evil” in Kvanvig, Jonathan (ed.) *Oxford Studies in Philosophy of Religion* volume 5. Oxford: OUP.



## Mortal God or Essentiality of Existence

Ferial Eskandary<sup>1</sup>

Proofs for the existence of God eventually encounter with a fundamental question the answer to which is difficult for theists to provide. The question is: "If God created the universe then who created the God? Theists answer to this question is that "God has existed from the beginning and is eternal". But this answer does not satisfy the inquiring mind because if we are looking for a cause for the creation of universe then similarly we should seek a cause for the creator too. What makes it difficult for us to believe in the eternity of God is that as humans, as soon as we become aware of ourselves and our surroundings, we begin to learn that all of these existences are destined to be nonexistence. To face with this inescapable fact and being the life of creations in between the birth and death, has created the nonexistence-existence-nonexistence view of the world on our mind. But this paradigm is based on the essentiality of nonexistence. If before us has been nonexistence and after us will be nonexistence too, then nonexistence is essential. In contrast with this pattern there is another standpoint to the universe and that is existent-existent-existent pattern or essentiality of existence. According to this view, nonexistence has no base in the universe. The principle of the universe has been in existence from the beginning and will be so forever. The eternal existence is the very same God in question. The answer to the question of: "where has God come from?" is only credible on the basis of essentiality of existence. This will be proved in this paper by the aforementioned argument in detail. This argument proves an immortal existence based on the mortality of the universe and as such the scene of the universe has never been empty from the existence and never will be.

---

<sup>1</sup> . PhD student of philosophy and theology, Islamic Azad University, Science and Research unite, (e\_school744@yahoo.com).

incorporated the Darwinian idea of “indirect adaptation” into his lifelong efforts to undermine the empiricist view that sense experience moulds the mind, and the resultant scepticism—religious or otherwise—that follows from this position. Building on James’ Darwinian thought, I specifically argue that mental content can arise independently of sense experience; and show that empiricists advance a hopelessly sceptical position when they insist that beliefs are legitimate only insofar as they directly correspond to the observable world. I also speculate that this picture of mind and knowledge, by suggesting that brute observation is never itself an adequate basis for forming beliefs, inspired James’ pragmatic philosophy, which offers a calculus for making decisions when one cannot do so on the basis of evidence alone. Then attending to James’ attacks on materialism and his defence of spiritualism, I suggest that Darwinian based epistemology might enable us to retain empiricist and scientific commitments while simultaneously developing a pragmatic alternative to empiricistic scepticism, and I discuss how we might thereby defend the rationality of religious belief. I conclude by comparing James’ account of beliefs to the remarkably similar theory of “memes” that Richard Dawkins has used to attack religion—an assault that James anticipated and to which he offered a pragmatic alternative that does not reject religious belief as delusional.

## **Darwinian and Pragmatic Epistemologies: A Defence of Spiritualistic Belief?**

**Matthew Crippen<sup>1</sup>**

Today the popular mind conceives Darwinism as an enemy of religion. Yet Darwin's 1859 *On the Origins of Species* received relatively positive reviews in some Christian journals when first published, with more extreme controversy arising from his *The Descent of Man*, released roughly 20 years later in 1871. Some, moreover, developed defences of religious belief based on Darwinian inspired reasoning. The philosopher and psychologist William James was notable in this regard. James, on the one hand, was scientifically minded and lauded Darwinian thinking; yet, on the other, he was fascinated with paranormal and spiritualistic phenomenon, and he employed Darwinism in his defence of spiritualistic belief.

Because James described himself as a "radical empiricist," and because the Anglo-American tradition is largely hostile to rationalism, many have the impression that James unequivocally opposed rationalists. Yet contrary to his reputation, James explicitly sided with rationalists on certain issues, and reserved some of his harshest criticisms for British empiricists. He particularly attacked empiricists such as Herbert Spencer, who suggested that the world moulds the mind through a kind of direct pressure. To appreciate how James responded to Spencer, it is important to recognize, first, that Spencer was not only a British empiricist, but also an evolutionary theorist committed to the neo-Lamarckian notion of "direct adaptation" that holds that environmental pressures elicit adaptive variations, as opposed to merely reinforcing them; and, second, that James regarded direct adaptation as an analogue to the British empiricist claim that environmental stimuli mould the mind.

I accordingly begin this paper by addressing the extent to which James understood the neo-Lamarckian account of "direct adaptation" as a biological extension of British empiricism; and how he consequently

---

<sup>1</sup> . PhD, American University in Cairo, (crippenm@aucegypt.edu).

may assign the superlative names, that is, the names with the prefix super- (Super-Being, Super-Goodness, etc.), again following the method of the *Corpus Areopagiticum*. These names are not denoting; they refer to the divinity as such. They cannot be included into the paraconsistent discourse. I am going to analyze this model of divinity naming using modern theories of reference. I believe that divinity naming can be best viewed by combining the indirect and direct reference theories. More specifically, the divine names used in the framework of the paraconsistent discourse may be described by means of the direct reference theories which presuppose the distinction between the signifier, the connotation, and the denotation. In the case of the positive abstract names, the connotation is that what refers to God at the level of human reality, and the denotation is God Himself; the descriptive way of reference is relevant here. In the case when divine names denote the things of the created realm, such a name has two denotations: the thing itself and the divinity.

The direct reference theory is involved in the case of the superlative names, and the divine names act as “tags” in the sense of Ruth Barcan Marcus, referring to the denotation, that is, the divinity; these names imply direct reference.

## **Problem of Divinity Naming in Christian Theism:**

### **Denotation and Connotation**

**Dmitry Biriukov<sup>1</sup>**

Three strategies of naming divinity may be distinguished in theism: a) application of positive abstract names to God, b) application of names (concepts), denoting the things of the created world to God, and c) application of the so-called superlative names to God. The trends associated with the cataphatic and apophatic ways of naming God may be distinguished in the first two strategies. The third strategy does not imply these trends.

I suggest that if the traditional positive divine names are denotative (that is, are not superlative), they cannot have the meaning referring to God in Himself. Instead they either point to the relationship of God to the created world or are derived from the level of the human existence, since the human language as such has this level as its scope. Therefore, if we are to construct a correct discourse concerning the divinity, the cataphatic strategy of naming must be balanced by the apophatic strategy which presupposes the propositions, according to which God is not what is stated about Him following the cataphatic strategy. This results in the paraconsistent discourse; a contradiction embedded in this type of discourse is to be understood in the contradictory and not in the contrary sense.

Following the *Corpus Areopagiticum*, we may also distinguish the divine names corresponding to the things of the created world (for example, air, stone, etc.). In respect to these names, we should use the discourse presupposing the combination of cataphatic and apophatic trends, that is, paraconsistency.

At the same time, for indicating that God in Himself does possess some attributes, the meanings of which, however, we can not comprehend, we

---

<sup>1</sup> . PhD, Leading Researcher of Faculty of Humanities, National Research University, Higher School of Economics (Russia).

## Anti-theism and Divine Impassibility

Ebrahim Azadegan<sup>1</sup>

Antitheism is an axiological thesis concerning the existence of God. Its general claim is that the world would be far worse if God exists than if he does not. Its narrow personal version which seems to be much resistant against objections maintains that it would be far worse in certain respects, for me, if God exists than if he does not. In this paper I shall argue that anti-theism can be blocked if a theist embraces there thesis: divine impassibility, libertarianism, and incompatibilism between libertarian free will and divine foreknowledge. Classical theistic understanding of God which abstracted in restricted theism is committed to the thesis of divine impassibility which claims that God's perfection requires that God has not sensual experience and incapable of any suffering, pain, pleasure or any sort of emotional state. It is noteworthy that the main reason which proponents of narrow personal version of antitheism provide is based on the idea that there could possibly be one person who in all relevant theistic worlds in which she exists has a life plan essentially related to her belief that she has completely private inner world without this belief her world would be totally meaningless. But, I shall argue that since pain is the sensation of pain and pleasure is the sensation of pleasure then impassible God even he is omniscient could not know one's pain or pleasure and so one's emotional privacy could be saved accordingly. In addition to that if a theist accepts libertarianism and the incompatibilism thesis between libertarian freewill and divine foreknowledge, the personal decisions could also be considered as completely free and private.

---

<sup>1</sup> . Assistant Professor, Department of Philosophy of Science, Sharif University of Technology, (brahimazadegan@gmail.com).

## Maitzen's Two False Suppositions in His New Version

### Argument from Divine Hiddenness

Reza Akbari<sup>1</sup>

Stephen Maitzen in his article with the title of “Divine hiddenness and the demographics of theism” wanted to show that the demographics of theism throughout the world give us a basis for constructing a new version of the atheistic argument from divine hiddenness in which one can naturalistically explain the belief in God. However, it seems that he has two false suppositions in mind that make his explanatory argument weak. Firstly, who she has the marque of an Abrahamic religion is in lovely relation with God and who she does not have such a marque is not or cannot be. Secondly, God wants to manifest Himself only in one way to human beings. The reason for having these false suppositions returns to anthropomorphism. When Abrahamic religions talk about God, they are talking about absolute perfectness. So, who that wants to make herself perfect has the lovely relation with God, in spite of her religious marque; and God manifested Himself in many different ways to human beings. Many theologians and philosophers in Abrahamic religions such as Meister Eckhart, Mulla Sadra and Maulana said that the criterion for having lovely relation with God is nothing but good deeds. So the root for proceeding Maitzen's argument is a superficial interpretation of Abrahamic religious texts and beliefs.

**Keywords:** divine hiddenness, atheistic argument, Maitzen's argument

---

<sup>1</sup> . Professor at Islamic philosophy and theology faculty, Imam Sadiq University, Tehran, Iran, (r.akbari@isu.ac.ir).





(153) Abstracts: 5<sup>th</sup> International Conference on Contemporary Philosophy of Religion, January 2017

<b>Abstracts: 5<sup>th</sup> International Conference on Contemporary Philosophy of Religion, January 2017</b>	<b>(154)</b>
<b>.The City of God and the City of the World</b>	<b>122</b>
<b>Rasoul Rasoulipour</b>	
<b>. Study of Prof. Nasr’s Views on Relationship Between Religion and Science</b>	<b>120</b>
<b>Hamid Rezania</b>	
<b>. Petitionary Prayer and God’s Impassibility</b>	<b>119</b>
<b>Mohammad Saedimehr</b>	
<b>.Reconstructing Pascal's wager against intelligent design</b>	<b>118</b>
<b>Hadi Samadi</b>	
<b>. A Quest about Possibility of Theism in Naturalized and Holistic Empiricism</b>	<b>117</b>
<b>Hossein Shaqaqi</b>	
<b>. On New Cosmology of Mesocosmic Rituals</b>	<b>116</b>
<b>Lenart Škof</b>	
<b>. Why Believe that there is a God</b>	<b>115</b>
<b>Richard Swinburne</b>	
<b>. ‘Thinking,’ Itself, Is an Evidence for Probability of the Existence of a God: Argument from an unnaturalness for ‘Necessity’</b>	<b>114</b>
<b>Javad Taheri</b>	
<b>. The Question of Miracles in Voltaire and Rousseau</b>	<b>113</b>
<b>Claudio Tugnoli</b>	
<b>. Value Experience and the Problem of Evil</b>	<b>111</b>
<b>Ralph Stefan Weir</b>	
<b>. Finding the Hidden God: Paley vs. Tindal &amp; Schellenberg on Divine Hiddenness</b>	<b>110</b>
<b>Michael Blaine Willenborg</b>	
<b>. Is God of the Quran Absolutely Good?</b>	<b>109</b>
<b>Ferhat Yoney</b>	

- The Nietzschean Verification of the Missing God and the  
Destiny of the Western Man: Steps to a Completest Self 139  
**Mirushe Hoxha**
- Religious Experience and the Self 137  
**Samuel Hughes**
- A Review on Kretzman's Argument Against God's  
Omniscience and Immutability 135  
**Hojjat Imanikia/ Amir Jalilighazizadeh**
- Subjectivity as Truth: An Existential Possibility 134  
**Hassan Haji Ghassemi**
- A Critical Analysis of Ghazālī's Method of 133  
Metaphysicalization of the Concept of Light as Attributed to God  
**Ahad Faramarz Gharamaleki/ Fateme sadat ketabchi**
- Nature as Intersection (Convention) of God and Man in 131  
Natural Law Theory  
**Mohsen Javadi**
- Religion and Humanism 130  
**Hajj Muhammad Legenhausen**
- The Child of Chaos and Night: Nietzsche on the Existence of God 129  
**Hamidreza Mahboobi Arani**
- A Reflection on Stability of the Reason of Miracle in 127  
Christian Theology with a View to Its Usage in Islamic Tradition  
**Zohrehsadat Naji**
- God and Evolution 126  
**Mark Obi**
- Environmental Ethics & Theism 124  
**Matthew Owen**

## English Abstracts

- Maitzen's Two False Suppositions in His New Version  
Argument from Divine Hiddenness  
**Reza Akbari** 151
- Anti-theism and Divine Impassibility  
**Ebrahim Azadegan** 150
- Problem of Divinity Naming in Christian Theism:  
Denotation and Connotation  
**Dmitry Biriukov** 149
- Darwinian and Pragmatic Epistemologies: A Defence of  
Spiritualistic Belief?  
**Matthew Crippen** 147
- Mortal God or Essentiality of Existence  
**Ferial Eskandary** 145
- The Disastrous Peccadillo: Notes on Poston's Notion of Social Evil  
**Mohsen Feyzbakhsh** 144
- Harmonizing Faith and Reason: A Qur'anic Concept  
**Abdulla Galadari** 143
- Two Metaphysical Problems with Nominalist Theism: Why  
Theists should be Platonists  
**Albert R. Haig** 142
- The Later Wittgenstein's View on Religious Beliefs:  
A Critical Approach  
**Hamid Hekmat** 140

Thinking about Death and the Meaningfulness of Life from the perspective of Yalom and Existentialists <b>Zahrasadat Hashemi</b>	102
God the Lawmaker and Human World <b>Hussein Hooshangi</b>	104
Basis of Love and Meaning of Life <b>Hamid Reza Yazdani / Mustafa Yazdani</b>	105
The Nature of God Talk to Man: Naser Khosrow and a Scrutiny of the Issue <b>Aria Younesi</b>	106

Moderation and Connectivity of the Concept of God Based on the Theory of Graded Unity of Existence of Mulla Sadra <b>Hasan Moradi / Raheleh Ebrahimi</b>	89
Beginning of Universe from the Perspective of Science and Religion; In the Outlook of Phenomenology of Einstein and Hawking <b>Mohammad Mahdi Mashayekhi</b>	90
Unity, Immortality and Freedom in Elm Al-Nafs (Knowledge of the Soul) of Farabi <b>Ehsan Mazaheri</b>	92
Critical Evaluation of Tolstoy's Views on the Meaning of Life and Review of Antony Flew's Criticism <b>Arezoo Mahdi Zanjanian / Amir Abbas Ali Zamani</b>	93
Quantum Physics, Philosophy and Religion <b>Sayyed Jaber Mousavi Raad</b>	95
Impassibility and Inconsistency in the Answers to the Problem of Evil Based on the Traditional Notion of God <b>Meysam Molaei</b>	96
God and Theory of Evolution: Investigating the Mutual Relationship of the Theory of Evolution and Divine Knowledge in Theocentric Evolutionary Theory of Alvin Plantinga <b>Hajir Mehri</b>	97
Knowledge of the Unity and Evolution <b>Hasan Miandari</b>	99
Physical Continuity and Divine Agency <b>Nima Narimani</b>	100
Hiddenness of God Due To the Presence of "the Other" in the Life of Modern Man <b>Hamideh Sadat Nemati</b>	101

A Comparative Study of God's Relationship with Universe and Man from the Viewpoint of Asharites and Descartes <b>Elnaz Falamarzi /Ali Mohammad Sajedi</b>	76
The Silence of God; a Challenge with the Meaning of Life <b>Akbar Qorbani</b>	77
Immortality of Man and Rationality of Neediness to God <b>Qodratollah Qorbani</b>	78
The Doctrine of Divine Simplicity and Critical Evaluation of Alvin Plantinga <b>Mohammad Karimi Laski</b>	80
Religion as a Factor Collective Adaptation in the Biological Evolution of Man; A n Overview on David Sloan Wilson's Ideas <b>Amir Kashani</b>	81
God in the Philosophy of Cassirer <b>Alireza Kolbady Nejad</b>	82
The Relationship between God and Universe from the Perspective of Theoretical Islamic Mysticism <b>Sayyed Shahriar Kamali Sabzevari</b>	83
Study of Allameh Mohammad Reza Isfahani's Views on Darwin's Evolution Theory <b>Amir Mohammad Gamin</b>	84
Analysis and Critique Minimal Belief in the Existence of God in the Philosophical System of Hume and Kant <b>Farideh Lazemi / Mostafa Shahr Aeeni</b>	86
Contemporary Man and His Experience of Religion <b>Hossein Mohammadi</b>	88

The Study of Paradigm Importance of Believing in a Renewability in the Overall Picture of Nature, God and Man, with Emphasizing on Its Differences with Physicalism <b>Masoud Toosi Saeedi</b>	61
Philosophical Anthropology in Macquarie's Thinking <b>Mahdi Abbaszadeh</b>	63
A Study of Evolutionary Explanation of Human Nature and Its Comparison with the Theory of Fatrat in Religious Worldview <b>Haleh Abdullahi Raad</b>	64
Silent God or God without Revelation (a Study on DEISM) <b>Hedayat Alavi Tabar</b>	65
The Paradox of Love, Freedom and Meaning <b>Amir Abbas Ali Zamani</b>	66
The Relationship between Man and God form Martin Buber's Point of View <b>Elham Ghazazani</b>	67
Do Multiple Worlds Negate Fine-Tuning? <b>Narges Fathalian</b>	69
Death and Meaning of Life in the Thought of Sartre <b>Alireza Faraji</b>	70
Compatibility or Incompatibility of the Existence of God with Divine Hiddenness With Regard To Faith and Freedom of Man <b>Yousof Farshadnia</b>	71
Study of Alvin Plantinga's Natural Theology and its Impact on the Relationship between Science and Religion <b>Morteza Faqih Fazel/ Yousof Daneshvar Niloo</b>	72
Culture in Systematic Theology of Paul Tillich <b>Mohammad Mahdi Fallah / Reyhaneh Saremi</b>	74



The Relation between Man and God, according to Robert Adams' Version of the Argument from Consciousness. <b>Mohammad Zandi</b>	48
From Kierkegaard Theism to Sartre's Atheism <b>Razieh Zeinali</b>	49
Study of Richard Swinburne's Point of View about the Theistic Hypothesis Based on the Principle of Simplicity <b>Farid al-Din Sebt / Saeedeh Kokab</b>	50
A Review of the Theory of Divine Hiddenness <b>Hussein Sokhanvar</b>	51
"Evolution" in Christological Paradigm of Karl Rahner <b>Maryam Saadi / Sayyed Amir Reza Mazari</b>	52
On God's Transcendence and Believing in Interpenetration and Unity <b>Reza Soleyman Heshmat</b>	54
Why McIntyre Is Important for Contemporary Philosophy of Religion in Iran? <b>Malek Shojaey Jashoqani</b>	55
Conflict between Science and Naturalism from the Perspective of Alvin Plantinga <b>Motahareh Shakouie Pooraly Nam / Mohammad Keyvanfar</b>	56
A Study of the Situation of Possible World and Existence of Suffering from the Perspective of Schopenhauer <b>Sayyed Mohammad Kazem Alavi / Akram Safaei</b>	57
Comparative Study of William Craig's and Allameh Tabatabaei's View on Eternity and Temporality of Universe <b>Matin Tayefe Rostami / Abdolrasoul Kashfi</b>	58
Theological Reasoning from the Perspective of Ghazali and William Craig <b>Bibi Mahdieh Tabatabaei</b>	59
God, Accident, Evolution and Atheism <b>Sayyed Fakhr al-Din Tabatabaei</b>	60

<b>Abstracts: 5<sup>th</sup> International Conference on Contemporary Philosophy of Religion, January 2017</b>	<b>(162)</b>
Big Bang in Islamic Philosophy's Point of View <b>Muhammad Ali Dibaji/ Hossein Saqafi Hier</b>	39
A Critical Review of Repudiate of the Idea of the Best System in the Thought of Mirza Mahdi Isfahani <b>Mahdi Zakeri</b>	40
Why Political Philosophy cannot be inferred from the Transcendental Theosophy? <b>Gholamreza Zakiani</b>	41
Ontological Relationship between God and Universe via Language (Logos), according To Hans-Georg Gadamer Thought and Its Comparison with Islamic Thought <b>Alireza Razeqi</b>	42
The Place of Religious Experience in the School of Illumination, Using a Model of Philosophy as a Way of Life <b>Zahra Rastakhiz Qasr al-Dashti</b>	43
The Role of Substantial Motion in the Relationship between Man and God, From Mulla Sadra's View <b>Mohammad Rostami</b>	44
A Philosophical-Historical Approach to the Relationship between Man and Nature in Islam <b>Zeinab Rezai / Mohammad Reza Rajabi</b>	45
Study of the Relation of the Concepts of "Purity and Lie" to "the Formal and Material Awareness" in Kant's Philosophy of Religion <b>Mohammad Raayat Jahromi</b>	46
The Role of Angels in Explaining God's Relationship with Universe form Avicenna's Point of View <b>Maryam Zaeri Amirani</b>	47

A Critical Study of Khayyam’s Argument on the Best System in "Treatise on Universe and Commissioning"	28
<b>Mahdi Behniafar</b>	
Philosophical Approach to the Role of Friendship in Man’s Wellbeing with an Emphasis on the Theory of Moral Philosopher Julia Annas	29
<b>Naghmeh Parvan</b>	
Evolution of Human Life in the Treatise of “the Beginning” (āghāz) and “the End” (anjām) by Khāje Nasir Al-din Tusi	30
<b>Fatemeh Parvin</b>	
The Best System Form the Perspective of Muslim Thinkers and Questions Ahead	31
<b>Aqdas Jadidian</b>	
Justification of Evidences of Argument from Design in the Field Of Biological Complexity and Theory of Fine-Tuned Universe, Using Bayesian Probabilistic Model	32
<b>Sayyed Hesam al-Din Jalali Tehrani</b>	
The Substantial Motion and Physical Continuity; Compatibility or Incompatibility	33
<b>Sayyed Hasan Hosseini / Niloofar Shahin Nia</b>	
The Impact of Divine Love on Human Education	34
<b>Mansoureh Hosseini</b>	
Reflection on Atheistic Arguments Based on the "Hidden God"	36
<b>Gholamhossein Khedri</b>	
Solving the Problem of Contradiction of the Best System with Existing Evils in Universe to Laymen	38
<b>Akram Khalili Noushabadi</b>	

## Persian Abstracts

An Explanation of God's Agency in Spontaneous Process of Evolution <b>Hamidreza Ayatollahy</b>	15
Moral Attributes of God; Semantic Explanation <b>Habibollah Ebrahimi</b>	17
God and Man in Chess of Universe; A Tenet of Molana <b>Mahdi Akhavan</b>	18
The Relationship between God and Universe in Hegel's Philosophy <b>Aliakbar Ahmadi Aframjani</b>	20
A Critical Review of Models of the Relationship between God and Universe according to Mullasadra's Theosophy <b>Qasem Akhavan and Mahmoud Sheykh</b>	21
A critical Review of Edwards' Views about Universe and Man <b>Saham Asadinia</b>	22
An Explanation of the Relation of God to Universe, In Time or Beyond the Time? Comparison between Augustine and Mulla Sadra <b>Hooran Akbarzadeh</b>	23
Review of Ideas about the Relation of Miracle to the Law of Nature <b>Hamid Amir Chaqmaaqi</b>	25
Study of the Importance of Protecting the Environment from the Perspective of Islam <b>Javad Ansari Fard</b>	26
Exploring the Philosophical Possibility of Butterfly Effect in the World <b>Saeed Anvari</b>	27

## **Introduction**

One of the main objectives of the Iranian Association for Philosophy of Religion (IAPR) has been to provide a ground for dialogue and mutual understanding among the very influential community of Philosophy of Religion from both West and East, with the hope to make a bridge from the abstraction to action. One of the IAPR's programs to achieve this objective is to hold annual international conferences on contemporary issues of the philosophy of religion. This year we are going to hold our fifth conference with the main topic "God, Man and the Universe" with the cooperation of the center for international religious studies – The faculty of the World Studies (University of Tehran) on 24-25 January 2017.

This collection as the proceeding of the fifth conference contains the abstracts of the approved papers in two sections; the English and the Persian papers. We hope that this event would help to provide a good ground for presentation of the newest researches on the contemporary philosophy of religion.

I would like to thank all scholars who participated in this great event. My special thanks are to the management committee of IAPR, the scientific board and the administrative and executive committees of the conference, as well as the president and deputies of the Faculty of the World Studies and the Center for International Religious Studies.

**Mohammad Saeedimehr**  
**Conference Secretary**

**Academic Board**

- **Reza Akbari:** Imam Sadiq University, Iran
- **Mahdi Akhavan:** Allameh Tabataba'i University, Iran
- **AmirAbbas AliZamani:** University of Tehran, Iran
- **Saied Reza Ameli:** Faculty of World Studies at the University of Tehran, Iran
- **Hamidreza Ayatollahy:** Allameh Tabataba'i University, Iran
- **Gwen Griffith-Dickson:** King's College London, UK
- **Mohsen Javadi:** University of Qom, Iran
- **Gholamhossein Khedri:** Institute for Humanities and Cultural Studies, Iran
- **Muhammad Legenhausen:** The Imam Khomeini Education and Research Institute, Qom, Iran
- **Abdolreza Mazaheri:** Islamic Azad University of Tehran, Central Branch
- **Qodratollah Qorbani:** Kharazmi University, Iran
- **Rasoul Rasoulipour:** Kharazmi University, Iran
- **Mohammad Saeedimehr:** Tarbiat Modares University, Iran
- **Richard Swinburne:** Oxford University, UK
- **Charles Taliaferro:** Professor of Philosophy, Department Chair - St. Olaf College, USA.

**Administrative Staff**

- **Reza Akbari:** Imam Sadiq University, Iran
- **Saied Reza Ameli:** Faculty of World Studies at the University of Tehran, Iran
- **Hamidreza Ayatollahy:** Allameh Tabataba'i University, Iran
- **Mohsen Javadi:** University of Qom, Iran
- **Mohammad Reza Rezvan Talab:** Faculty of World Studies at the University of Tehran, Iran
- **Mohammad Reza Saeed-Abadi:** Faculty of World Studies at the University of Tehran, Iran
- **Mohammad Saeedimehr:** Tarbiat Modares University, Iran

**Conference Secretary:** Prof. Mohammad Saeedimehr; Tarbiat Modares University, Iran.

**Excutive Committee;**

Gholam Hossein Khedri, Institute for Humanities and Cultural Studies, Iran

Qodratullah Qorbani, Kharazmi University, Iran

Reza Akbari; Imam Sadiq University, Iran

**Director:** Javad Taheri

**Organizers:**

Iranian Association for Philosophy of Religion

Faculty of World Studies at the University of Tehran

**Conference venue:** Faculty of World Studies, North Campus, Northern Kargar Ave., Tehran, Iran

**The Conference Themes:**

God's Attributes; (*concerning Man and Universe*)

God-Man Relation; God-Universe Relation

Man's Status in the Universe; Divine Hiddenness

The Best Possible World; Cosmic Order and Purposefulness

Miracles and Natural Laws; God and Evolution

Religion and Environment; Religion and Genetics

Beginning and End of the Universe; (*Religious, Philosophical and Scientific Theories*)

Man's Beginning and End; (*Religious, Philosophical and Scientific Theories*)

In the name of God,  
The Mercifull and the Most Mercifull

**Abstract of**  
**5<sup>th</sup> International Conference on**  
**Contemporary**  
**Philosophy of Religion**

**God, Man and the Universe**

**Tehran, Iran**

January 24-25, 2017



انجمن علمی فلسفه دین ایران  
*Iranian Association for  
Philosophy of Religion*



University of Tehran